

زن در دورهٔ قاجار

بشری دلریش



بسم الله الرحمن الرحيم

زن در دورهٔ قاجار

نوشته: بشری دلریش



زیر نظر دفتر تحقیقات و پژوهش

۱۳۷۵
تهران.



■ دفتر مطالعات دینی هنر (مدیریت پژوهش)

■ زن در دوره قاجاریه

■ نوشه: بشری دلربیش

■ طرح جلد: سیدعلی میرفتاح

چاپ اول: ۱۳۷۵ - تیراژ: ۳۳۰۰ نسخه

حروفچینی، لیتوگرافی و چاپ و صحافی: مؤسسه انتشارات سوره

نقل و چاپ نوشته ها منوط به اجازه رسمی از ناشر است.

۷	- مقدمه
۱۰	- معرفی و نقد منابع
۲۱	فصل اول: زن در خانواده
۲۲	الف- ازدواج
۳۳	ب- وظایف زن در خانه
۳۹	ج- طلاق
۴۳	فصل دوم: زنان و فعالیتهای اقتصادی
۴۴	الف- نقش زنان در تولیدات اقتصادی
۵۲	ب- زنان و پاره‌ای مشاغل غیر تولیدی
۶۷	فصل سوم: زن در جامعه
۶۸	الف- تفریحات و مشغولیتهای بیرون از خانه
۸۸	ب- نقش ناامنیها در حیات اجتماعی زن
۱۰۳	ج- حیثیت اجتماعی زن
۱۱۹	فصل چهارم: فعالیتهای فرهنگی زنان
۱۲۰	الف- زن و آموزش
۱۲۸	ب- مدارس جدید و مسئله آموزش دختران
۱۴۰	ج- شعرسرایی و دیگر فعالیتهای هنری
۱۵۷	فصل پنجم: زنان و حرکتهای سیاسی، مذهبی
۱۵۸	الف- امتیاز رژی
۱۶۳	ب- مسئله نان
۱۷۰	ج- نقش زنان در نهضت مشروطه و رویدادهای پس از آن
۱۸۵	فصل ششم: زن در دربار
۱۸۶	الف- چگونگی راه یابی زنان به حرم‌سرا
۱۹۲	ب- زندگی زنان در حرم‌سرا
۱۹۶	ج- هزینه‌های اداره حرم‌سرا
۲۰۲	د- محدودیتها و رنجهای زنان حرم
۲۱۶	ذ- زنان حرم‌سرا و مداخله در سیاست
۲۲۵	- کتابنامه

پیشگفتار ناشر :

عصر قاجار، بویژه دوره حکومت ناصرالدین شاه، به تعبیر گروهی از مورخین به عصر بی خبری شهرت یافته است و پرسش آن است که این بی خبری چیست؟ جامعه ما در آن عصر از چه بی خبر بود؟ و از کدام حقیقت غفلت داشت. عدم درک کدامیں واقعی نابسامانیهای سیاسی و آشفتگی‌های اجتماعی را سبب شده بود؟ چه جهلی موجبات مسخر و اضمحلال فرهنگی را فراهم آورده بود؟

چنانچه بتوانیم پاسخی دقیق و کامل برای پرسش فوق بیابیم، نظرگاه روشنی نسبت به کلیه مسائل و ابهامات آن عصر خواهیم داشت و کلیه مسائل اجتماعی از جمله وضعیت جامعه زنان آن دوران را می‌توانیم بهتر دریابیم. به زعم گروهی از مورخین، ضعف و زبونی سیاسی و فرهنگی آن عصر که انعقاد قراردادهای سیاسی ننگین و تهدیدات روزافزون نظامی و نفوذ عمال بیگانه نشانه‌های بارز آن است، ناشی از بی خبری نسبت به تفکرات جدید و فقدان

اطلاع جامعه آن زمان از حقوق سیاسی اجتماعی خود بوده است. بر اساس این نظر، چاره کار عبارت می‌شود از آشنایی هرچه بیشتر مابان نظامات جدید و علوم و معارف نو و دفاع از قوانین حقوقی تازه که به واسطه آن، فرهنگ اجتماعی ترقی می‌یابد و به دنبال آن بتوان به ضعف و ذلت پایان داد و در مقابل استبداد داخلی نیز به اصطلاح بنائی از آزادی و لیبرالیزم برافراشت.

از این نظرگاه، مسائل و مصائب زنان عصر قاجار نیز ناشی از جهل آنان نسبت به حقوق اجتماعی خود در مقایسه با جوامع غربی و مدرن قلمداد می‌گردد. این نظر که در صدر تاریخ مشروطه مورد استقبال کامل رجال و منورالفکران آن زمان قرار گرفت، امروز طرفداران چندانی ندارد چه به رغم آنکه با تصویب قوانین مشروطه آن اعتقادات تثیت و تأیید شد و به منصه ظهور و اجرا آمد باز هم ضعف و زبونی ما در برابر بیگانگان چاره نشد بلکه شدت نیز یافت. در حوادث بعد، یعنی ماجراهای قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ و استقرار حکومت پهلوی، نه تنها استعمار خارجی سلطه تام و تمام یافت بلکه استبداد داخلی مجدد و با شدت هرچه تمامتر عودت داده شد به نحوی که حتی مدرنیزاسیوم «علی‌الخصوص در مورد زنان» نیز با قوّه قهریه همراه شد و مسائل و مصائب پیچیده‌تر شد و استعمار و استبداد به مراتب شدت یافت و در بک کلام عصر بی‌خبری با عصر غربزدگی کامل شد.

حال به سؤال اول برمی‌گردیم و می‌پرسیم که غربزدگی مستلزم چه غفلتی بود؟ در پاسخ باید گفت که غربزدگی خود نحوی بی‌خبری مضاعف بود به این صورت که از سویی اصالتهای فرهنگ گذشته و فضائل عصر تمدن اسلامی (و دایع ملّی و مذهبی) که با گذشت ایام و سلطه حکومتهای ظلم و جور و نظامهای قومی و قبیله‌ای مسخر شده بود با بسط غربزدگی هرچه بیشتر به غفلت و فراموشی سپرده شد و از سوی دیگر به رغم تماس کامل جامعه ما با غرب از مبانی تفکرات جدید و اصول فرهنگ و تفکر آن جوامع کماکان غافل ماندیم و نسبت به مبادی آن خودآگاهی حاصل نکردیم چه اگر مبانی و مبادی تفکر لاتینی و اصول بشر انگاری برای ماروشن بود، هرگز چنین افکاری را با معارف

گذشته خود پیوند نمی زدیم و خلط نمی کردیم؛ پس عصر قاجار دوره گذراز غفلتی به غفلت دیگر بود، یعنی گذراز فرهنگ مسخ شده و قومی قبیله‌ای قاجار و امثال آن به فرهنگ التقاطی و اختلاطی بعد از مشروطه و عصر پهلوی و اگر حقوق زنان در جامعه قبیله‌ای قاجار پایمال سنن جاهلی بود، حقوق اعطای عصر پهلوی نیز چیزی جز فساد و بی‌بند و باری برای جامعه مانداشت. لذا مشروطه با تفکرات جدید به اعتبار نسخ مناسبات جاهلی که وقت آن نیز گذشته بود دفع افسد به فاسد بود و به اعتبار غلبه غربزدگی و استقرار مناسبات لائیک که با سلطه نام و تمام خارجی نیز همراه شد دفع فاسد به افسد.

در دوران قاجار، وضعیت زنان و حقوق اجتماعی آنان نیز تابع شرایط فوق بوده است. در نوشتة حاضر و تحقیق انجام شده می‌توان به خوبی وضعیت زنان را در این دوره انتقالی ملاحظه کرد و بی‌خبری و غفلت را از هر سو مورد تأمل و دقّت قرار داد اما آنچه از لابلای حوادث و مسائل این عصر رخ می‌نماید و بویژه در مجاهدات اجتماعی و اقدامات بانوان شاهد آن هستیم، همت و غیرتی است که در اعتراض به قراردادها و التیماتوم‌های خارجی بروز می‌کند. همت و غیرتی که در انقلاب اسلامی به بار نشست و نوید گذراز عصر غربزدگی بود.

گروه تحقیقات تاریخی و مطالعات فرهنگ و تمدن

مدیریت پژوهش

تقدیم به: پدر و مادرم
بپاس زحمات و مهربانی هایشان

مقدمه:

از جمله مسائلی که در بررسیهای تاریخ معاصر ایران در عهد قاجاریه، به ندرت بحث مبسوطی درباره آن صورت گرفته است، نقش زنان در عرصه های گوناگون حیات اجتماعی می باشد. مجموعه حاضر که تحت عنوان «زن در دوره قاجار» فراهم آمده، در حقیقت کوششی هرچند محدود و مختصر، در جهت تبیین و تشریح نقش زنان در ابعاد مختلف حیات اجتماعی عهد قاجار است.

این مجموعه در شش فصل تنظیم شده و موارد زیر را در بر می گیرد:
در فصل اول، تحت عنوان «زن در خانواده» به بررسی دلایل ازدواجهاي زودرس، انواع آن و چگونگی روابط مردان با زنان و فرزندان خود در خانواده های اشرافی و معمولی، پرداخته ایم.

فصل دوم اختصاص به «نقش زنان در فعالیتهای اقتصادی» دارد. زنان به عنوان نیمی از جمعیت، نقش مهمی در گردش چرخهای اقتصادی جامعه داشته اند. ما به تفصیل از این واقعیت سخن گفته ایم و در کنار آن به تشریح و

توجیه مسائلی چون خودفروشی و مطربی که جمعی از زنان به آن مبتلا بوده اند، اشاره کرده ایم.

اغلب تصور می شود که زنان در عهد قاجار، تنها در کنج منازل و اندرونیهای خویش محبوس بوده اند و اجازه ورود به عرصه فعالیتهای اجتماعی را نداشته اند. در فصل سوم با نام «زن در جامعه»، با استناد به شواهد مختلف نشان داده ایم که زنان دوره قاجار، به صورت فعال، جهت شرکت در محافل مذهبی، گشت و گذار در طبیعت و حتی خرید مایحتاج عمومی از بازار، پیوسته از اندرونی خارج می شده اند. و نیز در همین فصل کوشیده ایم تاریشهای تحقیر و پاره ای از محدودیت های زنان این دوره را نشان دهیم.

اگر خانواده های علاقه ای به آموزش فرزندان خود داشتند، اغلب آنها را روانه مکتب خانه ها می کردند. اما علاوه بر آن، قبل از مشروطه، مقارن و پس از آن، با تأسیس مدارس میسیونری و ملى نیز مواجه می شویم. در فصل چهارم، راجع به کیفیت و بسط این مدارس تحت عنوان «فعالیت های فرهنگی زنان» مطالبی ارائه داده ایم و ضمن آن، از زنانی که در عرصه های گوناگون هنر درخشیده اند، یاد کرده ایم.

بر جسته ترین نمود مداخله زنان در مسائل سیاسی و اجتماعی عهد قاجار، شرکت آنان در تحریم تباکو بود که در برخی از وقایع آن، حضوری به مراتب فعالتر از مردان داشتند. کمبود نان نیز در بسیاری موارد، زنان را روپارویی حکومت و حکام ولایات قرار می داد. همچنین نقش زنان در نهضت مشروطه انکار ناشدندی است. در فصل پنجم، از چنین واقعیت های تاریخی و نقش که زنان در آن داشته اند مطالبی را با عنوان «زنان و حرکت های سیاسی- مذهبی» به طور مفصل ذکر کرده ایم.

فصل ششم اختصاص به وضعیت «زن در دربار» دارد.

حرمسرای شاهان قاجار، به خصوص در عهد «فتحعلی شاه» و «ناصرالدین شاه»، آکنده از زن بود. این موضوع که زنان چگونه به حرم راه می یافتدند،

چگونه به سپری کردن اوقات فراغت خود می‌پرداختند و یا چه میزان هزینه صرف آنان می‌شد، از جمله مباحث این فصل هستند. در وهله اول تصور می‌شود که زنان حرم‌سرای شاهی، روزگار خود را فارغ از هرگونه درد و رنج سپری می‌کرده‌اند، لیکن ما در این فصل، با استناد به شواهد فراوان نشان داده ایم که با وجود صاحب نفوذ بودن تنی چند از آنان در مسائل مملکتی، این زنان در مجموع، رنجها و غمهای بسیاری را متحمل می‌شدند و در میان آن همه شکوه درباری، از داشتن یک زندگی طبیعی محروم می‌مانندند.

در خاتمه بر خود واجب می‌دانم تا مراتب قدردانی و سپاس خود را ز استاد گرامی آقای دکتر یعقوب آژند ابراز دارم که در تدوین و چاپ این اثر نهایت همکاری را نموده‌اند. از خداوند منان توفيق ایشان را خواستارم.

معرفی و نقد منابع

مسئله زن، موضوعی نبود که در منابع دست اول مورخان عهد قاجار، به صورت فصل با اثری مستقل به آن توجه شده باشد. زیرا اکثر آنان همت خود را وقف شرح حوادث سیاسی و یا شیوه زندگانی شاهان و رجال وقت می کردند و علاقه ای به تبیین زندگی اجتماعی مردم، که زنان نیمی از آن را تشکیل می دادند، نداشتند. از این رو در لابلای تألیف های خود، به صورتی پراکنده و غیر مستقیم به مسائل اجتماعی مردم، به ویژه زنان اشاره می کنند. با وجود این امر، برای ارائه تصاویر روشن از وضع زنان درباری و خاندان های اشرافی، دشواری چندانی نداریم؛ زیرا مورخان به دلیل پیوند و خاستگاه درباری و اشرافی که داشتند، بارها و بازها به ذکر گزارش هایی در این زمینه پرداخته اند که مهمترین این منابع عبارتند از:

۱. تاریخ عضدی. این کتاب تألیف شاهزاده سلطان احمد میرزا عضد الدوّله. (۱۳۲۴- ۱۳۱۹ هـ. ق) از فرزندان فتحعلی شاه قاجار است. از آنجا که او تا سنین ده الیدوازده سالگی بر اساس رسوم درباری در حرم‌سرا

می زیسته و از آن پس نیز، علی رغم خروج از حرم‌سرا، کمابیش با این مکان در تماس بوده، اثر وی دارای اهمیت فراوانی است. عضدالدوله در کتاب خویش، اطلاعات جامعی درباره حرم‌سرا فتحعلی شاه، چگونگی ورود زنان به حرم‌سرا، خاستگاه اجتماعی آنان، آموزش‌ها، سرگرمی‌ها، خدمه و دیگر تشکیلات این حرم‌سرا به دست می‌دهد. جامعیت این اثر به حدی است که اعتنایاً اسلطنه در کتاب خیرات الحسان، که درباره زنان هنرمند عهد قاجار می‌باشد، مکرر از آن بهره گرفته است.

۲. سرگذشت تاج اسلطنه. اثر تاج اسلطنه، یکی از دختران ناصرالدین شاه. این اثر، از آن جهت که مؤلف از نزدیک با واقعیات زندگی در حرم‌سرا شاهی تماس داشته، حائز اهمیت است. مطالب کتاب وی، بخصوص در مورد مسائلی چون نحوه اداره حرم‌سرا، پرداخت دستمزد زنان، سرگرمی‌های آنان، و چگونگی پرورش کودکان در حرم‌سرا بسیار مهم و قابل توجه است.

۳. یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه. تألیف دوست علی خان معیرالممالک که از جمله نوادگان ناصرالدین شاه است. این کتاب در واقع خاطرات شخصی معیرالممالک است که با اندرون شاهی در ارتباط بوده، و به همراه مادرش عصمه الدوله دختر شاه، همواره بدان جا رفت و آمد داشته و مادربزرگش، همسر ناصرالدین شاه، نیز، ساکن اندرون بود. با توجه به این پیوند‌ها، معیرالممالک در کتاب خود، به خوبی به توصیف جزئیات زندگی درباری می‌پردازد و از سرگرمی‌های زنان حرم‌سرا ناصری، روابط آنها با یکدیگر، واداره حرم و... گزارشات جالبی به دست می‌دهد.

۴. روزنامه خاطرات اعتنایاً اسلطنه. تألیف محمد حسن خان اعتنایاً اسلطنه (۱۳۱۳ - ۱۲۵۶ هـ. ق). محمد حسن خان اعتنایاً اسلطنه از رجال دربار عهد ناصری است. او در دارالفنون به تحصیل پرداخت و در سال ۱۲۶۸ هـ. ق عنوان وکیل نظام به خود گرفت. در سال ۱۲۷۵ هـ. ق به رتبه سرهنگی نایل آمد. در سال ۱۲۸۰ هـ. ق با سمت نماینده نظامی ایران در فرانسه

به پاریس رفت و در آنجا به آموختن زبان فرانسه و کسب معلومات جدید پرداخت. در سال ۱۲۸۴ هـ. ق به ایران مراجعت کرد و به سمت مترجم حضوری دربار تعیین شد. در سال ۱۲۸۷ هـ. ق اداره امور روزنامه رسمی و سپس ریاست دارالترجمه به او واگذار شد و صنیع الدوله لقب یافت. وی بعدها به ترتیب، مشاغلی نظیر معاون وزیر عدليه، رئيس دارالتألیف، عضو مجلس شورای دولتی و وزیر اطیاعات را به عهده گرفت. اعتمادالسلطنه، با توجه به مشاغل و موقعیتهايی که داشت، در سفر و حضر، با ناصرالدین شاه دانم در تماس بود در واقع از محارم وی محسوب می شد. او هر شب پس از آنکه از حضور شاه مرخص می شد، در منزل، به نوشتن وقایع آن روز می پرداخت. اين نوشته ها که به «روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه» مشهور است، وقایع تاریخی سالهای ۱۲۹۲ تا ۱۲۹۳ هـ. ق و حوادث سالهای ۱۲۹۸ تا ۱۳۱۳ هـ. ق را در بر می گيرد. مهمترین فایده اين کتاب، تشریح دقیق حال و هوای حرمای شاه ناصری است که از مشاهدات عینی مؤلف و همسرش اشرف السلطنه، که با حرمای شاه در رفت و آمد بود، می باشد. اعتمادالسلطنه کتاب مستقل دیگری به نام خیرات الحسان را به نگارش درآورده که در آن به معرفی بانوان هنرمند و اديب ايران در دوره فتحعلی شاه و دوران ناصری می پردازد.

۵. شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه. نوشته عبدالله مستوفی (۱۲۹۴ - ۱۳۶۹ هـ. ق) مؤلف در سال ۱۳۱۷ هـ. ق به تحصیل در مدرسه سیاسی تهران پرداخته و به ترتیب عهده دار مناصب ذیل می گردد: در سال ۱۳۲۱ هـ. ق در آرشیو اداره انگلیس وزارت امور خارجه ایران مشغول به کار می شود و پس از سه الى چهار ماه، به عنوان وابسته سفارت به پطرزبورگ می رود. او در دوران سلطنت احمدشاه به ایران باز می گردد و در وزارت امور خارجه، به سمت معاونت اول اداره روس به کار می پردازد. ذر بهار ۱۳۲۹ هـ. ق مدیر کل وزارت مالیه می شود و در کنار آن، به تدریس در مدرسه سیاسی می پردازد. بعدها نیز، ریاست ارزاق شهر تهران و ممیزی ایالت

تهران را به عهده می‌گرد. او با دقت نظر فراوان، به ذکر جزئیات بسیاری در زمینه مسائل اجتماعی نظیر آداب و رسوم منداول (عزای، عروسی، مراسم مذهبی)، خوراک و پوشال مردم پرداخته است.

۶. خاطرات من یا روش شدن تاریخ صد ساله. اثر حسن اعظم قدسی. هر چند مؤلف در زمینه مسائل مربوط به مشروطه، بیشتر از منابع دست اولی چون اثر نظام‌الاسلام کرمانی سود جسته است، ولی با این حال درباره جزئیات زندگی درباری دوران قاجار و اوضاع سیاسی و اجتماعی روزگار احمدشاه مطالب تازه‌ای دارد. اثر قدسی به دلیل انعکاس اوضاع اجتماعی روستاهای نقش تولیدی زنان در ایلات و عشایر دارای اهمیت بسیاری است.

۷. کتاب وقایع اتفاقیه. مجموعه گزارش‌های خفیه نویسان انگلیسی در باب ولایات جنوبی ایران از سال ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۲ ه.ق. است. این اثر شامل دقیق‌ترین گزارشات از اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مردم ولایت فارس است که ضمن آن از نقشی که زنان در این عرصه‌ها داشته‌اند سخن به میان آورده می‌شود.

۸. خاطرات عبدالله بهرامی. تأیف عبدالله بهرامی (متولد ۱۳۰۶ ه.ق.). مؤلف در این کتاب، به جنبه‌های مختلف زندگی مردم از اواخر سلطنت ناصرالدین شاه تا ابتدای کودتا توجه داشته است. وی، با وجه به اشتغال در نظمیه و ارتباط تنگاتنگی که با مردم داشت، اطلاعات مفیدی درباره اوضاع اجتماعی این دوره ارائه می‌دهد.

۹. تاریخ بیداری ایرانیان. تأثیف نظام‌الاسلام کرمانی (۱۲۸۰ - ۱۳۳۷ ه.ق.). این کتاب در زمینه انقلاب مشروطه و حوادث و وقایع پس از آن، تا زمان سلطنت احمدشاه قاجار است که مؤلف در آن، با استفاده از مشاهدات عینی، با دقت تمام به نگارش وقایع این مقطع خاص تاریخی پرداخته است. نظام‌الاسلام، به نقش زنان در انقلاب مشروطه و رویدادهای پس از آن، پیدایش و موانع تأسیس مدارس دخترانه و برخی از آداب و رسوم رایج اجتماعی نیز

اشاراتی دارد.

۱۰. حیات بحیی. تأثیف بحیی دولت آبادی (متولد ۱۲۷۹ هـ. ق). او از روحانیون مشروطه خواه بود و کتاب وی، بیشتر حاوی خاطرات شخصی درباره اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران، به ویژه دوران مشروطه و پس از آن است. در این اثر، گزارش‌های فراوانی درباره نقش زنان در دوره مشروطه و وضع آموزش آنان در قبل و بعد از افتتاح مدارس جدید به چشم می‌خورد.
۱۱. واقعات اتفاقیه در روزگار. اثر محمدمهدی شریف کاشانی (۱۲۹۳ - ۱۳۴۱ هـ. ق). این کتاب حوادث آغاز دوران ناصری تا هنگام تاجگذاری سلطان احمدشاه و افتتاح مجلس سوم (۱۳۳۳ هـ. ق) رادر بر می‌گیرد. شریف، خود از جمله روحانیون مشروطه خواه بود و کتاب وی در زمینه شرکت زنان در انقلاب مشروطه، از جمله منابع موثق و جامع است.
۱۲. تاریخ مشروطه ایران. تأثیف احمد کسری تبریزی (۱۲۶۹ - ۱۳۲۴ هـ. ش). این اثر از جمله منابع جامع درباره انقلاب مشروطه و وقایع پس از آن است. مؤلف در این مورد، بخصوص، به زادگاه خود تبریز نظر داشته است. او از نقش زنان در مشروطه، کیفیت آموزش آنان و نیز دخالت زنان در مسائلی چون قحطی نان سخن گفته است.
۱۳. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. اثر مهدی ملک زاده (۱۲۶۰ - ۱۳۳۴ هـ. ش). او از فرزندان ملک المتكلمين، یکی از روحانیان مشروطه خواه بود. ملک زاده در لایه لای اثر خود، به نقش زنان در حوادث مشرطه اشاراتی دارد و درباره اقدامات همسر محمدعلی شاه در تعارض با مشروطه خواهان، مطالب جالبی به دست می‌دهد.

علاوه بر کتاب‌هایی که از سوی مورخان ایرانی به نگارش درآمده است، مهمترین منابع مورد استفاده ما، نوشته‌های اروپاییان در قالب خاطره، سفرنامه و تاریخ در عهد قاجاریه است. از عهد فتحعلی شاه به بعد، مأموران سیاسی

و نظامی و ایرانگردان اروپایی، همه و همه، با انگیزه‌های متفاوتی به ایران آمدند که برخی از آنان، دست به تأثیفاتی نیز زدند. اغلب این نوشته‌ها به علت سر و کار داشتن مؤلفان با دربار و رجال و اشراف، فاقد روشنگری درباره همه اشار جامعه می‌باشد و از آنجا که عده‌ای از این مؤلفان، از مأموران رسمی دول خارجی بودند، نوشته‌هایشان نیز، در مواردی که از نقش سیاسی زنان درباری سخن می‌گفتند، نمی‌توانست خالی از پنهانکاری و اغراض سیاسی باشد. از سویی دیگر، چون نسبت به مسائل اجتماعی و رسوم ایرانی، بر اساس ذهنیت خاص خود قضاوت می‌کردند، گزارش‌هایی که گاه ارائه می‌دادند، فاقد دقت نظر کافی بود.

هر اروپایی قبل از ورود به ایران، ذهنیات بسیاری از زندگی شرقی داشت که مهمترین آنها درباره داستان‌های هزار و یکشنب و حرم‌سراهای پر زرق و برق آن بوده است. این ذهنیات سبب می‌شد تا وی در پی اثبات آن برآید و شواهدی را در این زمینه گردآورد. دنیس رایس در مقدمه‌ای بر کتاب تصویرهایی از ایران اثر گرترودبیل، در این باره چنین می‌نویسد:

«هزار و یکشنب بر همه متأثیر جادویی دارد و در پیش چشم هر مسافری، رنگی از افسانه به شرق اسلامی می‌دهد. کافی است انسان هزار و یکشنب را خوانده باشد تا در هر موقعیتی، مضمون داستانی آشنا و یا مکانی برای ماجراهای خیالی بیابد ... همین روح افسانه بود که گرترودبیل را به سوی شرق کشاند در آنجا او آنچه را که می‌جست یافت و هرچه در این نخستین سفرش دید، تحت تأثیر تصویرهایی قرار گرفت که از پیش، با مطالعه شعر فارسی و داستان‌های هزار و یکشنب در ذهنش نقش بسته بود. او تنها با گذشت زمان خود را با شرق - به عنوان یک واقعیت جدید و عنصری نو در سیاست جهانی - رو برو دید و زیر فشار ضرورت ناچار شد که این تصاویر و ساکنان خیالی شهرها و بیابانهای شرق را فناپذیرانی عادی تلقی کند.^۱

۱. گرترودبیل، تصویرهایی از ایران، ص ۱۱.

این منابع با وجود معايب ذکر شده، فواید متعلّدى را نيز در بر دارند؛ به گونه‌اي که در بيشتر زمينه‌های اطلاعاتي که منعکس می‌سزند، به مراتب بر منابعی که از سوي مورخان ايراني نوشته شده، رجحان دارند. زيرا از آنجا که اروپايان با فرهنگ ايراني بيكانه بوده‌اند، زندگى اجتماعي ايرانيان از هر نظر برای آنها جالب بوده و در نتيجه به جزئيات آن توجه کافي داشته‌اند، در حالی که برای مورخان ايراني، بسياری از جنبه‌های زندگى مردم امری عادي به نظر می‌رسيد و قابل نگارش نبود. از سويی ديگر، مؤلفان اروپائي در نگارش بسياري از مسائل آزادی داشتند و در مقاييس با مورخان ايراني، با راحتی تمام و بدون هبيچ مشكلی، از روابط اجتماعي و يا مسائل دربار سخن می‌گفتند.

در اينجا به معرفی مهمترین اين نايلفات می‌پردازيم:

۱. سفرنامه پولاك. ياكوب ادوارد پولاك از مردم اتریش بود که از سال ۱۸۵۱ تا ۱۸۶۰ م در ايران زندگى کرد و از سال ۱۸۵۵ م به بعد، طبيب مخصوص ناصرالدین شاه بود. وي در سال ۱۸۸۲ م بار ديگر به ايران مسافرت می‌کند و در منطقه الوند به مطالعه و تحقيق می‌پردازد. كتاب او در واقع دائرة المعارف کوچکی است که حاوي مطالبي در زمينه مسائل سياسی، اجتماعي، طبی، جغرافياي و اقتصادي ايران-در زمان نگارش اثر- می‌باشد. مؤلف در دি�باچه اين كتاب، درباره علت نگارش اثر خود چنین می‌نويسد:

«در كتاب حاضر کوشش کرده‌ام تا از اخلاق و رفتار، آداب و طرز زندگى يکی از جالب توجه ترین ملل عالم تصويری به دست بدھم و بخصوص زندگى در دربار شاه را با تفصیل خاصی وصف کنم؛ زيرا آداب و رسوم تمام ملت، تا اندازه‌اي زياد، به پيروی از اوست ... اقامت نه ساله من در اين کشور، آشنائی به زبان فارسي و ادبیات غني آن، شغل من در سمت معلم مدرسه طب تهران و پس از آن پزشك مخصوص شاه شدن، و مسافرتهاي متعدد به شهرها و ولایتهاي مختلف ايجاب کرد که بتوانم پايتخت و همچنين تمام نواحي اين مملکت پهناور و اصل و بنیاد زبان و دين اهالي متتنوع، اوضاع و احوال سياسي و اخلاقي و

فرهنگی آن را ناجایی که برای یک خارجی میسر است بشناسم.^۱ پولاک در مورد اطلاعاتی که درباره زنان آن روزگار ارائه داده، این گونه می‌نویسد:

«این از جمله بدیهیات است که در مورد زنان و همچنین زندگی خانوادگی در مشرق زمین، تنها طبیب است که می‌تواند گزارشی مبتنی بر مشاهدات شخصی خود ارائه دهد.^۲

۲. سفری به دربار سلطان صاحبقران. اثر هینریش بروگش، سفیر پروس در ایران در سالهای ۱۸۶۱-۱۸۵۹ م. بروگش در طی اقامت چندساله خود در ایران، از بیشتر نقاط و شهرهای ایران دیدن می‌کند و اطلاعات جالبی درباره مسائل مختلف اجتماعی ایران، از جمله وضعیت زنان ایرانی، ارائه می‌دهد. او درباره برجسته‌ترین ویژگیهای اثربخشی چنین می‌نویسد:

«سعی کردم شرح کاملی از مسافرت و خاطرات خود را بنویسم. در این خاطرات، به مسائل سیاسی و مذاکرات رسمی که در ایران داشتم اشاره زیادی نشده است؛ زیرا به عقیده من، دیدنیهای ایران و وضع اجتماعی و اقتصادی آن به مراتب جالبتر از مسائل سیاسی است و به همین جهت در مورد اخیر، همه چیز به تفصیل ذکر شده است.^۳

۳. سفرنامه دروویل. تألیف سرهنگ گاسپار دروویل فرانسوی. او در زمان سلطنت فتحعلی شاه، از سوی ناپلئون مأمور تعلیم ارتش ایران، پس از پایان دوره اول جنگهای ایران و روس و شکست ایران بود و به مدت دو سال (۱۸۱۲-۱۸۱۳ م) در ایران اقامت داشت. سفرنامه سرهنگ دروویل که درباره وضع حکومتی، ارتش و سازمانهای دیگر، عرف و عادات، سرگرمیهای زنان و جشنوارهای ملی و مذهبی می‌باشد، خالی از فایده نیست.

۴. سفرنامه کارلاسرنا. مادام سرنا از مردم ایتالیا بود که در سال ۱۸۷۷ م از راه باکو، وارد شهرهای شمالی ایران شد. او پس از سیر و سیاحت در شهرهای مشهد سر-بابلسر امروز-بارفروش-بابل فعلی-آمل و دماوند، به

تهران عزیمت کرد و بعد از چند ماه اقامت و گشت و گذار در پایتخت، از طریق قزوین، رشت و انزلی ایران را ترک کرد و به اروپا بازگشت. او با وجود اقامت کم در ایران، با دقت فراوانی از نحوه گذران زندگی عامه زنان ایران، بالاخص زنان طبقه اشراف، نوع پوشش، تفریحات و فرهنگ آنان سخن می‌گوید.

۵. سفرنامه مادام دیولافوا. مادام دیولافوا همسر مهندس مارسل دیولافوا، باستان‌شناس معروف فرانسوی است. او در سال ۱۸۸۴ م در معیت همسرش که برای انجام حفاریهای باستان‌شناسی به شوش می‌آمد وارد ایران شد. مادام دیولافوا از هنگام حرکت از فرانسه تا موقع مراجعت بدانجا، وقایع روزانه سفر و نتیجه مشاهدات و تحقیقات خود و همسرش را یادداشت کرده و به صورت کتابی تحت عنوان مسافرت دیولافوا در ایران و شوش و کلده، در پاریس به طبع رساند که به سفرنامه مادام دیولافوا مشهور شد. وی در این کتاب، ضمن توجه به معرفی ابنيه و بازار شهرهایی که در مسیر عبورشان قرار داشته‌اند، به شناساندن اوضاع اجتماعی مردم نیز علاقه نشان داده و از شیوه زندگی زنان در حرم‌سراها، شهرها، روستاها و ایلات گزارش‌هایی ارائه می‌دهد.

۶. تاریخ ایران. اثر سرجان ملکم. وی از سوی فرماندار کل هندوستان، لرد ولزی، به ایران اعزام می‌شود تا ایرانیها را علیه افغانیها که دائم مرزهای شمال غربی هند را تهدید می‌کردند تحریک نماید و از آنها بخواهد جلو نفوذ فرانسه را بگیرند و بالاخره تجارت با بریتانیا را گسترش دهد. ملکم در فوریه ۱۸۰۰ م وارد بوشهر شد و روز شانزدهم نوامبر، در تهران به حضور فتحعلی شاه رسید. وی در بیست و هشتم ژانویه ۱۸۰۱، دو عهدنامه بازرگانی و سیاسی با حاجی ابراهیم خان شیرازی- اعتمادالدوله- صدر اعظم به امضارسانید. این عهدنامه‌ها مورد تائید شاه قرار نگرفت و هرگز به مورد اجرا گذاشته نشد. ملکم در ۱۸۰۲ م به هندوستان بازگشت. وی در بخشی از کتاب خود که تاریخ عمومی ایران است، به سلسله قاجاریه می‌پردازد و در این قسمت ضمن بررسی حیات آغا محمدخان و فتحعلی شاه، به تشریح عقاید، آداب و رسوم و شیوه

زندگی و تعلیم و تعلم مردم در شهرها و روستاهای ایلات نیز علاقه نشان می دهد.

۷. سفرنامه خراسان و سیستان. اثر کلنل چارلز ادوارد بیت. این کتاب در اواخر حکومت ناصرالدین شاه در ایران تألیف شده است. بیت در ژوئیه ۱۸۹۳م، کفیل کنسولگری انگلیسی در مشهد شد و سپس، به مقام سرکنسولی مشهد رسید - از سپتامبر ۱۸۹۶م تا دهم فوریه ۱۸۹۷م - در سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۴م، مفتخر حکومت و کمبیوونر اصلی دولت انگلیسی در بلوچستان بود و مأموریت داشت تا مرزهای بین افغانستان و روسیه را تعیین نماید. مؤلف سراسر مرزهای ایران و روسیه و داخل ایران را می پیماید و با ترکمانان مستقر در مرزهای ایران آشنا می شود و در ضمن این سفرها به شرح مشخصه های اقتصادی و اجتماعی آنان می پردازد. از این رو، این تألیف برای درک نقش زنان در ایلات بسیار مهم است.

۸. خاطرات لیدی شل. او همسر وزیر مختار انگلیس در ایران، در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه (۱۸۴۹ تا ۱۸۵۴م) بود. لیدی شل از آنجا که با زنان درباری و رجال تماسهای بسیاری داشت، در این کتاب، اطلاعات مفیدی درباره آنان ارائه می دهد.

۹. سه سال در دربار ایران. اثر فووریه. مؤلف از سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۹هـ. ق پزشک مخصوص ناصرالدین شاه بود و نگارشہای وی در باب اواخر دوران ناصری است. فووریه بیشتر اوقات خود را با شاه و دیگر درباریان ایران می گذراند و به عنوان طبیب در حرم‌سرای ناصرالدین شاه رفت و آمد داشت بنابراین نوشته های وی در این باره مستند و از مشاهدات عینی شخص مؤلف است. فووریه در این باره چنین می نگارد:

«من که مدت چند سال طبیب مخصوص اعلیحضرت ناصرالدین شاه و شاهد عینی زندگانی روزانه او بوده ام. چیزهایی دیده ام که نه تنها هیچ مسافری نمی تواند بر آنها اطلاع یابد، بلکه آگاهی از آنها بر هر کس نیز که در ایران مقیم

شده باشد مشکل است. »

فووریه به جزئیات زندگی زنان حرسرا اشارات بسیار دارد و از این جهت کتاب وی از منابع قابل استفاده می باشد. علاوه بر این، ارتباط فووریه با درباریان، او را از توجه به زندگی اجتماعی مردم بازنداشته است و وی از همان اوان حرکت با ناصرالدین شاه از پاریس (۱۸۸۹م / ۱۳۰۶ق)، به نگارش مشاهدات خود می پردازد و در گذر از شهرها و دهکده های مختلف ایران، به جنبه های مختلف زندگی مردم، به خصوص فعالیتای اقتصادی آنها علاقه نشان می دهد.

از جمله منابع مستند و دست اول دیگری که در باب زندگی اجتماعی زنان در عهد قاجار قابل استفاده است، روزنامه هایی است که در قبل و بعد از دورا مشروطه منتشر شده اند. هرچند که عمده مطالب این نشریات، بیشتر در محدوده مسائل سیاسی و انتقاد از استبداد بوده است، مع هذا در برخی مواقع به درج مطالبی می پرداختند که جهت شناخت وضعیت زنان مفید تواند بود. از جمله این روزنامه ها می توان از جبل المتنین، قانون و صور اسرافیل نام برد.

فصل اول:

زن در خانواده

الف- ازدواج

در جامعه عهد قاجار، فاصله چندانی بین کودکی و ازدواج دختران وجود نداشت. دختران اغلب از هفت تا سیزده سالگی ازدواج می‌کردند و عملاً به عنوان رکن مستقلی وارد معرکه زندگی خانوادگی می‌شدند. در واقع عواملی چون دست یابی به استقلال اقتصادی، رشد نسبتاً سریع دختران در آن روزگار و پایین بودن میانگین عمر-به دلیل شیوع بیماریهای گوناگون و عدم رعایت اصول بهداشتی- در افزایش این ازدواجها زودرس مؤثر بود. از طرفی . باورهای اجتماعی رایج نیز در تحقق ازدواجها زودرس بی تأثیر نبود. بر این اساس، سعادتمندترین دختران آنهایی بودند که در خانه شوهر به بلوغ می‌رسیدند. زیرا تصور می‌شد که بدین گونه، آنان از وسوسه‌های نفسانی بیشتر در امان خواهند ماند. به خاطر همین باورها بود که بسیاری از ازدواجها حتی در سنین قبل از بلوغ دختران انجام می‌شد.

اکثر ازدواجها نیز، علی‌الخصوص در خاندانهای اشرافی، به دلیل قابل اعتماد بودن اشخاص و به منظور استحکام بخشیدن به علاقه فامیلی و حفظ اصالت خانوادگی، در محدوده خویشاوندان صورت می‌گرفت. بنابراین،

دختران و پسران نقریباً هیچ گونه اختباری در بر گزیدن همسر آینده خود نداشتند و حتی اغلب، هنگامی که هنوز در گهواره بودند، آنان را برای هم نامزد می کردند و با رسیدن به سن بلوغ و با اندکی پیش از آن، به عقد یکدیگر درمی آوردند.^۱

از طرفی، بی تجربگی، حرمت نهادن به والدین، و گاه فقدان احساس جنسی در دختران و پسرانی که هنگام ازدواج به بلوغ کامل نرسیده بودند، از جمله دلایل عدم اختیار کامل زوجین در امر ازدواج بود.

رایج ترین شکل ازدواج، عقد دائم بود. مطابق شرع، مرد می توانست تا چهار زن عقدی داشته باشد و در صورت مرگ با طلاق یکی از آنها، باز قادر بود که زن دیگری را جایگزین وی کند.

عدم تناسب جمعیتی و کثرت زنان بر مردان، بیماری و یا پیر شدن سریع زنان به خاطر زایمانهای مکرر و فقدان بهداشت، مصالح سیاسی و قومی، میل مردان ثروتمند و متمول به کام جویی، با این دیدگاه که «زن جوان، مرد پیر را جوان می کند»،^۲ و داشتن حرم‌سرا و زنان متعدد، نشانه شوکت و ثروت مرد است خود به خود، نظام چندزنی را توجیه می کرد. افزون بر اینها، فرزندان بسیاری که از رهگذر این ازدواجها متولد می شدند، می توانستند مایه غرور افراد شوند. از سوی دیگر، دختران و بیوه‌هایی که به دلایلی از ازدواج بازمانده بودند، بی میل نبودند به همسری مردی تن دردهند که همسر یا همسران دیگری نیز داشت. در حقیقت دختر یا بیوه‌ای که از ازدواج محروم می ماند، محکوم به تحمل ملامتهاي بسیار بود.

از دیگر شیوه‌های رایج ازدواج، ازدواج موقت یا صیغه کردن دختران و زنان بر اساس قرارداد و توافق بود. بدین طریق، زن و مرد به مدت معینی که از

۱. یاکوب ادوارد پولاک، سفرنامه پولاک، ترجمه: کیکاووس جهانداری، تهران، خوارزمی، چاپ اول ۱۳۶۱، ص ۱۴۲؛ هانری رنه دالمانی، سفرنامه از خراسان تا بختیاری، ترجمه: فرهوشی، تهران، ابن سبنا، امیرکبیر ۱۳۳۵، ص ۱۵۲.

۲ پولاک، همان کتاب، ص ۱۴۵.

یک ساعت تا نود و نه سال را شامل می‌شد، با هم سپری می‌کردند. صیغه نو د و نه ساله نوعی ترفند بود و هنگامی صورت می‌گرفت که مرد چهار زن عقد دائمی داشت و از لحاظ شرعی مجاز به عقد زن دیگری نبود.^۱ در این گونه ازدواج، مرد ملزم نبود که حتماً مدت قرارداد را به اتمام برساند بلکه هر وقت که مایل بود، می‌توانست پیش از انقضای مدت قانونی، از زن صیغه‌ای خود جدا شود و با پرداخت مبلغی به عنوان مهریه، خود را از قید او آزاد سازد.^۲

کودکانی که از طریق این ازدواجها به دنیا می‌آمدند، از جمله فرزندان مشروع محسوب می‌شدند و تربیت آنها را پدر به عهده می‌گرفت. البته چنانچه پدر مایل به نگهداری آنان در خانه خود نبود، مناسب با دارایی خود مستمری لازمی در حد نیاز پیش‌بینی می‌کرد و صرف مراقبت از آنها می‌نمود.^۳ به همین دلیل، زن صیغه‌ای تا مدتی پس از جدایی از همسرش، حق ازدواج مجدد را نداشت، تا در طی آن مدت معلوم شود که آیا وی در انتظار فرزندی هست یا خیر.^۴ فرزندان زنان صیغه‌ای از حق الارث مساوی با فرزندان زنان دائمی برخوردار بودند.

مردان معمولاً در مسافرتها و بین جنگها که از روی ناچاری به ولايات دوردست می‌رفتند و زن دائمی خود را به همراه نمی‌بردند زن صیغه‌ای می‌گرفتند. در مشهد، به دلیل فراوانی زائران، بازار صیغه کردن پر رونق

۱. پولاد، همان کتاب، ص ۱۴۷.

۲. «کارلاسرنا»، سفرنامه «مادام کارلاسرنا»، ترجمه: «علی اصغر سعیدی»، تهران کتاب فروشی زوار، چاپ اول ۱۳۶۲، ص ۱۸۲.

۳. همان کتاب، همانجا.

۴. والمونت، ماه شب چهاردهم، به توسط «اوستاوس دولوری» و «دوگلاس سلادن»، ترجمه علی اصغر امیر معزی، بی‌جا، بی‌تا، بی‌تا، ص ۱۳۰؛ یاکوب ادوارد. پولاد، همان کتاب، ص ۱۴۷-۱۴۶؛ «ادوارد براون»، یک سال در میان ایرانیان، ج ۲، ترجمه ذبیح اللہ منصوری، تهران، کتابهای جیبی، انتشارات اختصاصی کانون معرفت، بی‌تا، ص ۵۸۸-۵۸۹.

بود.^۱ در تهران، دلالان این ازدواجها، به سراغ خارجیان نیز می‌رفتند.^۲ از جمله مواردی که مردان اقدام به صیغه گرفتن می‌کردند، هنگامی بود که نامزدشان به سن بلوغ و ازدواج نرسیده بود. در خانواده‌های اشرافی، با بالغ شدن پسران در سن ۱۶ - ۱۷ سالگی و گاه در سن ده سالگی، بزرگترها برای آنان زن صیغه‌ای می‌گرفتند؛ و هنگامی که کسب و کاری پیدا می‌کردند، دختری از خانواده‌های محترم و یا دخترعمو را به عقد دائمی وی درمی‌آوردن و بلافاصله زن قبلی پی کار خود می‌رفت و یا در خانه جداگانه ای سکنی می‌گزید.^۳ به گزارش دالمانی، زارعان نواحی شمالی، برای برخوردار شدن از کار جسمی و ارزان زنان در ایام زراعت، به ازدواج موقت مبادرت می‌ورزیدند و پس از سپری شدن فصل برداشت محصول، بر اساس مدت قرارداد که شامل ایام برداشت محصول می‌شد، از زنان جدا می‌شدند.^۴

تنوع بخشنیدن به فضای حرمسرا و همچنین محدودیت شرعی نیز در بسط چنین ازدواجهای تأثیر بسزایی داشت. از طرفی، فقر مالی نیز سبب می‌شد تا خانواده‌ها به ازدواجهای موقت دختران خویش رضایت دهند. در کرمان، به خاطر وجود فقر شدید، این تمايل بیشتر به چشم می‌خورد؛ زیرا با سر گرفتن این ازدواج از یک سو، پدر خانواده تا مدتی از مسئولیتهای مادی تأمین غذا و پوشان یکی از افراد خانواده اش رها می‌شد و از سوی دیگر، به وجه مختصری که دخترش پس از جدائی، به عنوان مهریه از همسر خود دریافت می‌کرد، دست

۱. «سرآرتور هارдинگ»، خاطرات سیاسی سرآرتور هارдинگ، ترجمه: جواد شیخ‌الاسلامی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۳، ص ۴۱؛ چارلز ادواردیت، سفرونامه خراسان و سیستان، ترجمه قدرت الله روشنی زغفرانلو، مهرداد رهبری، تهران، یزدان، چاپ اول ۱۳۶۵، ص ۳۹۴؛ جورج ناتلر کرزن، ایران و فضیه ایران، جلد دوم، ترجمه: غ. وجد مازندرانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰، ص ۲۳۰ - ۲۳۱.

۲. کارلاسون، همان کتاب، ص ۱۸۲؛ چارلز ادواردیت، همان کتاب، ص ۳۹۴

۳. پولاک، همان کتاب، ص ۱۴۶؛ دالمانی، همان کتاب، ص ۲۶۸.

۴. دالمانی، همان کتاب، ص ۲۶۹.

می یافت.^۱

صیغه کردن زنان در عرف جامعه کاملاً قابل قبول بود و زنهای صیغه‌ای، پس از به پایان رسیدن دوره قرارداد، به آسانی به عقد دائمی اشخاص دیگر در می آمدند.^۲ لازم به ذکر است که مردان در گرفتن زنان صبغه‌ای، از نظر تعداد هیچ محدودیتی نداشتند و این امر به توافقی مالی آنان بستگی داشت.

شكل دیگر ازدواج، شامل دختران یا زنانی می شد که از طریق جنگها و با دزدیده شدن و یا تجارت برده، اسیر و فروخته می شدند و تحت عنوان کنیز در اختیار مردان قرار می گرفتند. در فتوحات سال ۱۲۱۰ ه. ق آغا محمد خان، سر سلسله قاجار، در قفقار پانزده هزار دختر به اسارت درآمدند و در بازارها به معرض فروش گذارده شدند.^۳

تجارت بردگان در حد بسیار محدودی در جنوب ایران از طریق بنادر رایج بود. سدیدالسلطنه گزارش می دهد که با وجود ممانعتهای دولت انگلیس از ورود غلام و کنیز به جنوب ایران و مجازات خلافکاران، باز به صورت غیرقانونی برده وارد ایران می گشت.^۴ پولاك معتقد است که این کنیزان و غلامان، آفریقاپی هایی بودند که در کودکی از طریق بوشهر و مسقط و از راه بغداد و عربستان به ایران آورده می شدند.^۵ اما به نظر عبدالله بهرامی غلامان و کنیزان موجود در ایران، از ممالک آفریقاپی نبودند، بلکه بیشتر آنها از رعایات جنوب و بلوچستان بودند که از حیث رنگ، اندکی با سایر سکنه ایران فرق

۱. پولاك، همان کتاب، ص ۱۴۷؛ ادوارد براؤن، یک سال در میان ایرانیان ص ۵۸۸.

۲. عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۱، تهران، زوار، چاپ دوم ۱۳۴۲، ص ۱۵۷.

۳. مهدی قلی خان هدایت، گزارش ایران، به اهتمام محمدعلی صوتی، تهران، نشر نقره، چاپ دوم ۱۳۶۲، ص ۴۰.

۴. علی خان سدیدالسلطنه مبنای بذر عباسی، سفرنامه سدیدالسلطنه، تصحیح و تحرییه احمد افنداری، تهران، بهنشر، چاپ اول ۱۳۶۲، ص ۱۳.

۵. پولاك، همان کتاب، ص ۱۷۲.

داشتند.^۱ با توجه به فقر رعایای ایران در عهد قاجار، و شیوع قطاع الطریقی و جنگها که همواره به اسارت زنان و دختران منجر می‌شد، گفته بهرامی صحیح‌تر به نظر می‌رسد. مقارن با نهضت مشروطه، آصف‌الدوله حکمران خراسان، بابت وصول مالیات رعایا را مجبور به پرداخت مبالغی هنگفت کرد. به دنبال آن مردم قوچان برای تهیه مبلغ مورد نظر، به فروختن دختران خود تن در دادند.^۲ پاره‌ای از قبایل کُرد نیز، در ازای گرفتن مبالغی، دختران خود را به فروش می‌رسانیدند.^۳ حتی گاهی دختران ارمنی نیز به مسلمانان فروخته می‌شدند و در صفت کنیزان جا می‌گرفتند.^۴

وضعیت این غلامان و کنیزان، با ذهنیتی که از برده‌گی در اذهان عموم وجود دارد، اساساً متفاوت بود. آنان تنها برای کار در خانه نگهداری می‌شدند و در واقع جزئی از اعضای خانواده به حساب می‌آمدند. حتی در بسیاری موارد ممکن بود به نکاح یکی از اعضای خانواده درآیند، که در این صورت، خود به خود آزاد محسوب می‌شدند. یک مرد، بر حسب تمول خود می‌توانست هر تعداد کنیز که بخواهد خریداری کند. کنیز موظف بود علاوه بر انجام کارهای خانه، به امبال جنسی ارباب خود نیز پاسخ مثبت دهد و از آنجا که جزء اموال ارباب خود محسوب می‌شد، ضرورتی هم به جاری کردن خطبه عقد و اجرای مراسم نبود. همچنین در صورتی که وی از ارباب خود دارای فرزندی می‌شد، فرزندش نیز، با فرزندان از حقوق کاملاً مساوی برخوردار می‌گردید.^۵

۱. عبدالله بهرامی، خاطرات عبدالله بهرامی از آخر سلطنت ناصرالدین شاه تا اول کودتا، تهران، انتشار علمی، ص ۴۸.

۲. سیدحسن تقی‌زاده، مقالات تقی‌زاده، جلد ۱، زیر نظر ایرج افشار، تهران بی‌نا، ۱۳۴۹، ص ۳۵۳.

۳. بولاک، همان کتاب، ص ۲۷۲-۲۷۲؛ عبدالله بهرامی، همان کتاب، ص ۴۸.

۴. گاسبار درویل، سفرنامه درویل، ترجمه: جواد محبی، تهران، گوتبرگ، چاپ دوم، ۱۳۴۸، ص ۱۳۰.

۵. بولاک، همان کتاب، ص ۱۴۶؛ دالمانی، همان کتاب، ص ۲۴۲.

گاهی اوقات کنیزان حرم‌سرا به صورت مطبع و تحت امر یکی از زنان اصلی حرم‌سرا درمی‌آمدند و در کنار خانه‌داری، گاه آوازخوانی یا رقصی هم از آنان انتظار می‌رفت.^۱ تمایل معنوی ارباب به یک کنیز، غالباً سبب حسادت زنان اصلی و تنبیه سخت بدنشی کنیز از سوی خانم خانه می‌شد.^۲

طرق سه گانه ازدواج، منجر به پیدایش حرم‌سراهای کوچک و بزرگی می‌گردید که صرفاً متعلق به شاهزادگان، حکام و لایات و متولان بود. حتی برخی از این حرم‌سراها، گاه با حرم‌سرای شاهی رقابت می‌کردند. به طوری که تعدادی از پسران فتحعلی شاه در رقابت با پدر خود، چهل زن را در حرم‌سرای خویش جا داده بودند.^۳ مؤلف *رستم التواریخ*، چهار صفحه از کتاب خود را به ذکر نام فرزندان ذکوری که فتحعلی شاه از زنان متعدد خود داشت اختصاص می‌دهد و پس از آن می‌افزاید: «بر دانشمندان پوشیده مباد که بسیاری از این شاهزادگان مذکور، هر یک صاحب ده و بیست و سی و چهل و پنجاه و شصت و هفتاد و هشتاد و نود، اولاد و احفاد می‌باشند.»^۴

حاکم ایروان در عهد فتحعلی شاه به نام حسین قلی خان، پیش از الحاق این شهر به روسیه، دارای شصت زن در حرم‌سرای خود بود.^۵ ظل السلطان پسر ناصرالدین شاه و حاکم اصفهان، بعد از مرگ نخستین همسرش، حرم‌سرای

۱. گاسپار دروویل، همان کتاب، ص ۷۵.

۲. کارلا سرنا، همان کتاب، ص ۶۴؛ جیمز موریه، حاجی بابای اصفهانی، ترجمه میرزا حبیب اصفهانی، نصحیح محمدعلی جمالزاده، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۸، ص ۱۳۴.

۳. جیمز بیلی فریزر، سفرنامه فریزر معروف به سفر زمستانی، ترجمه: منوچهر امیری، تهران، نویس، چاپ اول ۱۳۶۴، ص ۸۵-۸۶؛ کرزن، همان کتاب، جلد ۲، ص ۵۳۷-۵۳۹؛ پولاک، همان کتاب، ص ۱۴۷.

۴. محمد‌هاشم آصف، *رستم التواریخ*، نصحیح محمد مشیری، تهران، بی‌نا، ۱۳۴۸، ص ۴۷۱.

۵. موریس کوتز بونه، مسافرت به ایران، ترجمه: محمود هدایت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۸، ص ۸۱.

خود را از زنان صیغه‌ای انباشته کرد.^۱ حاجی آقا محسن مجتبه متمولترین فتووال سلطان آباد در عهد ناصری بیش از سی زن داشت.^۲ حرم‌سرای حاج شیخ نورالله در اصفهان، از لحاظ کثیر زنان معروف بود.^۳

هر چند نظام چند زنی در شهرها مختص به اشراف بوده، ولی در ایلات دارای رواج عام بود. در بین ایلات بلوج، حتی مردان کم بضاعت نیز، گاه هفت تا هشت زن می‌گرفتند.^۴ در میان ایل سنجابی در غرب کشور، هر مردی کمتر از سه زن نداشت.^۵ تعدد زوجات در بین بختیاریها نیز عمومیت داشت و حتی افراد بی‌چیز هم بیش از یک زن می‌گرفتند.^۶

دلیل این مستعله بسیار واضح و روشن است. زن در ایلات، نه تنها هزینه‌ای برای شوهر خود نداشت، بلکه نیروی تولیدی کارآمدتر نسبت به مرد بود. از سوی دیگر، پیشه چپاول و راهزنانی که در میان بسیاری از عشاير رایج بود، نیاز هر چه بیشتر به اولاد ذکور را افزایش می‌داد.

بسیاری از اروپاییان که در دوره قاجار به ایران آمده‌اند، تعدد زوجات را مختص ثروتمندان جامعه دانسته و اشاره کرده‌اند که:

«هر شخصی نمی‌تواند حرم‌سرایی داشته باشد و چند زن صیغه و عقدی در حرم خود گرد آورد، بلکه تنها شاهزادگان، بزرگان و اغناياند که به چنین عملی

۱. مadam دیولاوفا، سفرنامه مادام دیولاوفا، ترجمه، همایون فرهوشی، تهران، کتاب فروشی خیام، ۱۳۳۲، ص ۲۵۳.

۲. ظهیرالدوله، خاطرات و اسناد ظهیرالدوله به کوشش ایرج افشار، تهران، کتابهای جیبی، چاپ اول ۱۳۵۱، ص ۷۳.

۳. بحقی دولت آبادی، حیات بحقی ج ۴، تهران، ابن سينا (تاریخ مقدمه ۱۳۳۶)، ص ۲۹۴.

۴. هنری پاتینجر، سفرنامه پاتینجر، ترجمه: شاهپور گودرزی، تهران، دهدزا، ۱۳۴۸، ص ۶۵.

۵. حسن اعظم قدسی کتاب خاطرات من یاروشن شدن تاریخ صدساله، ج ۱، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۴۲، ص ۴۰۲.

۶. جرج ن، کرزن، همان کتاب، جلد دوم، ص ۳۶۶؛ والمونت، همان کتاب، ص ۷۳.

قادرند. طبقه متوسطین و رعایا در اثر فقر، بیش از یک زن به نکاح درنمی آورند.^۱ مخارج حرم‌سرا چنان زیاد است که حتی اصناف پیشه ور و بازرگان نیز به داشتن یک همسر اکتفا می کنند.^۲

در میان عامه مردم، تقریباً تک همسری رایج بود.^۳ و این مسئله با توجه به تنگدستی و مشغله فراوان آنان، امری طبیعی بود. زرتشتیان بیش از یک زن نمی گرفتند.

گردآوری زنان متعدد در خانه، که غالباً از آن به حرم‌سرا یا اندرون تعبیر می شد، همواره با تشنج و اضطراب و رقبهای بی پایان در میان آنها همراه بود. رشتی یا زیبایی، جوانی یا پیری و قابلیت باروری یا عقیم بودن، در برتری یافتن این زنان نزد صاحبان حرم‌سراها تأثیر فراوانی داشت. اصالت خانوادگی، نیز از جمله اصلی ترین معیارهای تفاوت بین همسران بود. عنوانی که به زنان محترم می دادند «خانم»، و عنوانی که به زنان درجه دوم و یا مراتب پایین تر می دادند، به ترتیب عبارت از بیگم (باجی) و ضعیفه بود.^۴ به گزارش دروویل، زنی که با اتکا به سابقه خود^۵، لقب «بیوک خانم» را دریافت می کرد، از این امتیاز برخوردار می شد، که در صورت تمایل مرد خانه، غذارا با او صرف کند.^۶

حرم‌سراها دائم صحنه کشمکش‌های پایان ناپذیر بود. زنان برای دفع «هوو»

۱. اوژن فلاندن، سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، ترجمه: حسین نورصادقی، تهران، اشرفی، چاپ سوم ۱۳۶۸، ص ۲۵۳-۲۵۴؛ هنریش بروگشن، سفری به دربار سلطان صاحبقران، ترجمه: کردبچه، تهران، چاپ دوم ۱۳۶۸، ص ۲۰۰-۲۰۱؛ پیرت فون بلوشر، سفرنامه بلوشر، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۳، ص ۱۷.

۲. پولاك، همان کتاب، ص ۱۴۷.

۳. ماری لئونورا شل، خاطرات لیدی شل ترجمه: حسن ابوترابیان، تهران، نشر نو، چاپ دوم، ص ۷۹.

۴. پولاك، همان کتاب، ص ۱۵۷.

۵. دروویل، همان کتاب، ص ۷۵.

۶. همان کتاب، ص ۷۴.

و رقیب به جادو و جنبل پناه می بردند. لیدی شل در این مورد چنین گزارش می دهد:

«گاهی اوقات یکی از زنان حرم که شوهرش به علتی - از جمله زایل شدن جاذبه زنانه، از او غفلت نموده و توجهی به وی ندارد، به انواع و اقسام سحر و افسون و ورد و دعا رو می آورد تا شوهرش را جادو کند و به سوی خود بکشد. او برای این کار به خودش و یا حتی اگر بتواند به شوهرش طلسی می بندد، و با اینکه در راه خدا و پیغمبر و ائمه، گوسفند و یا چیزی دیگری نذر می کند که به فقرابدهد.»^۱

در برخی مواقع، زنان برای بازداشت همسران خود از اختیار نمودن زنی دیگر، به متهم کردن زن مورد نظر شوهر می پردازند.^۲ رقابت بین زنان و بی توجهی مردان، گاه عواقب دردناکی را در برداشت که حتی به زهر خوراندن مردان نیز منجر می شد. «در این گونه جنایات که در اندرون اتفاق می افتد، معمولاً به دلیل اشکالاتی که در بین بود، تحقیق و بازخواستی هم انجام نمی گرفت.»^۳ حتی بعید نبود که خشم یکی از زنان تحقیر شده در اندرون، متوجه فرزند هوی خود شود. به گزارش پولاك، اگر کنیزی مورد لطف ارباب قرار گیرد، سعی می کند برای حفظ موقعیت به دست آمده، زن رسمی و شرعاً اربابش را حتی مسموم کند:

«خود شاهد بودم کنیزی برای آنکه از زن رسمی اربابش انتقام بکشد، بچه کوچک او را با تربیک مسموم کرد. توانستم بچه را نجات بدهم، کنیز را به فلک بستند و از خانه بیرون کردن.»^۴

۱. لیدی شل، همان کتاب، ص ۹۰-۹۱.

۲. پولاك، همان کتاب، ص ۱۵۸.

۳. لیدی شل، همان کتاب، ص ۹۱-۹۰.

۴. پولاك، همان کتاب، ص ۱۷۵؛ ویلسن، سفرنامه ویلسن، ترجمه حسین سعادت نوری، تهران، انتشارات وحدت، جاپ دوم ۱۳۶۳، ص ۱۵۱-۱۵۰.

به علت عدم اعتمادی که در حرمراها وجود داشت، زنان سعی می کردند که برای خود و فرزندانشان، هرگز از غذای دست پخت زنان دیگر استفاده نکنند.^۱

زنان حرمرا همواره با یافتن اولین مخاطب به ظاهر صمیمی، بدگویی و غیبت از رقیان خود را آغاز می کردند. در ویل به خوبی این پدیده شایع اخلاقی زنان حرمرا را منعکس می کند:

«سر صحبت از وضع خانواده‌ها در گرمابه‌ها باز می شود. اشارات رشک آگود و شکوه و شکایات و صلاح اندیشی با گیس سفیدان و پیرزنان، صحنه حمام را به صورت ساحت دادگاه درمی آورد. زنان ایرانی نخست رازهای خویش را با یکدیگر در میان می نهند و از آنچه پس از آخرین دیدار بر سرشان آمده است، تعریف می کنند. از مهر و یا بی مهری شوهران و از توجه آنان به زنان یا کنیزان دیگر سخن می گویند.^۲»

اغلب حرمراها، کانون فساد بوده‌اند. چه بسا که زنی برای به تسلیم کشاندن و تضعیف رقیش حاضر می شد تا مقدمات روابط نامشروع پرسش را با او فراهم آورد. روی همین اصل است که «خیلی از رجال ایرانی، پسرها را از ملاقات با مادرشان نیز محروم می کنند.^۳» بی گمان خطر ایجاد روابط نامشروعی از این قبیل، آسودن از سر و صدای کودکان و نزاعهای مکرر و پایان ناپذیر زنان باعث می شد تا هر خانه اشرافی، دارای دو قسمت اصلی به نامهای اندرونی و بیرونی باشد. معمولاً مردان و اولاد ذکور بیش از ده سال در قسمت بیرونی وزنان و اولاد انان در قسمت اندرونی و جدا از هم زندگی می کردند.

(اندرونی شامل اطاقهای بسیاری بود که زنان متعدد مرد در آنجا سکونت

۱. پولاد، همان کتاب، ص ۱۵۷.

۲. درویل، همان کتاب، ص ۷۱.

۳. موریس دوکوتز بونه، همان کتاب، ص ۱۲۱ - ۱۲۰.

می کردند.^۱ حتی سفره های غذا و نیز جشن ها، در اندرونی و بیرونی جدا از هم بود. زنان در اندرون و مردها در تالارخانه غذا را صرف می کردند.^۲ همچنان که پیش از این نیز ذکر شد، این ساختار و نوع زندگی، کاملاً متعلق به خاندانهای اشرافی بود و آحاد ملت مجال و توان چنین شیوه زندگی را نداشتند و اکثر در کنار فرزندان و حتی پسران متأهل خوش، در یک محل مشترک زندگی می کردند و در ارتباط با یکدیگر فاقد قیودات زندگی اشرافی بودند.^۳

ب-وظایف زن در خانه

مراقبت از کودکان، از جمله وظایف مهم زنان بود. هر زن ایرانی، غالباً فرزندان بسیاری به دنیا می آورد. در واقع، عدم آشنایی با اصول جلوگیری از بارداری، رواج مرگ و میر اطفال، به خاطر فقدان بهداشت عمومی و شیوع بیماریهای مسری، و همچنین شوق داشتن پسران بیشتر به دلیل نیاز فراوان به نیروی کار، در این امر مؤثر بوده است. پولاك درباره زایمانهای مکرر زنان ایرانی چنین می نویسد:

«زنان ایرانی شش تا هفت بار می زایند. با این حساب باید گفت که جمعیت مملکت به سرعت رو به فزونی است، زیرا بچه ها همه خوش رشد و پر قدرت هستند. اما باید از نظر دور داشت که در بیشتر شهرها، از هر شش بچه، به زحمت دو نفر در قید حیات می مانند و گاهی همه آنها تلف می شوند. در اغلب شهرها، در آمار تولد و مرگ، میزان تولد کمتر از مرگ دیده می شود. در

۱. اوژن فلاندن، همان کتاب، ص ۲۵۲-۲۵۱؛ پولاك، همان کتاب، ص ۵۱-۵۰ و ۵۹؛ دروویل، همان کتاب، ص ۸۲؛ مستوفی، همان کتاب، جلد اول، ص ۱۵۱؛ ب ام زوبر، مسافرت به ارمنستان و ایران، ترجمه محمود مصاحب، تبریز، انتشارات چهر؛ فرانکلین، ۱۳۴۷، ص ۳۳۸.

۲. فلاندن، همان کتاب، ص ۴۱۶؛ اوژن اوین، ایران امروز ۱۹۰۷-۱۹۰۶ م، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران، زوار، جاب اول ۱۳۶۲، ص ۲۴۴.

۳. دالمانی، همان کتاب، ص ۲۲۵-۲۲۳.

بهار سال ۱۸۵۹ میلادی، تنها در اصفهان متجاوز از هشتصد بچه به بیماری آبله جان سپردند.^۱

به دلیل ازدواج‌های زودرس، اغلب زنان در سن سی سالگی مادربزرگ می‌شدند. وظیفه مادران در تربیت فرزندان به مراتب بیشتر از مردان بود، زیرا به علت اشتغال و سرگرمی‌های متنوع مردان، و فاصله‌ای که آنان از اندرونی، به خاطر حفظ بزرگ منشی و یا دور ماندن از قبیل و قالهای موجود در آن می‌گرفتند- به ویژه در خانواده‌های اشرافی- خود به خود، نقش زنان در تربیت کودکان بیشتر می‌شد. رابطه مردان اشرافی با کودکان خود، تا سرحد امکان خشک و رسمی بود. شاید گمان می‌رفت که با این شیوه، آنان در آینده ضمن حفظ حرمت او، دارای صلاحیت و جدیت لازم برای تمثیل امور گوناگون خواهند گردید.

بحیی دولت آبادی در باب تربیت ابتدایی خود در خانه چنین می‌نگارد:

ادر خانه اگر چه پدر من در شناختن آداب و رسوم معمول آن عهد و حسن معاشرت ضرب المثل بود، ولیکن میان ما و خودش سد بزرگی از ملاحظات می‌گذارد. با او معاشرت نداشتم. با او انس نمی‌گرفتم. جز برای حاجتی و رسانیدن پیغامی و گرفتن جوابی به حجره او وارد نمی‌شدیم. در برابر او هرگز بی‌اذن، نه در خلوت و نه در جلوت نمی‌نشستیم. با او مگر در سفرها که ناچار بودیم، همسفره نمی‌شدیم.^۲

ژوبر نیز به نوعی دیگر، روابط خشک مردان اشرافی را با فرزندان خوش منعکس می‌سازد:

«پسران نهایت اطاعت و انقیاد را نسبت به پدر دارند. این حس و فکر از دوران کودکی در آنان به وجود می‌آید. به طوری که یک فرد خارجی که به این مسائل چندان آشنا نباشد، چه پسا پسر را غلام و بنده پدر پندارد. هرگز با پدر بر

۱. پولاک، همان کتاب، ص ۱۵۲.

۲. بحیی دولت آبادی، همان کتاب، جلد اول، ص ۱۷.

سر یک سفره غذا نمی خورد، بلکه در سر سفره مانند مستخدمی به خدمت پدر می پردازد.^۱

آشکار است که در چنین خانواده هایی، رابطه دختران با پدر، به مراتب خشک تر و رسمی تر از رابطه پسران با پدر بود.

وظایف مادری برای مادران در عهد قاجار، با توجه به ازدواج زودرس فرزندان، محدود به چند سالی بود و به قولی «کودکان تا سن یازده-دوازده سالگی زیر دست مادر بزرگ می شوند. در این سن و سال، پسران از حرم‌سرا بیرون می آیند و دختران نیز ازدواج می کنند.^۲

دختران به واسطه ازدواج در سن کم، و وارد شدن در خانواده و محیط تازه مسئولیت‌های جدیدی، از جمله وظایف مادری را به عهده می گرفتند. پسران نیز از سن یازده سالگی به محیط‌های خارج از اندرون راه می یافتد و یا در کنار پدر مشغول به کار می شدند. آنها حداقل در سن شانزده- هفده سالگی ازدواج کردند. آشکار است که کودکان در خانواده های معمولی، زودتر از کودکان اشرافی با واقعیت‌های اجتماعی و استغال آشنا می شدند.

در خانواده های معمولی، زنان علاوه بر پرورش کودکان، وظایف دیگری چون آسپزی، نظافت منزل، دوخت و دوز لباسهای افراد خانواده و خریدهای خارج از منزل را نیز به عهده داشتند. آنان در کنار این مسئولیت‌های متنوع، به کارهای دیگری چون قالی بافی، پشم رسی و دیگر هنرهای دستی نیز می پرداختند. زنان اشرافی با وجود خیل بی شمار خدمتکاران، دایگان، کنیزان و غلامان، کاری جز نظارت بر خدمه خانه و یا وقت گذرانی از طریق دید و بازدید و مهمانی دادن و اسرافکاری نداشتند. برخی ایرانگردان اروپایی در دوران قاجار، چنان تحت تأثیر بی کاری و فراغت زنان اشرافی قرار گرفتند که آن را

۱. ام پ ژویر، همان کتاب، ص ۳۲۹-۳۳۸.

۲. درویل، همان کتاب، ص ۷۶.

خاصیت عمومی زنان ایرانی قلمداد کردند. دروویل در این مورد چنین می‌نویسد:

«نمی‌دانم درباره کار و سرگرمی زنان ایرانی از کودکی تا به هنگامی که مادر می‌شوند چه بنویسم، زیرا آنها به کاری جز آرایش خود نمی‌پردازنند. این آرایش گرچه ساده‌تر از آرایش زنان اروپایی است، ولی با این حال مدت زیادی از وقت آنها را می‌گیرد. پس از آرایش، بر روی قالی‌های گرانبهایی که روی پنجره‌های مشرف برآب حوض قرار دارند می‌نشینند. در این حال، وقت را به کشیدن قلیان و نوشیدن قهوه و یا پذیرایی از واردین می‌گذرانند تا هوا خنکتر شود؛ آن گاه به باغهای خارج از شهر رفته و تا شبانگاه در آنجا به سر می‌برند.^۱

اما پولاک، این وقت گذرانیها را صرفاً متعلق به زنان اشراف می‌داند:
«زنان اعیان تقریباً تمام اوقات خود را به حمام رفتن، قلیان کشدن دید و بازدید، خوردن شیرینهای مختلف و میوه‌های چربی دار از قبیل گردو و پسته و بادام، و نوشیدن چای و قهوه می‌گذرانند.^۲

بی‌گمان، یکی از دلایل اصلی شیوع فساد در حرمسراها، بیکاری بیش از اندازه زنان بوده است. زیرا در دایره محصور حرمسراها، آنان جز خاصیت لذت بخش بودن برای مردان، هیچ تصور دیگری درباره خود نداشتند.

اشتغال زنان در خانه، بجز موقعیت اجتماعی‌شان، بر مبنای سکونت در شهر و روستا نیز متفاوت بود، در فصل مربوط به زنان و فعالیتهای اقتصادی، به فعالیتهای تولیدی زنان روستایی و ایلیاتی بیشتر اشاره خواهد شد. برخی از این فعالیتها، جهت رفع نیازهای شخصی و برخی دیگر برای عرضه به بازار بود. قالی‌بافی، پشم‌رسی، کشاورزی، پارچه‌بافی، نمدبافی، چرای دامها، تهیه علوفه، تهیه لبنتیات و ... از جمله مهمترین مشاغل زنان بود.

۱. دروویل، همان کتاب، ص ۷۵-۷۶.

۲. پولاک، همان کتاب، ص ۱۵۷.

زنان ایلیاتی و روستایی نیز همانند زنان در شهرها، رورش اطفال و اداره منازل و مدیریت آن را بر عهده داشتند. لازم به ذکر است که زندگی عشاپری و روستایی بسیار ساده‌تر از زندگی شهری بود. آنان بخش عمده مایحتاجشان را خود تولید کرده و مابقی آن را با پول حاصل از فروش تولیدات فراهم می‌آوردند. زندگی عشاپری و روستایی در ایران، ساده‌ترین شکل زندگی از جنبه خورد و خوارک و حتی پوشک بود. در واقع خوارک یک خانواده ایلیاتی یا روستایی، غالباً از همان گوشت و لبنیاتی تشکیل می‌شد که به همت زنان تولید می‌گردید.

علاوه بر این، زنان در ایلات، وظایف دیگری نیز در زمینه اداره خانواده خود بر عهده داشتند. به عنوان مثال، زنان ترکمان موظف بودند که «آب را از نزدیکترین منبع به دهکله، برای مصرف خانواده خود بیاورند، صرف نظر از اینکه فاصله آن نزدیک یا دور باشد.^۱

در کوچ عشاپر، نصب و راه اندازی چادرهای ایلیاتی بر عهده زنان بود. همچنین، انتظامهای داخلی این چادرها نیز جزئی از وظایف آنان محسوب می‌شد. ^۲ زنان چادرنشین، ضمن تهیه مصالح مورد نیاز برای ساختن مسکن خود، به سرعت اعجاب آوری، با بافتن گلیم‌های سیاه برای سقف و یا به هم پیوند دادن نی‌ها برای پیرامون چادرهایشان، بدون کمک گرفتن از مردان، به ساختن مسکن مورد نظر خانواده می‌پرداختند. ^۳ تهیه سوخت زمستانی در روستاهای ایلات نیز، از جمله وظایف زنان بود. سوخت زمستانی آنها یا بوته‌های خشکی بود که جمع می‌کردند^۴ و یا تپاله‌هایی که با دست درست

۱. بیت، همان کتاب، ص ۲۰۳.

۲. حسن اعظم قدسی، همان کتاب، ص ۴۰۲-۴۰۳.

۳. گرتودبل، تصویرهایی از ایران، ترجمه: بزرگمهر ریاحی، تهران، خوارزمی، چاپ اول ۱۳۶۳، ص ۵۷-۵۸.

۴. پرلوتی، بسوی اصفهان، مترجم بدraldīn کتابی، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا، ص ۱۳۲.

می کردند.^۱

در روستاها و ایلات، اخلاق زنان در سطحی بسیار عالی قرار داشت؛ زیرا سراسر زندگی آنان به کار و فعالیت می گذشت و مفاسد اخلاقی ناشی از بیکاری در بین آنان راه نداشت. تاج‌السلطنه دختر ناصرالدین شاه، در باب زنان روستاهای اطراف تبریز چنین می نگارد:

«در تمام یک ده، یک نفر بیکار دیده نمی شد. یک نفر مستخدم من خواستم در راه برای خود بگیرم؛ هیچ یک از زنهای دهاقین راضی نشدن و زندگانی آزاد صحرایی خود را نفر و ختند. تمام این دهاقین و زارعین، مردمان با شرف و افتخاری هستند. یک نفر زن فاحشه در تمام دهات وجود ندارد...»^۲

زین العابدین مراغه‌ای در کتاب سیاحت نامه ابراهیم بیگ سادگی و عفاف زنان روستایی را به بهترین شکل توصیف می کند:

«از دهاتیان هیچ چیز متوقع نتوان شد. این قدر توان گفت که همه مردمان ساده لوح و دیندارند. در عفت و عصمت مردان و زنان ایشان حرفی نیست. واضح است که زنان طهران، بلکه تمام شهرهای ایران، روز رستاخیز در بهشت، به درجات بلند این زنان دهاتی حسد خواهند برد. اگرچه غالباً روگشاده‌اند، اما دلشان صاف است و به جز از حلال خودشان، سایرین را مثل برادر می دانند و خیال ناپاکی ابدأ از خاطرشان نمی گذرد. سوگند باد توان نمود که از میان ده هزار اینان، یک نفر پیدا نمی شود که به شوهر خود خیانت کند.»^۳

درباره عفاف زنان ایلاتی، با وجود رایج بودن تعدد زوجات در میان مردان

۱. اوژن اوین، همان کتاب، ص ۳۶.

۲. تاج‌السلطنه، سرگذشت تاج‌السلطنه، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ص ۷۹.

۳. حاج زین العابدین مراغه‌ای، سیاحت نامه ابراهیم بیک، حواشی و مؤخره باقر مؤمنی، تهران، نشر اندیشه، چاپ دوم ۱۳۵۳، ص ۱۲۶.

آنها، منابع اروپائی نیز صراحةً دارند که «آنها عفیف و مبادی آدابند.^۱»، و یا اینکه زنان ایلاتی «اگر از خانواده امرا نباشند، همه قسم خدمت را در خانه می‌کنند و به غرباً و اجانب، که بر حسب اتفاق در خانه یا در خیمه ایشان فرود آیند، کمال رأفت و مروت را می‌نمایند. لکن با وجود کمال خدمت، چیزی در حرکاتشان نیست که موجب غلط فهمی شود.^۲»

ج- طلاق:

در نظام خانوادگی دوران قاجار، حق طلاق با مردان بود. «درخواست طلاق از سوی مرد، با بهانه و با بدون هیچ بهانه‌ای برای اجرای آن کافی بود.^۳» نازایی و خروج از جاده عفاف، از عملده‌ترین دلایل طلاق زنان بوده است. در پاره‌ای موضع، عیوب جسمی، مانند نایینای نیز می‌توانست مرد را به طلاق زن سوق دهد.^۴ گاه نیز بدقدم بودن زن به هنگام ورود به خانه همسرش می‌توانست دلیل طلاق باشد. بدین معنی که همزمان با ورود او به خانه همسرش، حوادث شومی در آن خانه روی داده باشد.^۵ زن در موارد خاصی چون عدم دریافت نفقة از مرد، انحرافات اخلاقی و یا ناتوانی جنسی مرد می‌توانست درخواست طلاق نماید.^۶

۱. پولاد، همان کتاب، ص ۳۳۱.

۲. سرجان ملکم، همان کتاب، ص ۲۱۷.

۳. پولاد، همان کتاب، ص ۱۵۰؛ دروویل، همان کتاب، ص ۱۲۶.

۴. پولاد، همان کتاب، ص ۱۵۰؛ دالمانی، همان کتاب، ص ۲۷۰.

۵. بدی شل، همان کتاب، ص ۸۰؛ دالمانی، همان کتاب، ص ۲۷۰.

۶. پولاد، همان کتاب، ص ۱۵۱.

۷. دروویل، همان کتاب، ص ۱۲۷-۱۲۵؛ محمد Mehdi شریف کاشانی، واقعات اتفاقیه در روزگار، ج ۳، به کوشش منصوره اتحادیه، سپرس سعدوندیان تهران، نشر تاریخ ایران، چاپ اول ۱۳۶۲، ص ۷۶۴.

در هر صورت، حق طلاق در اختیار و به رضایت مرد بود و زنانی که قادر به تحمل مشقات زندگی با همسر خود نبودند، تنها از طریق راضی شدن مرد به طلاق، می‌توانستند از زندگی با وی آسوده گردند. زنانی که شوهرانشان با طلاق آنها مخالف بودند، با بخشیدن مهر و یا حتی پرداخت وجهی اضافه بر آن به شوهر، و یا انجام عملی که مورد تصریر مردان باشد، به خواست خود می‌رسیدند.^۱ پس از طلاق نیز، فرزندان، چه از زن عقدی یا صیغه‌ای به پدر تعلق می‌گرفتند و مادر هیچ حقی نسبت به آنها نداشت.^۲

با وجود مجاز بودن طلاق، این مسأله به ندرت رخ می‌داد. در عرف اجتماعی، بازگشت زن به خانه پدری با نکوهش بسیار همراه بود. زن پس از رفتن به خانه همسر، به هر مسأله‌ای تن می‌داد تا از ننگ بازگشت به خانه پدری در امان باشد.^۳

در واقع سرنوشتی که پس از طلاق در انتظار زن بود، او را از طلاق بر حذر می‌داشت. زیرا پس از جدایی، نه امکان یافتن شغلی برای او میسر بود و نه قانونی از وی حمایت می‌کرد. در نتیجه، تأمین هزینه‌های زندگی با توجه به مشکلات فراوان اقتصادی در دوران قاجار، برای هیچ خانواده‌ای، مگر خانواده‌های ثروتمند و متمول جامعه مقدور نبود. وظیفه نگهداری کودکان از سوی مردان و مشکل پرداخت مهریه و صرف مبالغ دیگر برای تجدید فراش، مردان معمولی جامعه را نیز از فکر طلاق زنانشان منصرف می‌کرد.^۴

با توجه به عوامل فوق طلاق در جامعه به ندرت به وقوع می‌پیوست. گزارش سرجان ملکم درباره علت کمی طلاق در بین ایلات، کمابیش قابل

۱. عبدالرحیم کلاتر ضرابی، تاریخ کاشان، به کوشش ایرج افشار، تهران، امیر کبیر، چاپ سوم ۲۵۳۶، ص ۶۸-۶۷.

۲. درویل، همان کتاب، ص ۲۶.

۳. همان کتاب، ص ۱۲۰.

۴. بولاک، همان کتاب، ص ۱۵۰-۱۵۱؛ سرجان ملکم، همان کتاب، ص ۲۰۹.

تعییم در کل جامعه قاجار می‌باشد:

«طلاق در ایلات کمتر اتفاق می‌افتد و این صورت می‌توان گفت اسباب عدیده دارد. یکی اینکه پاکدامنی در این طایفه بیشتر است و دیگر اینکه زنان به جهت زحمتی که می‌کشند، بیشتر در چشم مردان عزیزند. فقرای قوم هم نمی‌توانستند که ادای کابین کنند.^۱

۱. سرجان ملکم، همان کتاب، ص ۲۱۶.

فصل دوم:

زنان و فعالیتهای اقتصادی

نقش زنان در تولیدات اقتصادی

زنان در عهد قاجاریه، خواه از طریق تولید برای خانواده و خواه تولید برای امرار معاش، نقش مهمی در معیشت خانواده ایفا می کردند و این نقش در اقتصاد کشور نیز بی تأثیر نبود. چنانکه اشاره شد یکی از دلایلی که به نظام چند زنی دامن می زد، استفاده از نیروی جسمی زنان در تولیدات دامپروری و کشاورزی بود. در میان قبایل ترکمان، ازدواج با زنان بیوه، به دلیل تجربیاتی که آنان در قالی بافی و دامپروری داشتند، از اولویت بیشتری برخوردار بود.^۱ منابع تاریخی موجود، به دفعات از نقش مهم زنان نواحی مختلف کشور در مسائل اقتصادی یاد می کنند. پاتینجر که در زمان سلطنت فتحعلی شاه (۱۲۱۲ - ۱۲۵۰ ه. ق) به ایران آمده بود، گزارشی مبنی بر نقش سودمند زنان کرمان در تولید و تبادلات جاری آن زمان دارد و اعلام می دارد که صنایع شال بافی، نمدبافی و تفگ سازی این منطقه در سراسر آسیا شهرت دارد و یک سوم جمعیت بسی

۱. ه. ل، رابینو، سفرنامه مازندران و استرآباد، ترجمه: غلامعلی وحید مازندرانی تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم ۱۳۴۳، ص ۱۵۲ - ۱۵۳؛ چارلز ادوارد بیت، همان کتاب، ص ۲۰۰.

هزارنفری کرمان، اعم از زن و مرد، به این صنایع اشتغال دارند.^۱ زنان شهر قزوین در صنعت قلاب‌دوزی و روپندوزی شهرت داشتند^۲ و زنان جلفا هر کدام دارای هنر و «مشغول صنعتی» بودند.^۳ زنان اصفهان در گلچه‌دوزی^۴، سکمه‌دوزی^۵ و نقده‌دوزی^۶ مهارت داشتند.^۷

در جامعه اصولاً از زن انتظار می‌رفت که حداقل در یکی از صنایع دستی سرورشته‌ای داشته باشد:

«اما پیشۀ زن، که مقدم بر سایر تمایلات اوست، بربیدن و دوختن است. علاوه بر آن، کمالات یدی از قبیل «سکمه» و «سیاهک» و «شبکه» و «خامک» و «قلاب» و غیره که با سوزن دوخته می‌شود، و كذلك بافتني‌ها - چه از ابریشم و چه از گلابتون - که همه از ملزومات لباس و پوشاك است.^۸

قدر و قیمت یک زن تا حد زیادی بر اساس مهارت‌های تولیدی او مشخص می‌گردید. به گزارش دالمانی هر دختری بعد از ازدواج، فرش دستیاف خود را به خانه شوهر می‌برد تا از طریق دقت و حوصله‌ای که در آن به خرج داده، حوصله و وفاداری او نسبت به همسرش معلوم گردد.^۹ از آنجا که توجه به کارهای تولیدی یک امر فرآگیر اجتماعی بود و در هر خانه‌ای به آن پرداخته

۱. پاتنجر، همان کتاب، ص ۲۵۸-۲۵۷.

۲. بهلر، سفرنامه بهلر، به کوشش علی اکبر خداپرست، تهران، توس، ۱۳۵۶، ص ۳.

۳. مهدی فلی خان هدایت، خاطرات و خطرات، تهران، زوار، چاپ دوم ۱۳۴۴، ص ۲۴۴.

۴. گلچه: نوعی ابریشم که با آن عرقچیں و شبکله‌های دوختند.

۵. سکمه: به شبکه روبنده زنهای می‌گفتند.

۶. نقده‌دوزی، به دوختهایی که بعد از طرح آمیزی بر روی پارچه می‌کردند، نقده‌دوزی می‌گفتند.

۷. میرزا حسین خان تحویلدار اصفهانی، جغرافیای اصفهان، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، مرداد ماه ۱۳۴۲ هـ. ش، ص ۹۷-۱۰۰.

۸. عبدالرحیم کلانتر ضرابی، همان کتاب، ص ۲۷۳.

۹. دالمانی، همان کتاب، ص ۱۲۵.

می شد، دختران از کودکی، آن را به عنوان یک پیشنهادی از والدین خود فرامی گرفتند و به قولی، زنان در این زمینه «محاج بتعلیم نبودند، زیرا اصول فرش بافی را در خاطر داشتند.^۱

صنایع دستی، در رأس کارهای تولیدی که زنان به آن می پرداختند، قرار داشت. به گزارش اوژن اوین در سالهای ۱۹۰۶-۱۹۰۷م، سه هزار کارگاه محمل بافی در کاشان، در پستوی خانه ها به تولید مشغول بودند.^۲ بیوه زنان و پرزنان همدان، با انکا به قیطان بافی لقمه نانی به دست می آوردند و امرار معاش می کردند.^۳ بیوه زنان اصفهانی هم برای امرار معاش اطفال خویش به ریسمان بافی می پرداختند.^۴ بافتن پارچه های البجه^۵ و کرباس^۶ از نخهای پشمی و ابریشمی و یا پنبه ای، در میان زنان روستایی مرسوم بود و با استفاده از آنها، البسه موردنیاز خانواده را تهیه می کردند.^۷

یکی از مهمترین کالاهایی که زنان نقش مهمی در تولید آن داشتند قالی بوده است. در اقع در دوره قاجار، بیشتر زنان با تولید این کالا آشنایی داشتند و قالبها بیکی که از سوی زنان در شهرهای اصفهان، کرمان، همدان، شیراز، مشهد، اردبیل، کرمانشاه و تبریز نهیه می گردید، از شهرت بیشتری برخوردار بودند.

قالبها ایرانی در عهد قاجاریه، دارای چنان کیفیت و شهرتی بودند که

۱. همان کتاب، ص ۱۲۴.

۲. اوژن اوین، همان کتاب، ص ۲۷۸.

۳. ظهرالدوله، همان کتاب، ص ۲۰۹.

۴. تحویلدار اصفهانی، همان کتاب، ص ۱۰۱.

۵. البجه: نوعی پارچه راه راه پشمی یا ابریشمی که با دست بافته می شود.

۶. کرباس: یک قسم پارچه که از نخ بنبه و با دست بافته می شود.

۷. میرزا علی خان نایینی، سفرنامه صفاء السلطنه نایینی، به اهتمام: محمد گلبن، تهران، اطلاعات، جاب اول ۱۳۶۶، ص ۳۵-۳۴.

راهی بازارهای جهانی می شدند. از شهرهای تبریز، همدان و مشهد، که مرکز عمده فروش فرش بودند، همواره مقادیر زیادی فرش به اسلامبول فرستاده می شد و از آنجا به تمام نقاط دنیا پخش می گردید.^۱ بعضی از متمولان، با توجه به منافعی که از تجارت قالی به دست می آمد، به ایجاد کارگاههای قالیبافی و به کارگیری زنان در آن کارگاهها اقدام می کردند. شاهزاده ظل السلطان در روستای چاله سیاه بین اصفهان و اراک- که ملک دخترش بود، کارگاهی دایر می کند که چهل زن در پشت هشت دستگاه آن مشغول به بافتن فرش بودند.^۲ او بن هنگام وصف مشاهدات خود در بیماره دهی که در حوالی زنجان قرار داشت، چنین می نگارد:

«در خانه یک نفر حاجی وارد شدیم. در این خانه دستگاه قالیبافی را تماشا کردیم؛ چهار دختر کوچک روی تخته های آویخته از سقف نشسته و به راهنمایی زنی که مقوایی از نقشه قالی در دست داشت کار می کردند.^۳ در برخی از روستاهای ارباب ده، با زنان در سرمایه کار سهیم می شد؛ از جمله در ده خمسه نزدیک خمین:

«در اغلب خانه ها زنها کارگاه قالی بافی دارند که با مالک شریک هستند.^۴

زنان در راه تولید این کالا مشقات بسیاری متحمل می شدند و ساعتهاي متتمادي در محل های تنگ و کم نور مشغول به کار بودند. دالمانی وصف اسفناکی از کارگاههای قالی بافی زنان کرمان به دست می دهد:

«کارگران مجبورند که در کارخانه های زیرزمینی کار کنند، زیرا هوای

۱. دالمانی، همان کتاب، ص ۱۳۷؛ کرزن، همان کتاب، جلد دوم، ص ۷۰۷.

۲. ب، نیکینین، ایرانی که من شناخته ام، ترجمه و نگارش: همایون فرهوشی نهران، کانون معرفت، ۱۳۲۹، ص ۲۷۸-۲۸۶.

۳. اوژن اوین، همان کتاب، ص ۳۱۶.

۴. حسن اعظم فدسى، همان کتاب، ص ۲۲۳.

روی زمین خشک است و نخ ها را شکنده می کند و به کاربردن آنها مشکل می شود. کارکردن در کارخانه های زیرزمینی مخالف بهداشت است و غالباً کارگران، به امراض خطرناکی مبتلا می گردند.^۱

با وجود مشقات زیادی که در این مورد بر زنان وارد می آمد، سود چندانی نصیبیشان نمی شد. چه بسا که فرشهای بافته شده در روستاهای سهم ارباب ده می شد^۲، و یا اینکه اگر زنان حق فروش داشتند، ترجیح می دادند به علت دوری بازارهای مصرف و ازدحام تجار و واسطه ها، و همچنین مسئولیت خانه داری، قالیهای تولیدی خود را به قیمت ارزان به آنان بفروشند.

هیزبیش بروگش که در عهد ناصری به ایران آمده بود، گزارشی از چگونگی فروش و قیمت گذاری قالیهای تولید شده در ده «نوآوران»، روستایی نزدیک همدان ارائه می دهد:

«قالی و قالبچه را در این ده وزن می کنند و می فروشنند. قیمت قالیهای آنجا، که تقریباً بافت و طرح مشابه دارند، از قرار هر یک من پنج قران است و یک قالبچه بزرگ که در حدود سه من وزن دارد، در حدود ۱۵ قران خرید و فرش می شود. دلالها و خریدارانی که از همدان یا تهران برای خرید فرش به اینجا می آیند، قیمت را پنج قران بالا می برنند و فرش ۱۵ قرانی را دو تومان می خرند. البته این قیمت با در نظر گرفتن وقتی که صرف بافتن قالی می شود، فوق العاده ناچیز است.^۳

زنانی که در کارگاههای اشخاص متمول کار می کردند، دارای وضع و حال بهتری نبودند و اغلب دستمزدهای اندکی به آنان پرداخت می شد. گاه نیروی کار زنان با پرداخت مقدار اندکی پول برای یک سال، در اختیار متمولان

۱. دالمنی، همان کتاب، ص ۱۲۵؛ همچنین ناصرالدین شاه، سفرنامه ناصرالدین شاه به عراق و بلاد مرکزی ایران، تهران، دارالطباعة خاصه دولتی، ۱۳۱۱ هـ. ق (چاپ سنگی)، ص ۴۸.

۲. اوژن اوین، همان کتاب، ص ۱۱۰.

۳. هیزبیش بروگش، همان کتاب، ص ۲۹۰.

قرار می‌گرفت که از این طریق ساعات زیادتری را صرف کار برای آنان می‌کردند.^۱ استثمار نیروی کار زنان، با توجه به فقدان نظارت دولت بر تولیدات، کار چندان مشکلی نبود.

اگر در نظر بیاوریم که حتی مواد اولیه تولیدات گوناگون، از جمله قالی، اغلب از سوی خود زنان فراهم می‌آمد، از میزان رنجی که زنان در راه تولید می‌بردند، بهتر آگاه خواهیم شد. زنان ایلیاتی، در تبدیل مواد خام به مواد قابل مصرف در صنعت قالی‌بافی و دیگر منسوجات، کاملاً فعال بودند و برای تهیه این مواد به ریسیدن پشم و رنگ کردن آن می‌پرداختند.^۲

در گیلان، که پرورش کرم ابریشم رایج بود، زنان به عنوان رکن اصلی این تولید، تخمهای ابریشم را در کاغذ ریخته و زیر لباس خود، در مجاورت پوست بدنشان قرار می‌دادند تا به حرارت آن شکفته شوند.^۳ «آقا نجفی» درباره نقش فعال زنان روستای خویش ده خسرویه^۴، در تهیه مواد اولیه جهت تولید پارچه می‌نویسد:

«توستانهای زیادی داشت که هر سال مبلغی ابریشم برمی‌داشتند، لیکن چون غالب زنها متصدی کار ابریشم بودند، مردان در هیچ کار او ملاحظه نمی‌کردند و زنها یا خود ابریشم را پارچه که می‌خواستند می‌بافتند و یا آنکه می‌فروختند، پنه در عوض می‌خریدند و می‌ریسیدند و می‌بافتند.^۵

نقش زنان در عرصه تولیدات کشاورزی نیز بسیار قابل توجه بوده است. مادام دیولافو اطی عبور از دهکده ترکمانچای-اطراف تبریز- چنین می‌نویسد:

۱. دالمنی، همان کتاب، ص ۱۲۴.

۲. بولاك، همان کتاب، ص ۳۳۵.

۳. دالمنی، همان کتاب، ص ۸۴.

۴. واقع در چهل کیلومتری شهر فوجان.

۵. محمدحسن نجفی فوجانی، سباحت شرق، تصحیح: رمضانعلی شاکری، نهران، امیرکبیر، چاپ دوم ۱۳۶۲، ص ۴.

«قبل از رسیدن به دهکده ترکمانچای، ما از مزارعی عبور می کردیم که دهقانان در آنجا مشغول زراعت بهاری بودند... زنان نیز در مزارع، به شوهران خود کمک می کنند و در کارهای زراعتی شرکت دارند.^۱

گاه تمام مردان یک روستا برای انجام وظایف لشکری به کار گرفته می شدند.^۲ از این رو همه رنجهای تولید محصولات کشاورزی بر عهده زنان می افتاد و به این ترتیب، کارایی یک زن روستایی بیش از پیش به اثبات می رسید. دروویل در سفرنامه خود، ضمن صحبت از اقلیتهاي مذهبی در ایران، به نقش زنان در زمینه تولیدات کشاورزی چنین اشاره می کند:

«زنان ارمنی پر کار و آشنا به امور کشت و زرع اند. آنها صبح تا شام زمین را شخم می کنند، بی آنکه احساس خستگی کنند. غالباً کودکان را نیز به همراه خود به مزرعه می برند، و همانجا در گهواره های سرپوشیده ای می خوابانند.^۳

زنان نسطوری نیز «دوش به دوش مردان به کار پرداخته و قسمت اعظم روز را در مزارع، به شخم و بذرافشانی مشغول می شوند و به هنگام درو، مزرعه را به هیچ وجه ترک نمی گویند.^۴

در کشت برنج نیز، که یکی از اساسی ترین تولیدات کشاورزی در شمال ایران است، زنان نقش فعالی داشتند. «کشت برنج یکی از کارهای اصلی زارع گیلانی است. ابتدانهال لطیف تازه روییده آن را نشا می کنند. این نهال به تدریج نمو می کند و سرانجام زردرنگ شده و خوش خود را متمایل می نماید. دهقان پس از شخم زدن، مزرعه را آب می دهد و پس از آن، در گل راه رفته و زمین را آماده کشت می کند... بقیه کارها مربوط به زنان است که نهال را نشا کرده و همه

۱. دیولاگوا، همان کتاب، ص ۷۳.

۲. اوژن فلاندن، همان کتاب، ص ۱۷۴.

۳. دروویل، همان کتاب، ص ۱۳۰.

۴. همان کتاب، ص ۱۲۵.

روز، علفها را از ریشه درآورند. همین که محصول رسید، باز زن باید شلتوك را بکوید و پاک کند تا برنج به دست آید. برای این کار، شلتوك را در هاوونی ریخته و اهرمی را که در سر آن قطعه چوب بزرگی قرار دارد، با پاهای خود به حرکت درمی آورد و شلتوك را می کوید.^۱ این محصول که غذای عمدۀ بسیاری از مردم ایران بود، تا حد زیادی، با مشقت و رنج زنان به دست می آمد:

«سختی برنج کاری به قدری است که قابل مقایسه با زحمات گندم کاری و سایر حبوبات نیست و فقط برنج است که این قدر سختی و زحمت، و به اصطلاح اهالی مازندران و گیلان این قدر «کیابیا» دارد. برای هر نهال برنج، یک زن گیلانی و یا تنکابنی و مازندرانی، افلاآسه دفعه تازانو، میان آب و گلی که مزرعه برنج-بیجار-را گرفته است ایستاده و عملیات نشاکاری و قلمه زدن و کارهای دیگر را انجام داده است. در میان کشت غلات، تنها برنج است که بایستی طولانی و تاموقع رسیدن، دائمآ زیر آب باشد. حتی زمینی که می خواهد نهال برنج را در آن بکارند، باید قبلاً در آب غرق شود و موقعی که می روند نشاهای برنج را بکارند، آب تا بالای ساق پای زنان و دختران می رسد. این کار منحصرآ با زنها می باشد. در تمام مزارع برنج کاری، در موقع کشت و نشا یک مرد دیده نمی شود که مشغول این کار باشد... زحمت و مشقت برنج کاری منحصر به همان کارها که گفته‌یم نیست. زراعت برنج، برخلاف گندم و جو و سایر حبوبات دیگر، تنها زراعتی است که دائمآ شب و روز محتاج مراقبت است که دچار آفت نگردد. یکی از آفتهای خطرناک آن در همان اوان کشت، حملات گراز، خوک، و خرس است که شبها می ریزند به جان مزارع برنج... کشاورزان، از زن و مرد، باید تمام شبها ناصبح، به نوبت بیدار و مراقب باشند و با کوپیدن طبل و آهن، سر و صدا بلند کنند که خوک و خرسها به طرف مزارع نیایند.^۲

۱. نیکیتن، همان کتاب، ص ۱۳۴-۱۳۵.

۲. حسن اعظم قدسی، همان کتاب، ص ۲۱۲-۲۱۰.

زنان روستایی در مراحل بعدی تولید محصولات کشاورزی نیز، سهم اساسی داشتند. محصولات کشاورزی پس از برداشت، باید مراحل دیگری را طی می کردند تا به مواد قابل مصرف مبدل شوند؛ از جمله خرمن کردن گندم و تبدیل آن به آرد، که در این موارد هم زنان، با وسائل ابتدایی چون آسیاب دستی، نقش عمدی ایفا می کردند.^۱

مرحله نهایی کار، یعنی عرضه و فروش محصولات نیز به عهده زنان بود. در مسافت‌های طویل المدت آن روزگار، مسافران مایحتاج خود را تا حد زیادی از تولیدکنندگان روستایی و یا ایلیاتی، به خصوص زنان، می خریدند.^۲ زنان ایلیاتی و روستایی به دامداری نیز می پرداختند. دوشیدن شیر دامها و به دست آوردن فرآورده‌های آن-کره، پنیر، ماست، روغن- از جمله وظایف مهم زنان در روستا و ایلات بود.

زنان و پاره‌ای مشاغل غیر تولیدی

رانده شدن برخی از زنان به سوی مشاغل کاذبی چون خودفروشی به منظور امرار معاش بود. بسیاری از منابع دست اول قاجار، به خصوص از دوران حکومت ناصری به بعد، از برنامه‌های متعدد بزم و عیش و نوش با این قبیل زنان سخن می گویند. اعتمادالسلطنه در خاطرات خود از برنامه‌های بزم امین حضور، یکی از درباریان عهد ناصری در اوین، گزارش می دهد؛^۳ و از ارتباط خود با این زنان سخن گفته و به وجود دلاله‌های زن، که کار یافتن مشتری برای

۱. غلامحسین افضل‌الملک، افضل التواریخ، به کوشش منصوره اتحادیه، سپرس سعدون‌دیان، تهران، نشر تاریخ ایران، چاپ اول ۱۳۶۱، ص ۳۳۱؛ بلوشر، همان کتاب، ص ۵۵.

۲. افضل‌الملک، همان کتاب، ص ۱۶۰ - ۱۶۱؛ آقای نجفی قوچانی، همان کتاب، ص ۱۲۵ - ۱۲۴؛ گرتودبل، همان کتاب، ص ۵۸.

۳. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، مقدمه و فهرس از ایرج افشار، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۰، ص ۹۲۵.

زنان خودفروش را انجام می‌دادند، اشاره می‌کند.^۱ امین‌الملک، از رجال عهد ناصری، بیش از نیمی از وقت خود را با این زنان می‌گذراند.^۲ نظام‌الاسلام کرمانی نیز ضمن شرح وقایع سال ۱۳۲۶ هـ. ق، به برنامه بزم دو تن از مقریان شاه به نامهای خلرخان و حسام‌السلطنه با زنان روسی در باغ شهرنو اشاره دارد.^۳ در آماری که نجم‌الملک در سفرنامه خوزستان به دست می‌دهد، از وجود «چهل زن خودفروش در آنجا سخن می‌گوید.^۴ آشکار است که این تعداد، شامل زنانی می‌شد که به این کار شهرت داشتند.

هرچند شرع و عرف جامعه و به تبع آن حکومت، با کار این زنان مخالف بودند، اما باز شاهد رونق کار آنها در جامعه بوده و علی‌رغم فشارها و محدودیتها از طریق خودفروشی امراض معاش می‌کردند. مجازات‌هایی که در حق این زنان اعمال می‌شد، همه سطحی و کم دوام بود. در سال ۱۲۷۳ هـ. ق، دولت چهارصد تن از زنان روسی شهرهای مختلف را به عتبات تبعید می‌کند، اما آنان همچنان به فعالیت خود ادامه می‌دهند.^۵ در کتاب «وقایع اتفاقیه»، در باب مجازات زنان خودفروش چنین می‌خوانیم:

«در منزل توپچیان زنی بوده. جناب قوام‌الملک می‌فرستد آن زن را گرفته سرش را تراشیدند و در کوچه و بازار گردانیدند و توپچیان را تنبیه فرمودند.^۶ در گزارش دیگری از همین کتاب چنین می‌خوانیم:

۱. همان کتاب، ص ۱۲۶-۱۲۴.

۲. کاساکوفسکی، خاطرات کلدل کاسکوفسکی، ترجمه: عباسقلی جلی، تهران، کتابهای سبیرغ، چاپ دوم ۲۵۲۵، ص ۱۴۲.

۳. نظام‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، بخش دوم، به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، آگاه‌نوین، چاپ چهارم ۱۳۶۲، ص ۱۹۰.

۴. حاج عبدالغفار نجم‌الملک: سفرنامه خوزستان، به کوشش محمد دیر سیافی، تهران، علمی، ۱۳۴۱، ص ۲۱.

۵. ادب‌الملک، سفرنامه ادب‌الملک به عتبات، تصحیح: مسعود گلزاری، تهران، دادجو، چاپ اول ۱۳۶۴، ص ۲۱۳.

۶. وقایع اتفاقیه، به کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، نوین، چاپ دوم ۱۳۶۲، ص ۱۹۱.

«سوارهای چگنی شبانه در سربازخانه که منزل داشته اند چند زن خراب به منزل خود برده بودند شرب می کردند... خود نواب والا معتمدالدوله حاکم وقت شیراز با فراشان و سرباز تشریف برده به سربازخانه، در حالتی که سواران مشغول شرب بودند... تمام آنها را می گیرند و همان شبانه تمام آنها را تنبیه می فرمایند که چند نفر از سواران دست و پای آنها شکسته است، زنهای خراب هم مقرر فرمودند بگیرند و حبس می نمایند. علی الصباح حکم فرمودند موى زنهای را تراشیدند و رها نمودند.^۱

در شیراز، هر زن خودفروشی که گرفتار سبد علی اکبر فال اسیری می شد، مجازات حد شرعی درباره وی اجرا می گردید.^۲ یک بار سبد برای تنبیه بعضی از زنان خودفروش، با کمک چند صد طلبه به یکی از محلات شهر هجوم می برد، اما آنان از قبل خبردار شده و می گریزند.^۳ مجازات دولتیان و یا حد شرعی روحانیان، شامل هر دو طرف معامله می شد. ثقة الاسلام تبریزی اشاره می کند که در اوایل ذی الحجه ۱۳۲۴ هـ. ق در تبریز، پسر حاجی میرزا هادی خان را به تهمت بردن زنی به خانه اش تازیانه می زنند.^۴ به گزارشی برای اصلاح و تأدیب زنان روسپی و زنهایی که واسطه آنها شده بودند، خانه مخصوصی به نام «توقیف خانه» معین شده بود که زنان جوان در آن برای شستن لباس طلبه ها و سربازها، و زنان پیر برای مرده شویی به کار گرفته می شدند.^۵
با توجه به سکوت منابع موجود، کمتر می توان وجود توقیف خانه ها را در

۱. همان کتاب، ص ۸۲.

۲. همان کتاب، ص ۵۲۳.

۳. همان کتاب، ص ۴۶۶.

۴. ثقة الاسلام تبریزی، مجموعه آثار فلسفی شادوران ثقة الاسلام شهید تبریزی، به کوشش: نصرت الله فتحی، تهران، انجمن آثار ملی، بی‌نا، ص ۴۰.

۵. ویلیام فلور، جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجاریه، ج ۱، ترجمه: ابوالقاسم سری، تهران، نوس، ۱۳۶۶، ص ۶۵.

امر اصلاح و بازپروری زنان خودفروش مؤثر دانست. از سویی، مجازات‌هایی که برای این زنان درنظر گرفته می‌شد چندان کارساز نبود و چنانکه متذکر شدیم، زنان خودفروشی که به عنوان مجازات به عتبات تبعید شده بودند، در آنجا به پیشه خود ادامه می‌دادند. در ربیع الاول ۱۲۹۹ هـ. ق، هنگامی که به فرمان ناصرالدین شاه، روسپیان تهران از شهر بیرون رانده می‌شوند، وی به صراحة، از بی‌ثمری این مجازات پرده بر می‌دارد و می‌گوید:

«از این دروازه بیرون می‌کنند، از دروازه دیگر خواهند آورد.^۱

در حقیقت عامل اصلی بی‌ثمر بودن این گونه اقدامات برای محو زنان خودفروش در جامعه را باید در ساختار فاسد نظام حکومتی قاجار جستجو کرد؛ زیرا وجود این زنان، همواره مایه منافع فراوانی برای حکومت قاجاریه بود. اعتمادالسلطنه، ضمن شرح وقایع روز یکشنبه ۱۱ ربیع الاول ۱۳۰۰ هـ. ق، بی‌پرده دریافت‌های فوق را تأیید می‌کند. به گزارش او، در این روز حکم شد که زنان خودفروش را از شهر تهران بیرون کنند و این قبیل حکمها سالی یک بار صورت گیرد، اما چون درآمد نایب السلطنه کامران میرزا، حاکم وقت تهران، و کنت دومونت فرت، رئیس اینالیایی نظمیه از این راه در مخاطره می‌افتد، لذا دو روز بزرگان سخت گرفتند و آنگاه با گرفتن پول زیادی از آنها، آنان را رها ساختند.^۲ به تصریح آشکار منابع، دولت ناصری در سال، چهارده هزار تومان از فواحش تهران عایدی و مالیات دریافت می‌کرد.^۳ به گزارش کرزن، یکی از طرق کسب درآمد حکام ولایات و شهرها، «راه دادن زنان بدکار است به محلی که برایشان مجاز نبوده است. بخصوص وقتی که این کار، تاجر تو انگری را وادار می‌کند که در آنجا محروم‌انه بساط بزم برقرار سازد و بابت حق سکوت،

۱. اعتمادالسلطنه، ص ۱۴۵.

۲. همان کتاب، ص ۲۱۲.

۳. همان کتاب، ص ۱۴۵؛ ویلیام فلور، همان کتاب، جلد اول، ص ۴۶-۴۴.

مبلغ زیادی بپردازد و بدین وسیله‌ها کسر مخارج دولتی جبران شود.^۱ در کتاب وقایع اتفاقیه، ضمن شرح وقایع سال ۱۳۱۸ هـ. ق، در مورد درآمد دولتمردان قاجار در شیراز قبل از رواج کار زنان خودفروش چنین می‌خوانیم:

«بیگلربیگی هم به کدخدايان شهر سپرده هرچه فاحشه در شهر است گرفته بیاورند. حال، هر روزه کدخدايان در شهر افتاده و فاحشه‌ها را گرفته می‌برند منزل بیگلربیگی. مشارالیه هم آنها را سیاست کرده، مبلغی ترجمان از آنها می‌گیرند. اسباب مدخل خوبی بیگلربیگی برای خود فراهم آورده است. تا به حال، قریب سیصد- چهارصد تومان از این کار جمع کرده است.^۲

زنانی که با فروش جسم خود امرار معاش می‌کردند، به آسانی آلت دست واقع شده و جهت پیشبرد مطامع سیاسی جمع یا فرد خاصی، به کار گرفته می‌شدند. به عنوان مثال، نگرانی ناصرالدین شاه از فعالیتهای هواداران سید جمال الدین اسدآبادی، منجر به تشکیل پلبس مخفی گسترده‌ای توسط کامران میرزا نایب السلطنه می‌گردد، که روسپیان نیز از اعضای فعال این دستگاه بودند.^۳ در گیری بین مستبدین و مشروطه خواهان در عهد محمدعلی شاه نیز، شاهد استفاده مستبدین از این زنان، جهت تضعیف مشروطه و مشروطه خواهان هستیم.

«روز سه شنبه ۱۹ جمادی الاولی (۱۳۲۷) این ایام مستبدین محرك شده‌اند زنهای فاحشه را که ملبس به لباس مردانه شدنده در کوچه و خیابان راه بروند تا اینکه مقدسین بگویند این کار از لوازم مشروطیت است.^۴

۱. کرزن، همان کتاب، جلد دوم، ص ۵۶۵؛ همجنین دالمانی، همان کتاب ص ۴۷-۴۸.

۲. وقایع اتفاقیه، ص ۶۰۹.

۳. نظام الاسلام کرمانی، همان کتاب، بخش دوم، ص ۴۳۲.

۴. یحیی دولت‌آبادی، همان کتاب، جلد اول، ص ۱۲۶-۱۲۳؛ ویلیام فلور، همان کتاب، جلد اول، ص ۵۹.

در جایی دیگر، درباره استفاده مأموران دولتی از زنان خودفروش، که به منظور بدنام ساختن مشروطه صورت می‌گرفت، چنین می‌خوانیم:

«دسته‌ای از زنان فاحشه را در تحت ریاست نظمیه رشوت می‌دهند که در ماه رمضان، یک روز با صورتهای گشوده بی‌حجاب در بازار تهران وارد شوند و بگویند آزادیست و ما باید بی‌حجاب باشیم و به خیال اینکه لابد بر سر این کار هیجان عمومی می‌شود و از نتایج سوء مشروطیت محسوب می‌گردد؛ بلکه بدین وسیله هم بشود اخلال در کار مجلس نمود.»^۱

با قتل حاجی محمد شال فروش در مشهد، به دلیل درگیریهایی که بین مشروطه خواهان و مستبدین روی داده بود، «فردا صبح بیست نفر زن فاحشه را مستبدین با جنازه مقتول فرستادند به انجمن، که خون این را بدھید و قاتل را بدھید. هرچه اعضای انجمن به زنان جواب دادند رسیدگی می‌کنیم، ثمر نکرد. زنها ریختند به انجمن، اهالی انجمن را با سنگ و چوب زدند، درها را شکستند. اهالی انجمن متفرق شدند. سرانجام با بلوایی که این زنان در شهر راه انداختند، تنی چند از مشروطه خواهان که مؤسس انجمن ایالتی مشهد بودند، از شهر نفی بلد شدند.»^۲

رجال و دولتمردان قاجاریه و اجزای آنان، نه تنها از رهگذر پیشۀ زنان خودفروش به سودهایی دست می‌یافتدند، بلکه خود از مشتریان پر و پا قرص آنان محسوب می‌شدند. در آغاز بحث به معرفی نمونه‌هایی از مجالس عیش و طرب رجال برجسته سیاسی قاجاریه با این قبیل زنان اشاره کردیم. در کنار آنان، سربازان و نظامیان نیز از مشتریان زنان خودفروش محسوب می‌شدند که این سربازان اکثر روستایی و ایلاتی بودند و به سبب دوری از خانواده و گمنام بودن در شهرها، که پشت پازدن به قیودات اخلاقی را برای آنان آسانتر می‌کرد، به

۱. بحیی دولت‌آبادی، همان کتاب، جلد دوم، ص ۱۶۰؛ همچنین مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران، علمی، چاپ دوم ۱۳۶۳، ص ۵۰۵.

۲. ناظم‌الاسلام کرمانی، همان کتاب، بخش دوم، ص ۳۹۱.

ایجاد روابط نامشروع با زنان خودفروش مبادرت می کردند. در جای دیگر نشان داده ایم که این سربازان، خود از عوامل اصلی ایجاد ناامنی در جامعه بودند. با توجه به اینکه خودفروشی، معر درآمد این زنان بوده است، کمتر می توان تنها عوامل روانی را علت اصلی انحراف آنان ذکر کرد. ایران عهد قاجاریه، جامعه ای پرآشوب بود که همواره جمع کثیری از مردان را به کام مرگ می کشانید و این وضع، لاجرم موجب بی سرپرستی بسیاری از زنان می گشت. هیچ قانون و مرجع خاصی برای حمایت از حقوق اعضای جامعه وجود نداشت و امیال و اراده کانونهای بزرگ و کوچک قدرت، یگانه محور تعیین کننده سرنوشت مردم بود. نظام اسلام کرمانی به خوبی از عملکرد ضد مردمی شعاع السلطنه پسر ناصر الدین شاه، حاکم شیراز، در بی اعتبار ساختن جان و مال و ناموس مردم خبر می دهد:

«وای بر آن روزی که حضرت والا لباس قرمز پوشد. آن روز، روزی است که باید اطفال بتیم شوند. آن روز، روزی است که باید زنها بی شوهر شوند.^۱

یکی از پیامدهای اجتماعی بلواها و تحولات سیاسی- رژی، مشروطه، دوران استبداد صغیر، ... -، استقرار قوای خارجی در کشور، ناامنی جاده ها و کشته شدن جمعی از مردان بود که زنان آنها، به علت فقدان هرگونه حمایت قانونی و مادی برای امرار معاش خود و خانواده هایشان، پس از بسته دیدن همه درها، تن به خودفروشی می دادند. نگرانی از عدم تأمین مادی خانواده ها پس از مرگ مردان، بارها در منابع موجود تکرار شده است. نظام اسلام ضمن تشریع جلسات انجمن مخفی قبل از مشروطه، به جلسه مورخ سه شنبه ۲۱ محرم الحرام ۱۳۲۳ هـ. ق اشاره می کند و ضمن آن، از قول ادب بهبهانی چنین می نویسد:

«اگر فردا مارا سر به نیست کردند، کیست که از ما خبر بگیرد و کیست که

۱. نظام اسلام کرمانی، همان کتاب، بخش اول، ص ۳۰۵.

به فریاد ما و اهل عیال ما برسد؟^۱

عدم حمایت قانون از زنان بیو، و فقدان مراکز تولیدی و اقتصادی، که توان جذب آنان را داشته باشد، از یک سو، و عطش رجال و متمولان و سربازان قاجار در کامجویی از زنان بی پناه، از سوی دیگر به بازار خودفروشی زنان دامن می زد. روزنامه حبل المتنین در یکی از شماره های خود اثرات بیکاری و فقدان مراکز اشتغال در جامعه را به خوبی تشریح می کند:

«دو ثلث اهالی ایران بی شغل و بی حرفت، و تمام مملکت زرخیز ایران غرق معادن و دولت خداداد است ... روز و شب، مردان و زنان، حیران و سرگردان و در وادی سفالت و جهالت قدم می زندند. چون گرسنه و محتاج قوت لایمومت می شوند از باب ناچاری و سدجوع، به عمل فحشا و منکرات تشییث می نمایند. این همه اراضی لم بزرع بی صاحب و بی حاصل مانده و فریاد «وافلاسا» از دولت و ملت به گوش عیوق می رسد...^۲

حکومت قاجاریه علی رغم نیاز زنان بیو به حمایت مالی، و نیز زنانی که همسرانشان توانایی کار کردن نداشتند، هرگز دست به اقدامی نزد. تنها نظام الاسلام در کتاب خود خبر می دهد که روز پنجشنبه ۱۸ ذی القعده ۱۳۲۴ ه. ق، مجلس نوبیا، مذاکراتی را در باب برقراری مستمری برای ورثه مقتول انجام داد.^۳ می دانیم که عمر کوتاه مجلس، با تحکیم استبداد محمدعلی شاهی، مجال تحقق به اهداف مجلس را نداد. حکومت نه تنها از حمایت مالی زنان نیازمند خودداری می ورزید، بلکه از ایجاد زمینه های اشتغال نیز ناتوان بود و برای اولین بار، در اواخر سلطنت احمدشاه و پس از کودتا سال ۱۲۹۹ ه. ش است که شاهد تأسیس کارخانه هایی از قبیل پشم ریسی هستیم که ۲۳۰ زن

۱. همان کتاب، بخش اول، ص ۲۸۰.

۲. روزنامه حبل المتنین، سال بیست و دوم، شماره ۱، ص ۷، ۱۵، ۱۵ جمادی الثانی ۱۳۳۲ ه. ق.

۳. نظام الاسلام کرمانی، همان کتاب، بخش دوم، ص ۴۵.

بی بضاعت در آنجا به کار گمارده می شوند.^۱ لازم به ذکر نیست که این گونه اقدامات محدود، با توجه به تعداد کثیر زنان بی پناه، نمی توانست چندان کارساز باشد.

البته خودفروشی تنها شیوه امرار معاش غیر تولیدی زنان نبوده است و تعدادی از آنان نیز، از طریق رقصی و مطربی زندگی می کردند. کانون اصلی به کارگیری این زنان دربار بود. بزمهای درباری فتحعلی شاه، با هنرنماییهای رقصهای رقص و مطربان و نوازندهای زن تکمیل می شد که علاوه بر تشكیلات خاص در دربار، دارای حقوق و مواجب مرتبی هم بودند. به یقین نمی توان گفت که گروههای رقص، از چه زمانی تحت نظارت دربار درآمد و وابسته به نقاره خانه دولتی شد؛ اما بنابر گزارشی که مربوط به سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۶ ه. ق است، رئیس صنف رقصان دربار را «احتشام خلوت» می نامیدند که وظیفه او نصب رئیس نقاره خانه در شهرهای مختلف بود. در همین زمان در تهران، چهار دسته نفری از رقصان و مطربان، تحت ریاست کاظم خان باشی رئیس وقت نقاره خانه قرار داشتند.^۲ در شب نشیمنی ها و بزمهای ناصرالدین شاه، که هفته ای یک بار در کاخ گلستان نعقد می شد، چندین دسته مطربان زن و هنرپیشگان در حضور او گرد می آمدند و مایه سرگرمی وی و حرمسرايش می گردیدند. برخی از این زنان از آموزشهاي ویژه ای هم برخوردار شده بودند.^۳

مطربان و رقصان در خدمت دربار نبودند، بلکه قطبهای کوچک و بزرگ

۱. حسین محبوی اردکانی، *تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران*، ج ۲، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۷، ص ۱۳۷.

۲. نقاره خانه، تشكیلاتی بود که طلوع و غروب آفتاب را توسط ساز زنها و باماز و دهل به اطلاع مردم می رسانندند و در مراسم سلام و جلسات تعزیه، برنامه اجرا می کردند.

۳. اوزن اوین، *همان کتاب*، ص ۲۹-۲۴.

۴. حسن اعظم قدسی، *همان کتاب*، جلد اول، ص ۶۰؛ دوستعلی خان معیرالممالک، *یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه*، تهران، نشر تاریخ ایران، چاپ دوم ۱۳۶۲، ص ۲۱.

ثروت، هر یک بستگی به میزان علاقه و امکانات خویش، از آن استفاده می کردند. «آمده ژوبر» که در دوران سلطنت فتحعلی شاه به ایران آمده بود، به وجود زنان رقصه در بزمها و باستگان دربار، از جمله در میهمانی قصر باباخان، لله محمد علی میرزا، پسر فتحعلی شاه و حاکم قزوین اشاره می کند. ^۱ زنان مطرب، در مجالس جشن و عروسی بزرگان نیز دعوت می شدند. ^۲ بازار کار گروههای رقص، رونق بسیاری داشت و «رقص در مجالس جشن، تفریح پر خرجی بود. تنها یک رقص ساده در عرض یک شب، افلاؤ بیست تا سی تومان و در مراسم عروسی که معمولاً هفت روز طول می کشد، پنجاه یا شصت تومان خرج بر می دارد.»^۳

یکی از عرصه های اشتغال غیر تولیدی پاره ای از زنان، که به مراتب رایج تر از خودفروشی و مطربی و رقصی بود، خدمتکاری آنها با عنایین متفاوتی چون دده، گیس سفید و دایه در نزد خاندانهای متمول بود. به طوری که وجود آنها، از عوامل مهم در به گردش درآوردن چرخ زندگی خانواده های متمول به حساب می آمد. چراکه زنان این قبیل خانواده ها، به خاطر حفظ ظواهر اشرافی، حتی المقدور از پرورش کودکان خودداری می کردند و نسبت به وظایف دیگر یک زن خانه دار، نظیر آشپزی، خرید از بازار و نظافت منزل نیز بیگانه بودند. این راحت طلبیها، به ضرورت موجب استفاده از زنان طبقات محروم جهت انجام کارهای رایج اندرون می گردید. از آنجایی که وجود خدمتکاران در خانه همواره مورد نیاز بود، اکثر آبه صورت ثابت در منزل اربابان خود اقامت می گزیدند و ضمن برخوردار شدن از پوشش و خوراک، ماهیانه یا سالیانه، به فرآخور سابقه و اهمیت کار خود مواجبی هم دریافت می داشتند.^۴

۱. آمده ژوبر، همان کتاب، ص ۲۵۱-۲۴۷.

۲. گاسپار دروویل، همان کتاب، ص ۱۱۹.

۳. اوین، همان کتاب، ص ۲۴۹.

۴. عبدالله مستوفی، همان کتاب، جلد اول، ص ۲۳۱.

همچنین، وجود دایه‌ها در منزل، که وظیفه آنها شبیر دادن و نگهداری از کودکان بود، اهمیت خاصی داشت. ناج‌السلطنه دختر ناصرالدین شاه، هنگامی که از پرورش خود سخن می‌گوید، گزارش جالبی از وضع آنان ارائه می‌دهد:

«دایه از اواسط الناس و کسبه برای من معین شد. دده و ننه هم از همان قسم - و این دده مخصوصاً باید سیاه باشد ... مثل بهایم، این بیچاره‌ها را با پول بیع و شری می‌نمایند و چون سرای سلطنتی بود و مادر من در این حرم‌سرا محترم بود و پدر مادر من چند سال به حکومت کرمان و بلوچستان مفتخر و سرافراز بود، بدین جهت از این دده‌ها، بنده‌ها، زرخریدها، در منزل ما به وفور بود.»

او در باب رفتار با این خدمتکاران چنین می‌نویسد: «از آنجایی که به این طایفه بدبخت، به نظر احتقار همیشه نگاه کرده‌اند و با بهایم و وحش فرقی نگذاشته‌اند، این بیچارگان در وادی جهل نشوونما یافته ...^۱

البته همه مشاغل غیر تولیدی زنان جامعه عهد قاجار، به موارد ذکر شده خلاصه نمی‌گردید. برخی از زنان مشاغلی را عهده دار بودند که خدماتی و کامل‌آنافع به حال جامعه بود. مثلاً همه دایگان در خدمت زنان مرفه الحال نبودند، بلکه بسیاری از آنان در خدمت کودکانی قرار داشتند که قادر مادر بودند و یا اینکه مادرانی بیمار داشتند. طبابت نیز، از جمله مشاغل خدماتی برخی از زنان‌های سنتی و با تکیه بر داروهای گیاهی بدان می‌پرداختند:

«اطبای دهات در آن دوره، منحصر بود به همان پیرزنها، و دواهای آنها منحصر بود به یک دو تا از گیاه‌ها نظیر اصل السوس و آنخ و درمنه ترکی که آنها را در میان چای جوشهای سنگی می‌جوشانیدند و به خورد مریض می‌دادند ...^۲

علاوه بر روستاهای شهرهای نیز، زنان به طبابت سنتی خود می‌پرداختند.

۱. ناج‌السلطنه، سرگذشت ناج‌السلطنه، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ص ۵-۴.

۲. آقای نجفی قوجانی، همان کتاب، ص ۳-۲.

زنان در یکی از تکابایی تهران آن روزگار، بیمارستان و یا درمانگاه عمومی تشکیل داده بودند و از مراجعان، که اکثر بانوان بودند، معاینه به عمل می آوردند. در ضمن چون طبابت اکثر آنها مفید بود، بدین علت صبح و عصر، عده زیادی از مادران با کودکان خود در اطراف نکبه مذکور متظر می ماندند تا نوبت به آنها برسد.^۱ زنان طبیب، حتی به جراحیهای کوچک هم می پرداختند. دکتر پولاک در این مورد چنین گزارش می دهد:

«جراحیهای کوچک در مورد زنان، بیشتر توسط جراحان زن انجام می گیرد. از این جراحان زن، دو تن در تهران، به داشتن مهارت شهرت خاصی دارند. با وجود این، اغلب و بیشتر در موارد خطرناک، از جراحان مرد کمک می طلبند.^۲

او در مورد تخصص و تجربه این اشخاص چنین می افزاید:

«در بین افراد متعددی- چه زن و چه مرد- که به کار طبابت اشتغال دارند، فقط تعداد بسیار اندکی هستند که درس تخصصی را در این رشته خوانده اند و یا نوشته های فارسی و عربی در این زمینه را می شناسند. وقتی کار کسی بالا می گیرد که چند فرمول نسخه را حفظ کند. همه معلومات داروشناسی این افراد اغلب محدود می شود به این که اسم چند داروی عطاری را که در دکه هر عطاری هست بدانند.^۳

بسیار بعید به نظر می رسد که زنان در آن دوره، با طبابت، به صورت علمی آن آشنا شده باشند. در این مورد، تنها در دوره احمدشاه، به نام خانم دکتر کحال، که نزد میسیونرهای مذهبی آمریکایی تحصیل کرده و طبابت را از آنان آموخته بود، برخورد می کنیم.^۴

۱. حسن اعظم قدسی، همان کتاب، ص ۵۰-۴۹.

۲. پولاک، همان کتاب، ص ۴۰۲؛ همچنین آقانجفی فوجانی، همان کتاب، ص ۱۴۳ و ۱۴۶.

۳. پولاک، همان کتاب، ص ۳۶۹.

۴. عبدالحسین ناهید، زنان ایران در جنبش مشروطه، تبریز، نشر احباب، ۱۳۶۰، ص ۱۱۹.

زنان عهد قاجار، در مبادلات تجاری و بازار نیز، در سطح بسیار محدودی سهیم بودند. بدین صورت که با مانند فروشنده‌گان دوره گرد، به فروختن پارچه در منازل می‌پرداختند^۱ و یا اینکه در خیابانها مشغول دست فروشی می‌شدند. از جمله، در بازار وکیل شیراز^۲ و در مسجد نو و شاه چراغ این شهر، زنان دست فروش مشغول به کار بودند.^۳ البته زنان به راحتی به این کار نمی‌پرداختند:

در سال ۱۳۰۹ هـ. ق در شیراز، میرزا هدایت الله عصای خود را برداشت، با چند نفر طلب رفته روی پشت بازار کفش دوزها، که زنها و مردها آنجا لباس کهنه فروشی می‌کردند، و آنها را زده و از آنجا بیرون کرده که زن و مرد داخل هم نباید معامله کنند. بیچاره‌هارا از نان خوردن باز کرده است.^۴

تکدی نیز یکی از راههای امرار معاش در آن دوره بود. این موضوع مسلم است که وجود گدایان در هر کشور، باری بر دوش مردم و یکی از نشانه‌های اقتصاد بیمار در آن کشور است و دوران قاجار از این خصیصه جدا نبود. به گزارش کارلاسرنا هنگامی که کالسکه‌های زنان حرم‌سرماز قصرهای شاهی خارج می‌شدند، همیشه تعدادی از زنان گدا مسیر آنان را اشغال می‌کردند. آنها مطمئن بودند که چند سکه پول یا مقداری میوه و یا کمی شیرینی نصیباشان خواهد شد.^۵ خانم گرنزوبل نیز در گزارش خود، ضمن توصیف شهر تهران، به زنان گدا اشاره می‌کند:

«گاهی گدایی به شمانزدیک می‌شود؛ شاید زنی که گوشه‌ای از روبندش را کنار می‌زند و با صدای زنگ دار بلندی صدقه می‌خواهد. اگر حرفهایش را

۱. مهدی فلی خان هدایت، گزارش ایران، ص ۱۱۰.

۲. وقایع اتفاقیه، ص ۶۱۳.

۳. همان کتاب، ص ۶۹۰.

۴. همان کتاب، ص ۴۱۰.

۵. کارلاسرنا، همان کتاب، ص ۱۱۹.

نشنیده بگیرید، نفریتان می کند، ولی یک سکه مسین، هر دعا و برکتی را که انسان می شناسد برایش خواهد خرید از جمله ناپدید شدن بانوی سوال کننده را...»^۱

اداره و سرپرستی حمام‌های زنانه نیز به عهده زنان بود. حمامها از چهار ساعت قبل از ظهر، تا چهار ساعت بعد از ظهر زنانه بود. زنانی که در این مدت حمامها را اداره می کردند، بجز مواجبی که از صاحب حمام می گرفتند، از کمک‌های مراجعه کنندگان هم به صورت نقدی و جنسی، بی نصیب نبودند.^۲

جالب است بدانیم که زنان در اوخر دوران قاجار و در زمان سلطنت احمدشاه (۱۳۴۳-۱۳۲۷ه. ق) وارد نظمیه می شوند و به عنوان پلیس مخفی در مکانهایی که به وجود آنان نیاز بود، به خدمت می پردازند البته ورود زنان به این تشکیلات، با مسأله شرکت زنان خودفروش در تشکیلات پلیس مخفی دوره ناصرالدین شاه متفاوت بود. زنان در این دوران، برای بررسی و روشن شدن پرونده‌های جنایی وارد عمل می شدند و در واقع به ایفای نقشی مثبت در جامعه می پرداختند. از گزارش‌های عبدالله بهرامی- معاون نظمیه تهران در زمان احمدشاه- چنین برمی آید که این زنان در زمینه کار خود، تعلمیات لازمی را نیز می دیدند. وی ضمن تشریع یکی از پرونده‌های نظمیه در آن روزگار می نویسد: «ما برای کسب اخبار و اطلاع از عملیات آنها، از این مأمورین، که در ظاهر کسی از وضعیت آنها اطلاع نداشت، به این خانه‌ها می فرستادیم. در بین این عده، سه نفر زن هم بود. یکی از آنها کلیمی بود و بالباس و قیافه یک گدا، در کوچه نشسته و وظیفه خود را با مهارت مخصوصی انجام می داد.»^۳

همچنین در جریان پیدا کردن قاتلان شیخ مهدی، پسر شیخ فضل الله

۱. گرتروبل، همان کتاب، ص ۱۹.

۲. حسن اعظم قدسی، همان کتاب، ص ۵۶۳.

۳. عبدالله بهرامی، همان کتاب، ص ۴۲۰.

نوری، همکاری یکی از مفتضین زن در نظمیه بسیار مؤثر بود.^۱ در واقع نیازهای منفاوت جامعه، خود به خود، زن را به عرصه‌های وسیعتر حیات اجتماعی کشاند؛ به گونه‌ای که در عهد احمدشاه، تعدادی از آنان، به منظور انجام برخی کارهای امنیتی، در نظمیه به کار گرفته شدند.



فصل سوم:

زن در جامعه

الف - تفریحات و مشغولیتهای بیرون از خانه

وظایف و اشتغال گوناگون زنان در اندرون، هرگز به معنای حبس کامل و محروم بودن مطلق آنان از تماس با اجتماع نبوده است و همواره ضرورتها و دلایلی چند، زنان را به محیط خارج از اندرونی می‌کشاند. از جمله اصلی ترین این ضرورتها، تهیه مایحتاج عمومی از بازار بوده است. پولاک، با صراحة از این واقعیت یاد می‌کند که:

«زن ایرانی، در خروج از منزل آزادی بسیاری دارد.^۱

علاقه زنان به تردد در بازارها، تنها به منظور تهیه مایحتاج خانه نبوده است و عواملی چون ارضای حس کنجکاوی، مصاحبت با انبوه زنان، آشنا و بیگانه، آسودن از رنجهای خانه در مدت حضور در بازار، و ذوق شنیدن اخبار عجیب و غریبی که در محدوده اندرونی همواره از آن محروم بودند، به این علاقه بیشتر دامن می‌زد. از این رو زنان در بازار، قبل از اینکه به فکر خرید باشند، به اقانع تمايلات یاد شده می‌پرداختند و به قول دروویل: «آنها به هر دکانی سر می‌کشند

تا در میان کنجهکاوان، مقام برجسته‌ای برای خود احراز کند.» او می‌افزاید: «من بارها ناظر زنانی بوده‌ام که قریب سه ساعت، در شلوغ‌ترین نقطه بازار مشغول و راجی بودند.^۱

ایرانگرد دیگری به نام «بل» در این مورد چنین می‌نویسد: «هرچه بیشتر در شهر فزوین پیش می‌رفتیم، خیابانها باریکتر و پر جمعیت تر می‌شد. پر از مردان عبا به دوش و زنان چادرپوش که در جلو دکانها مشغول خرید و فروش، میوه خوردن و گپ زدن بودند.^۲

سرگرمی زنان در گفتگو با بکدیگر، در اطراف مغازه‌ها و در میان خیابانها، گاه آنچنان بالا می‌گرفت که باعث کندشدن عبور و مرور عابرین می‌شد.^۳

به دلیل پرداختن مردان به فعالیتهای اقتصادی و اجتماعی، بیشتر جمعیت خریدکننده در بازارها از زنان تشکیل می‌شد. به همین خاطر است که در لابه‌لای سفرنامه‌ها، مکرر می‌خوانیم: «زنان طبقات متوسط از صبح تا شام چون سور و ملخ بازار را پر می‌کنند.^۴

فووریه، طبیب فرانسوی ناصرالدین شاه، در کتاب سه سال در دربار ایران، اشاره می‌کند که بیشترین جمعیت خریدکننده در بازار کفashها و بزارهای تهران، زنان هستند.^۵

زنان خاندانهای اشرافی، کمتر به بازار مراجعه می‌کردند.^۶ و با توجه به

۱. گاسبار دروویل، همان کتاب، ص ۹۱.

۲. گرترودبیل، همان کتاب، ص ۸۸.

۳. دروویل، همان کتاب، ص ۹۱؛ گرترودبیل، همان کتاب، ص ۸۸.

۴. دروویل، همان کتاب، همانجا.

۵. فووریه، سه سال در دربار ایران، ترجمه: عباس اقبال، تهران، علمی، ۱۳۲۶، ص ۶۲.

۶. دروویل، همان کتاب، ص ۹۱.

سرگرمیها و دید و بازدیدهای فراوانی که داشتند، ترجیح می‌دادند که خادمینشان برای تهیه مایحتاج خانه به بازار بروند. تردد زنان اشرافی در بازارها برای تهیه مایحتاج ضروری و دید و بازدید، کما بیش باشکوه و طنطنه‌ای که توجه عموم را به خود جلب می‌کرد، همراه بود. به گزارش پولاك:

«زنان بسیار ثروتمند، با اسب، در معیت خدمه متعدد به دید و بازدید می‌روند. پشت سر آنها، «گیس سفید» شان سوار بر اسب است و خواجه با یکی از نوکران، عنان اسب را به دست دارد.^۱

گرمی‌ها، وجود روزهای جشن و سرور، از قبیل سیزده نوروز و میلاد ائمه دین (ع)، ولزوم ایجاد تنوع در روحیه خانواده از سوی مردان، سبب می‌شد تا زنان برای استراحت و دور شدن از محدوده تنگ و یکنواخت اندرون، سری به طبیعت بزنند. والموت مؤلف کتاب ماه شب چهاردهم، از مسیر خود برای رفتن به یکی از قصرهای سلطنتی شاهزادگان قاجار در حوالی تهران، چنین گزارش می‌دهد:

«در سرتاسر مسیر و دو طرف جاده، در کنار جوبیارهایی که آب در آن جاری بود، مردم جای گرفته بودند. ما نزدیک گروه کوچکی از مردم عادی، که در هم نشسته بودند رسیدیم. آنان در حال تدخین، به نوای بلبلی که در یک قفس زرنگار همراه داشتند گوش می‌دادند... اینجا و آنجا، دسته‌های زنان، که در یک چادر سیاه خود را پیچیده بودند، مشغول کشیدن قلیان بودند؛ بدون اینکه حتی گوشه‌ای از چهره خویش را نمایان سازند.^۲

در پاره‌ای از شهرها، باغهای مخصوص جهت تفرج وجود داشت که زنان، از استفاده کنندگان اصلی آن بودند. کرزن درباره باغ دلگشای شیراز چنین می‌نویسد:

«دسته کلاگی از زنان چادری، در سایه درختان آنجا، جلسه عصرانه‌ای

۱. پولاك، همان کتاب، ص ۱۵۸.

۲. والموت، همان کتاب، ص ۸۳.

برپا داشته بودند.^۱

بلوشر با نگاهی کلی تر، به استفاده خانواده های ایرانی از باغها اشاره می کند:

«بکی از تفریحات مهم ایرانی، به تفرج رفتن دسته جمعی است در دشت و صحراء و در سایه درختانی که چندان فراوان نیست، با صرف مقدار معنابهی شیرینیهای خوشمزه و چای تازه دم. در این گردشها زنان نیز شرکت می کنند، اما همیشه در حوزه خانواده.^۲

در شهرهای شمالی کشور، به علت سرسیزی طبیعت، این کار رواج بیشتری داشت: «در سر راه رشت، باغهای مخصوص تفریح و تفرج، کوشکها و ویلاهای زیادی به چشم می خورد. اهالی شهر، زیر سایه درختان تنومند، بساطی گسترده و مشغول صرف قلیان با بازیهای گوناگون بودند. دسته دسته زنها، که صورتهایشان زیر روپند و چادر پنهان بود... در این تفریحات شرکت داشتند.^۳

فعالترین بُعد حضور اجتماعی زنان در دوره قاجار، شرکت در مراسم عزاداری ماه محرم، روضه خوانی و نمایشهای تعزیه بود. به گونه ای که در بررسی منابع موجود، بارها به مسأله حضور فعال زنان در چنین مراسmi برخورد می کنیم. لازم به ذکر است که این مراسم در آن دوره مدت زمان بیشتری را دربر می گرفت.^۴ در دوره قاجار در تهران، در هر محله و بر سر هر گذری، تکیه ای وجود داشت که مردم در ماههای محرم و صفر، به برپایی مراسم روضه خوانی در آن می پرداختند. بهترین و مفصلترین مجالس روضه خوانی ماه

۱. کرزن، همان کتاب، جلد دوم، ص ۱۲۹.

۲. بلوشر، همان کتاب، ص ۸۳.

۳. ارنست اورسل، سفرنامه اورسل، ترجمه: علی اصغر سعیدی، بی جا، بی نا، ۱۳۵۲، ص ۱۵-۱۶.

۴. مستوفی، همان کتاب، جلد اول، ص ۲۸۶-۲۷۷؛ بولاک، همان کتاب، ص ۲۳۶.

محرم، در مسجد حاج شیخ عبدالحسین برگزار می‌گردید که گاه جمعیت شرکت کننده در آن، متجاوز از ده هزار زن و مرد می‌شد.^۱

معمولًا «مردم در مسیر و خط حرکت دسته‌های عزاداری-از زن و مرد و بچه- به قدری از دحام می‌کردند که راه عبور و مرور بسته می‌گردید و صدای گریه، به خصوص زنها غوغایی برپا می‌کرد.^۲

مشاهده مراسم نمایشی تعزیه، که در واقع بازسازی حوادث خونین عاشورای حسینی بود، از علایق وصف ناپذیر زنان بود. در مورد تکبه دولت، که یکی از مکانهای نمایش این مراسم در تهران عهد ناصری بود، از قول منابع اروپایی چنین می‌خوانیم:

«عمارت بزرگی که گنجایش چندین هزار نفر را دارد، برای نمایش تعزیه بنا شده... تمام محوطه پر از جمعیت می‌شد، که تعداد آنها به چندین هزار نفر می‌رسید. قسمتی از محل تماشاییان به زنها اختصاص داشت که اغلب آنان از طبقات پایین اجتماع محسوب می‌شدند و آنها در حالی که خود را کاملاً در چادر پیچیده بودند، در روی زمین می‌نشستند. قبل از آغاز نمایش، سعی و کوشش این زنها برای پیدا کردن جای مناسب واقعاً دیدنی بود. این کار فقط به داد و فریاد و فحش تمام نمی‌شد، بلکه بعضی از آنها پس از مدتی جار و جنجال، اغلب به جان هم افتاده و با کتک کاری و... که گاهی به پاره کردن چادر نیز منتهی می‌شد، سعی در یافتن جای مناسب داشتند. در این میان، فراشهای حاضر در محل نیز با فشار بی‌رحمانه چوبدستی‌های خود به سر و کله این ستیزه گران، آنها را آرام می‌کردند.^۳

مهدی قلی خان هدایت نیز از استقبال و هیجان زنان برای شرکت در این

۱. حسن اعظم قدسی، همان کتاب، ص ۲۲.

۲. حسن اعظم قدسی، همان کتاب، ص ۴.

۳. لبدی شل، همان کتاب، ص ۶۹-۶۸؛ پولادک، همان کتاب، ص ۲۳۵؛ اورسل، همان کتاب، ص ۲۹۴-۳۰۱؛ مستوفی، همان کتاب، جلد اول، ص ۲۹۴

مراسم، چنین گزارش می‌دهد:

«در تکیه دولت، اطراف سکو از زنها پر می‌شد، قریب شش هزار نفر. مردها به علت کثیر جمعیت زنان بدان راه نمی‌یافتدند. گاهی زد و خوردی هم بین زنها واقع می‌شد و لنگ کفش در کار می‌آمد.^۱»

طبق منابع موجود، این نکته مسلم است که مراسم عزاداری ماه محرم، تنها به تهران و تکیه دولت اختصاص نداشت. مادام دیولافوای نمایش تعزیه در قزوین چنین یاد می‌کند:

«در قزوین- مانند تهران- محل مخصوصی برای نمایش نیست. تماشاجیان روی پاشنه پا، دایره وار بر زمین می‌نشستند. زنان با روی‌های پوشیده در یک طرف جای گرفته و مردان در طرف دیگر ... زنان مخصوصاً بیشتر از مردان با صدای بلند گریه می‌کنند و آه و ناله سر می‌دهند.^۲»

یکی از مراسم جالبی که در حول و حوش مراسم عاشورا برگزار می‌شد و زنان با میل و رغبت در آن شرکت می‌جستند، مراسمی به نام چهل منبر بود. در شب عاشورا بچه و بزرگ، با پای بر هنر در کوچه و بازار به راه افتاده و به تکیه‌ها و مجالسی که روزها در آنها روضه خوانی می‌شد می‌رفتند، تا نذر خود را راجع به روشن کردن چهل و یک شمع در ۴۱ منبر ادا کنند. مردم از هر طبقه‌ای، در آن زمان خود را ملزم به ادای این نذر می‌گردند.^۳

کسب اجر اخروی، نبیت برای توبه از معاصی، افزودن بر اطلاعات دینی، دیدن رجال سیاسی، روحانیون، مراجع بزرگ و شنیدن مواعظ آنها در کنار محظوظ شدن از بازیگری حزن انگیز و دلنشیں تعزیه گران، لذت در جمع واقع شدن و مشارکت در طبخ غذا و تناول آن- بخصوص برای زنان طبقات محروم-

۱. مهدی فلی خان هدایت، خاطرات و خطرات، تهران، انتشارات زوار، چاپ دوم، ۱۳۴۴، ص ۸۸.

۲. دیولافوای، همان کتاب، ص ۱۱۱.

۳. نظام الاسلام کرمانی، همان کتاب، بخش دوم، ص ۲۸۷- ۲۸۶؛ عبدالله مستوفی، همان کتاب، جلد اول، ص ۳۰۲- ۳۰۱.

از انگیزه‌های کوچک و بزرگی بودند که به حضور زنان در این مراسم قوت می‌بخشید. گزارش بحیی دولت آبادی، روحانی مشهور مشروطه خواه، در یافته‌ای فوق را به نوعی تأیید می‌کند:

«از طرف دولت هم، در تکیه دولت مجلس بزرگی در دهه اول محرم - روز و شب - برپا می‌شود و با تجمل بسیار، که یکی از تفشن‌های بزرگ شمرده می‌شود. غرفه‌های دولت را رجال دولت، به رقابت با یکدیگر می‌بندند و زینت می‌دهند. عموم خلق - خصوصاً زنان - به حضور در این مجلس رغبت بسیار دارند. علاوه بر مجالس اطعام و روضه خوانی برای رجال، روضه خوانی عمومی هم هست که مردم جمع می‌شوند از زن و مرد. قبل از شروع به روضه خوانی، اغلب قهوه و قلیان به مردان می‌دهند و زنها از این اکرام بی‌بهره‌اند. در مجالس روضه خوانی، به جای قند و گلاب که سابق معمول بود، اکنون چای می‌دهند، و در بعضی مجالس عمومی هم تازه رسم شده به زنها هم چای می‌دهند، و این موجب شهرت صاحب مجلس است.^۱

گفته پولادک نیز مکمل اشاره دولت آبادی است:

«در سایر ماههای سال نیز، برپاداشتن تعزیه شبیه، به علت قبول شدن نذری که شده است، اندک نیست. هر کس باید خود شخصاً حاضر و ناظر باشد تا از شور و شوق حضار و بخصوص زنان نسبت به این نمایشها، بتواند تصوری به دست آورد.^۲

بدین ترتیب، این مراسم تا دو ماه ادامه می‌یابد:

«در دهه اول محرم، سرهم رفته بین دویست سبصد از این مجالس تعزیه داری، اعم از روضه خانه‌های اعیان و تکیه‌های محلی، در شهر تهران دایر بود. در دو دهه دیگر محرم و دو دهه اول صفر، البته روضه خوانی بود، ولی نه به اندازه دهه اول محرم. در دهه آخر صفر هم به مناسبت اربعین و روز بیست و

۱. دولت آبادی، همان کتاب، جلد اول، ص ۵۴-۵۳.

۲. پولادک، همان کتاب، ص ۲۳۶.

هشتم، شهادت حضرت امام حسن مجتبی و روز بیست و نهم وفات پیغمبر، باز روپنه خوانی و دسته گردانی تجدید می شد، ولی مثل دهه اول محرم خبیلی زیاد نبود.^۱

زيارت مقبره امامزادگان نیز، یکی از انگیزه های اصلی زنان برای خارج شدن از اندرون بود. رواج این موضوع، با توجه به فراوانی قبور امامزادگان در ایران، به حدی بود که پولاک آن را یکی از سرگرمیهای مورد علاقه زنان ایرانی می داند.^۲ در اینجا لازم است شواهدی برای تبیین و روشن شدن این علاقه ذکر شود:

«یکی دیگر از مزارات امامزادگان واجب التعظیم، که از جمله اجله و ارکان بزرگان دین است، زیارتگاه حضرت سلطان علی بن امام محمد باقر سلام الله علیه می باشد در قریه مشهد شهره، که از توابع قم و در هفت فرسخی شهر و متصل به قرای کاشان است. همه ساله مقرر است که در روز جمعه هفدهم پاییز، که روز شهادت آن حضرت است، از جمیع نواحی کاشان و قم و ساوه، و از آن طرف الى سلطان آباد و از این طرف الى محال اصفهان در قریه مشهد قالی، به جهت تماشای روز قالی شوران و زیارت مخصوص حضرت سلطان علی بن امام محمد باقر سلام الله علیه اجتماع کند از زن و مرد... در این روز، همان قالیچه را که گفته می شود نعش امامزاده در آن پیچیده شده بود، از سرداربه مخصوص که جای آن است برآورده؛ به قدر ۵۰ هزار نفر در اطراف نهری که از مقابل زیارت حضرت می گذرد، به جهت تماشای شستن قالی در آن سرآشیبی ایستاده ...»^۳

سفرنامه ناصرالدین شاه نیز گزارش فوق را تأیید می کند:
«سالی یک مرتبه، به قانونی که دارند، ازدحام غریبی از دهات اطراف در

۱. مستوفی، همان کتاب، جلد اول، ص ۳۰۱.

۲. پولاک، همان کتاب، ص ۱۵۸.

۳. عبدالرحیم کلانتر ضرابی، تاریخ کاشان، ص ۴۳۴-۴۳۲.

مشهد نموده قریب ده هزار نفر، مرد و زن و دختر جمع می شوند که قالی آنجارا که مشهد سلطان علی بن امام محمد باقر (ع) است بشورند. تماشای غریبی دارد.^۱

معیرالعمالک نیز، از دحام زنان برای زیارت یکی از امامزادگان را چنین توصیف می کند:

«زنها دسته به دسته سواره و پیاده می رفتند به امامزاده حسن، که امروز قتل امام حسن است. مرد هم بود ولی نه به تعداد زنها.^۲

در تهران نیز، زیارت حضرت عبدالعظیم- فرزند امام هشتم موسی کاظم (ع) و برادر امام هشتم علی ابن الرضا (ع)- از اهمیت بسیاری برخوردار بود. «هر هفته روزهای پنجشنبه، سیل جمعیت، که بیشتر آنها زنان هستند، پای پیاده به طرف این دهکده حرکت می کنند تا شب جمعه آنجارا زیارت کنند.^۳

بی تردید، علاقه مردم، به ویژه زنان به قبور امامزادگان همواره جمعی سودجو را به ایجاد زیارتگاههای غیرواقعی و جعلی وامی داشت، تا از این طریق، ضمن یافتن وجهه معنوی، موفق به جمع آوری نذوراتی شوند که مردم بر اساس اعتقادات شدید مذهبی، سخاوتمندانه آن را به امامزاده‌ها پیشکش می کردند.

همچنین طلب شفاعت از گناهان، معالجه بیماران، و کرامتهاي مختلفی که درباره هر امامزاده رایج بود، از دیگر عوامل توجه مردم به امامزاده‌ها به شمار می رفت. افزون بر این بسیاری از این امامزاده‌ها در پیرامون خود، دارای فضایی سبز و همچنین بازاری بودند که زنان به آسانی می توانستند در آن به تفریح و خرید پردازند. به طور مثال زیارت حضرت عبدالعظیم در حوالی تهران، غیر از جنبه

۱. ناصرالدین شاه، سفرنامه ناصرالدین شاه به عراق و بلاد مرکزی ایران، چاپ سنگی، ص ۲۵.

۲. دوستعلی خان معیرالعمالک، وقایع الزمان، به کوشش: حدیجه نظام مافی، تهران، نشر تاریخ ایران، چاپ اول ۱۳۶۱، ص ۱۹۵.

۳. هیزیش بروگش، همان کتاب، ص ۱۹۳.

مذهبی و تقدسی که داشت، برای اقتدار مختلف مردم، جایگاهی جهت آسودن از خستگیها بود. اورسل دربارهٔ جذابیت تفریحی این مکان چنین می‌نویسد:

«اطراف زیارتگاه از لحاظ تنوع صحنه‌های جالب و مناظر تماشایی واقعاً دیدنی بوده. دسته دسته زنها با کودکان خود، زیر سایه درختها روی فرش نشسته بودند. مردها نیز برای خود در گوشه‌های دور هم جمع شده و مشغول صرف چای و قلیان بودند.^۱

در پاره‌ای موضع، استقبال و ابراز احساسات مردم در قبال ورود و خروج رجال بزرگ حکومتی در یک شهر، دستاویز مناسبی بود تا زنان از کنج اندر و نیها بیرون آیند:

«در روز جممه هفدهم، شهر ذیقعده الحرام ۱۲۴۸ هـ، اعلیحضرت شاهنشاه اسلام ناصرالدین شاه، باشکوه و حشمت تمام، از نیاوران شمیران به دارالملک تهران نهضت گزید و در عمارت قصر فوqانی میدان، که محل جلوس ایام اعیاد است، توجه و جلوس فرمود. عموم خلائق از پیر و جوان و رجال و نسوان، به رخصت امنای دولت، بر در و بام و اطراف میدان اجتماع و ازدحام کرده، تهنیت و تحیت گفتند، و دعا کردند و ثنا خواندند.^۲

همچنین در مورد استقبال پرشکوه زنان و مردان شیراز از ظل السلطان پسر مقتدر ناصرالدین شاه چنین می‌خوانیم:

«روز ورود شیراز هم مثل سفر سابق، جمعیت زیاد، از نظام و غیر نظام، به قدر پنجاه هزار زن و مرد با تشریفات معموله و طاق نصرتهای زیاد که در عرض راه بسته بودند ما را پذیرایی کردند.^۳

دیدن رجال سیاسی بالباسهای فاخر، در معیت سواره نظام و سربازان

۱. اورسل، همان کتاب، ص ۲۱۸.

۲. مسعود میرزا ظل السلطان، خاطرات ظل السلطان، به اهتمام حسن خدیو جم، تهران اساطیر، چاپ اول ۱۳۶۸، جلد ۱، ص ۲۵۱-۲۵۰.

۳. همان کتاب، ص ۴۴۷-۴۴۶.

متحداً الشکل، به هیجان درآمدن از اجرای نمایشها و شلیک توبهای که در بد و ورود دولتمردان به غرش درمی‌آمد، درکنار وعده‌هایی که این رجال، اغلب در بهبود و اصلاح وضع عامه می‌دادند، زنان را به حضور فعالتر در این صحنه‌ها وامی داشت. چنان که در همین استقبالها، این فرصت به وجود می‌آمد تا عرايض شخصی خويش را به رجال سياسي وقت ارائه دهند. منابع ديگر نيز، کما يش استنباطهای مذکور را تأييد می‌کنند:

«در سال ۱۲۹۳ هـ. ق اعليحضرت شاهنشاهي ناصرالدين شاه يك قبشه قداره مرصع دانه نشان با فرمانی به امضای حکومت سال نو، به جهت جناب اجل فرمان فرما به رسم خلعت فرستاده بودند. در روز سه شنبه دويم ماه ربیع الاول، جناب معظم الیه در خارج شهر استقبال خلعت نموده و بر حسب حکم حکومتی هم خلق شيراز، اکسپه واعيان و اشرف، رجال و نساء در بیرون شهر رفته، در باغ نو، جناب اجل فرمان فرما خلعت رازیب آغوش و زینت بر دوش خود ساختند و در حضور خاص و عام، فرمان اعليحضرت پادشاهي را خواندند و هنگام تزيين خلعت، دو شلیک نمودند و در ورود جناب اجل فرمان فرما در باغ عمارت حکومتی، هیجده شلیک توب نمودند.^۱

در باب ورود شاهزاده رکن الدوله، برادر ناصرالدين شاه به مشهد:

«امروز، روز ورود به مشهد مقدس و منزل شب ارك است ... در خارج شهر، حاجی اسحق خان سرتیپ، با فوج حشمت که قراول شهر می‌باشدند و اسمعیل خان سرتیپ، با فوج فیروزکوهی که مأمور ساخلو مشهد هستند، با البسه رسمیه، موکب والا را استقبال نموده، احترامات نظامی به عمل آورده‌اند و از اهالی شهر- ذکوراً و اناثاً- جمعیت زیادی از حد از شهر خارج شده به استقبال آمده، دعا به وجود مسعود همایون و نواب مستطاب والا نمودند.^۲

۱. وقایع اتفاقیه، ص ۵۳.

۲. محمدعلی منشی، سفرنامه رکن الدوله به سرخس، به کوشش: محمد گلبن، تهران، سحر، چاپ اول ۲۵۳۶، ۱۳۰، ص.

در باره ورود نظام‌السلطنه به شیراز که با استقبال مردم و حکمران وقت شیراز، قوام‌الملک، همراه بود، از قول خود او چنین می‌خوانیم:

«باری وارد شهر شدند. دیگر چگونه استقبالی فراهم آمده بود، از حیز تحریر خارج است. سه فوج و چهار عراده توب، و هرچه در شهر از صفیر و کبیر و اناث و ذکور بود، از تپه سلام گاه‌الی درب دروازه اصفهان، زن و مرد به قسمی که احدی در شهر باقی نبود، استقبال آمده بودند.^۱

ملاقات و دیدن اعیان و علمای بزرگ شهر که به هنگام ورود رجال سیاسی به پیشواز آنان می‌شناختند، بهانه دیگری بود تا مردم در صف استقبال کنند گان قرار گیرند. گزارش ناصرالدین شاه در روزنامه سفر مازندران به نوعی می‌تواند مؤید این برداشت باشد:

«یک فرسخ به شهر مانده، کالسکه رسید. به کالسکه نشستم، تا حوالی قریه آزاد کله که نیم فرسنگی شهر ساری است. نزدیک پل تجن سوار اسب شدم. علمای ساری و وجهه شهر و اعیان اشراف به استقبال آمده بودند. از دروازه استرآباد داخل شهر شده، جمعیت زیادی از مرد و زن بودند.^۲

فریزر در باره یکی از مراسم حضور و استقبال مردم از رجال سیاسی چنین می‌نویسد:

«امروز آغاز شادمانیها بود برای عروسی‌های دربار - بخصوص عروسی سیف‌الملک - و شرکت در نمایش‌های باشکوهی که تمام انگلیسیها نیز در آن دعوت دارند. بنابراین امروز بعد از ظهر، به میدان بزرگ مقابل کاخ ارک رفیم. به محلی که قرار است نمایش در آنجا برپا شود... همچنان که زمان فرار سیدن شاه نزدیک می‌شد، این جماعت را می‌دیدی که در عقب رانده جمعیت کار و

۱. حسن فلی خان نظام‌السلطنه مافی، خاطرات و اسناد نظام‌السلطنه مافی، ج ۱، به کوشش منصوره اتحادیه و دیگران، تهران، نشر تاریخ ایران، چاپ دوم ۱۳۶۲، ص ۱۸۳.

۲. ناصرالدین شاه، روزنامه سفر مازندران، تهران، فرهنگ ایران‌زمین، ۲۵۳۶، ص ۲۵۸.

کوشش بیشتر به خرج می‌دهد و می‌توانستی صدای ضربات سنگینی که بر سرها و پشتها می‌بارید بشنوی ... باید گفت که نسبتی عظیم از جمعیت آنجا را زنان تشکیل می‌دادند.^۱

مشارکت اجتماعی زنان در صحنه‌های اجتماعی، همواره با پوشش سخت سنتی و ملاحظات اخلاقی، مبنی بر تفکیک زنان از مردان همراه بوده است. منابع موجود، به وضوح به این دو مشخصه اشاره می‌کنند: «لباسهایی که زنان در حرم‌سرا می‌پوشند، با آنچه در کوچه و خیابان به تن دارند سخت متفاوت است. زیرالباس کوچه و بازار را از این جهت تهیه می‌کنند تا همه قسمتهای بدن را از چشم عابران بپوشاند؛ به اصطلاح همه زنان را از لحاظ ظاهر به یک شکل و صورت درآورده».^۲

دکتر فوروریه طبیب مخصوص ناصرالدین شاه نیز بر رعایت پوشش کامل زنان در خارج از اندرون صحنه می‌گذارد:

«در کوچه، لباس همه زنها یکی است؛ تا آنجا که شناختن ایشان حتی بر شوهرانشان غیر ممکن هست ... هر زن، چادری سیاه یا نیلی رنگ، که همه اندام [او] را می‌پوشاند، بر سر می‌اندازد و صورت را زیر روپندی مخفی می‌کند و از سوراخهای آن، که بی شباهت به غربال کوچکی نیست می‌بیند.»^۳

زنان طبقات بالا نیز، با وجود تردد پرطنطنه در معابر عمومی، خود را کاملاً مقید به رعایت پوشش سنتی می‌بینند. کارلاسرنا بانگاهی کلی، بر رعایت پوشش سنتی از سوی قشرهای مختلف زنان تأکید می‌ورزد:

«لباس بیرونی زنان ایرانی یکنواخت است. آنان دارای هر وضع اجتماعی که باشند، همه شان - بدون استثنای خود را در چادرهایی به رنگ سرمه‌ای تند می‌پوشانند. شلوارهای گشاد از چلوار سبز، بنفش، خاکستری، یا قرمزرنگ

۱. فریزر، همان کتاب، ص ۱۸۷ - ۱۸۴.

۲. بولاك، همان کتاب، ص ۱۱۶.

۳. فوروریه، همان کتاب ص ۱۱۸.

که مانند جوراب پاهارانیز می‌پوشانند؛ و دم‌پاییهای پاشته دار، پوشک
بکنواخت همه زنان ایرانی است.^۱

در مورد رعایت تفکیک کامل زنان از مردان بیگانه در مراودات اجتماعی
نیز، منابع با صراحة کامل گزارش‌های ارائه می‌دهند. هنگامی که اورسل به
وصف استراحت مردم در اطراف فضای سبز پیرامون حرم حضرت عبدالعظیم
اشاره می‌کند، چنین می‌نویسد:

«دسته دسته زنها، با کودکان خود، زیر سایه درختها روی فرش نشسته
بودند... مردها نیز برای خود در گوشه‌ای دور هم جمع شده بودند و مشغول
صرف چای و قلیان بودند، البته جدا از هم. چون هیچ وقت مرد ایرانی برای
آنکه در انتظار بد جلوه نکند، در ملاء عام با زن دیده نمی‌شود.^۲

بلوشر گزارش می‌دهد که زن ایرانی همیشه در حوزه خانواده به تفریح
می‌پردازد.^۳ عدم اختلاط با مردان، حتی در بازار و مراسم پرهمه عاشورا و
زیارت امامزاده‌ها نیز حتی المقدور رعایت می‌شد و منابع موجود، اغلب با ذکر
كلمات دسته زنان، قسمت زنان^۴ و نظیر آن، تصور مارا از رعایت آن کامل
می‌سازد.

جالب است بدانیم که بعضی از اماکن تفریحی و زیارتی مختص به زنان
بوده است و مردان حق ورود بدان جا را نداشتند. فلاندن در سفرنامه خود
گزارش می‌دهد که در بین راه همدان به کنگاور، به بااغی برخوردنده که به علت
اختصاصی بودن آن برای تفریح زنان، نتوانستند در آن استراحت کنند.^۵ و در

۱. کارلاسرا، همان کتاب، ص ۷۴.

۲. اورسل، همان کتاب، ص ۲۱۸.

۳. بلوشر، همان کتاب، ص ۸۳.

۴. کرزن، همان کتاب، جلد دوم، ص ۱۲۹؛ اورسل، همان کتاب، ص ۱۵-۱۶. و ۷۲؛ حسن
اعظم قدسی، همان کتاب، ص ۶۴-۶۶.

۵. فلاندن، همان کتاب، ص ۱۸۵.

ولایت فارس، او از جایی به نام مشهد مادر سلیمان باد می کند و می افزاید که:
«ایرانیان این مقبره قدیمی را محل عبادت خاصی می دانند. به ویژه زنان به
ما گفتند تنها اینان بدان وارد می شوند.»^۱

اورسل گزارش می دهد که در حوالی نجف آباد، به مسجدی به نام
بی بی زبیده برخورد کرده که ورود به آنجا برای مردان منوع بوده است و فقط
زنها حق ورود به آنجا را داشته اند.^۲ زنان شیراز در باغهای محصوری که
همواره مخصوص آنان بود، با برداشتن چادر و نقاب به استراحت و تفریح
می پرداختند.^۳ همچنین گاه مردان نیز دارای تفریحگاههای بودند که زنان از
ورود بدان منع می شدند. به عنوان مثال، در مورد یکی از باغهای سلطنتی عهد
ناصری چنین محدودیتی اتخاذ شده بود.^۴ به احتمال زیاد، این تفکیکها بیشتر
به خاطر مراعات حال زنان و مردان بوده است که بتوانند با آزادی و قبود کمتری
به تفریح پردازنند.

گاهی اوقات نیز، حضور زنان در صحنه های اجتماعی از چارچوب
تماسهای عادی با جامعه فراتر می رفت. به طوری که گاه به وجود زنانی
برمی خوریم که یک تن، عهده دار امور کمابیش مهمی در تمشیت وضع خانواده
و جامعه بودند. گرتروبل که در سال ۱۸۹۲م- اواخر دوران ناصری به ایران
آمد، مثال مناسبی را در این مورد ذکر می کند:

«در موقعی که به دهکده کلشتر در حوالی روبار گیلان... با خانم محترمی
مواجه شده ام... من از مصاحبیت او خوش وقت شدم. با اینکه پیر شده بود، با
انرژی و هوش زیادی املاک خود را در آنجا اداره می کرد.»^۵

۱. همان کتاب، ص ۲۶۴.

۲. اورسل، همان کتاب، ص ۱۸۵.

۳. پرلوتی، همان کتاب، ص ۸۱.

۴. بروگن، همان کتاب، ص ۱۷۱.

۵. گرتروبل، همان کتاب، ص ۱۷۱.

پاره‌ای از زنان در دورن قاجار، حتی به حکمرانی نیز رسیدند. حسن جهان خانم ملقب به والیه، از دختران فتحعلی شاه سالها در کرستان، «شخصاً با کمال استقلال حکمرانی کرد.^۱ فخر الملوك دختر ناصرالدین شاه مدت زمانی در قم، دست اندرکار رق و فتق امور شهر بود. سرجان ملکم انگلیسی در مارس ۱۸۰۱م، هنگام بازگشت از مأموریت خود در راه ماهیدشت، با یکی از این زنان برخورد می‌کند و چنین می‌نویسد:

«ماهیدشت در دره زیبایی قرار دارد و رو دخانه کوچکی که بین ده و کاروانسرا جاری است، آن را آبیاری می‌کند. رئیس ماهیدشت، زن قوی بنیه‌ای است با حدود پنجاه سال سن و قدرت نصیبم گیری و قاطعیت بسیار، چون کاترین امپراتریس روسیه.^۲

لیدی شل همسر وزیر مختار انگلیس در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه (۱۸۴۹-۱۸۵۳)، درباره حکمرانی زنی به جای شوهرش در اسک-حاکم نشین منطقه کوهستانی لاریجان - زندران - این گونه گزارش می‌دهد:

«در موقع اقامت ما در اسک، به علت غیبت عباس قلی خان لاریجانی زن او امور حکومتی را به جای همسرش اداره می‌کرد و درباره او باید گفت که این زن، در میان اهالی محل از شهرت بسیار خوبی برخوردار بود و علاوه بر اینکه از مایملک و منطقه حکمرانی شوهرش به عالیترین وجه سرپرستی می‌کرد، زنی بسیار زیرک و مورد احترام عامه نیز شمرده می‌شد. [این] خانم علی رغم انزوا و اقامت در شهری دورافتاده، زنی بسیار دانا و روشن فکر بود و وظایف اداره امور شهر نیز به بصیرت و دانش او افزوده بود.^۳

لیدی شل این صفت را تا حدی در زنان تعمیم می‌دهد:

۱. سلطان احمد میرزا عضدالدوله، تاریخ عضدی، با توضیحات و اضافات عبدالحسین نوابی، تهران، بابک، ۲۵۲۵، ص ۲۱.

۲. فوریه، همان کتاب، ص ۲۵۸.

۳. ولیام هالینگری، روزنامه سفر هیئت سرجان ملکم به دربار ایران در سالهای ۱۷۹۹، ۱۸۰۰، ۱۸۰۱م، ترجمه: امیر هوشنگ امینی، تهران، کاپسا، ۱۳۶۳، ص ۸۶.

«به طوری که شنیده ام، زنان کرد و ایلاتی نیز اغلب چنین بصیرتی دارند، که دلبل آن شاید به خاطر اهمیت نقش آنها و دخالتی است که کم و بیش در امور داخلی خانواده و مسایل قبیله ای به عهده می گیرند.^۱

در گرگر حوالی جلفا، تمثیل امور اجتماعی به عهده زنی، با شهرت حاجیه گرگری بود، که به گفته هدایت:

«مردم از او راضی هستند؛ و در اعمال نظم در منطقه حکمرانی خود، چوب و فلکش معروف بود.^۲

از دیگر راههای ظهور حیات اجتماعی زنان، مشارکت آنان در امور خبریه بود. البته چنین مشخصه ای، بیشتر شامل حال زنان درباری و متمول می گردید. از جمله زبده خانم دختر فتحعلی شاه، که شصت سال در همدان اقامت داشت واز بذل ثروت شخصی خود در راه امور عام المتفعه دریغ نورزید: «بذل و بخشش باطنی که احدی نداند و مخفی که کسی نشناسد بسیار داشته و دارد. درویش و فقیر و سید و ملای عرب و عجم از سماحت و کرم این شاهزاده خانم مؤمنه مقدسه، در سفر و حضر بهره ور شده اند. کمتر سائلی را محروم گذاشته اند. از منافع املاک و مقرراتی خود، همه ساله مقداری مخصوص برای مخارج شخصی می گذارد، و بقیه به مصرف انعام و اطعام فقرا و ایتمام می رسد. کاروانسرای مدور به وضع مخصوص، برای اقامت زوار در قریه تاج آباد ساخته که هفت با هشت هزار تومان در آن خرج شده و پلی در نزدیکی روان، که رود عظیمی در آن جا روان است، ساخته. دو دانگ قریه لاله چین را برای تعزیه داری و روشنایی کربلای معلی وقف نموده اند از جمله خبرات او، همه ساله مبلغی برای متولی و قاری و روشنایی بقعه باباطاهر، که مدفن حاجی میرزا علی نقی - مرشد شان - نیز در آنجا می باشد مقرر است. بقعه و صحن امامزاد بحیی واقع در همدان را حسام الملک به خواهش ایشان عمارت نموده،

۱. لبدی شل، همان کتاب، ص ۲۴۶-۲۴۲

۲. مهدی قلی خار هدایت، خاطرات و خطرات، ص ۳۰

مبلغی مصروف آن داشته‌اند.^۱ همچنین در همین شهر نگار خانم، دختر عباس میرزای نایب‌السلطنه، در سال ۱۲۹۴ ه. ق، تعمیر و مرمت مقبره شیخ ابوعلی سینا را که به ویرانی افتاده بود، متقبل می‌شود و رباعی بر سنگ قبر وی نقش می‌کند که یک بیت آن چنین است:

تعمیر خانقاہ خراباتیان عشق

من خدای را که به سعی نگار شد^۲

بکی دیگر از نوادگان فتحعلی شاه، هما خانم، بر اساس نذری که کرده بود، پس از سفر مکه، در بازگشت به تهران، دست به ساختن مسجد و مدرسه می‌زند:

«در ضمن ساختمان مدرسه و مسجد، حاجیه شاهزاده خانم، به فکر موقوفاتی برای مدرسه و مسجد برآمده و تعیین می‌کند صورت موقوفات سه دانگ از بازار گلوبندک با پنج باب دکانهای متصل به مدرسه، یک خانه پشت مسجد و غیر از خانه مسکونی امام جماعت.^۳»

انیس‌الدوله یکی از همسران ناصرالدین شاه نیز در امور عام المنفعه دستی داشت:

«شرح آثار خیریه او از قرار ذیل است؛ جیقه الماس تقديم به روضه مقدسه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام، ضریح نقره برای شهدای کربلا علیهم رضوان الله، پرده مروارید تقديم آستان حضرت سید الشهداء، نیم ناج الماس تقديم عتبه منوره حضرت رضا، تعمیر در نقره طلاکوب مسجد گوهرشاد، ده باب دکان وقف حضرت رضا علیه السلام برای روضه خوانی، وقف کاشانک، بقعه و گنبد شاهزاده حسین در امامه، بنای پل در ناصرآباد

۱. سلطان احمد میرزا عضد‌الدوله، همان کتاب، ص ۳۳ - ۳۰

۲. نسخه خطی، مجموعه ضباء الدین توپرگانی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، نسخه خطی شماره ۳۴۶۰، ص ۱.

۳. حسن اعظم فدسى، همان کتاب، ص ۱۰ - ۹.

سمت لواسان.^۱

بیت در سفرنامه خود گزارشی در این باره دارد:

«بکی از محله های دیدنی در قوچان، مقبره سلطان ابراهیم بود که می گفتند از پسران امام رضا است. گنبد این بنا که در نوع خود شاهکار و دیدنی بوده است، در زلزله سال ۱۸۵۲ میلادی ویران شد. این گنبد به دستور ایلخان تجدید بنادردید، لیکن بار دیگر در زلزله ۱۸۷۱ آسیب دید و دوباره نیز به دستور مادر ایلخان بازسازی شد.^۲

حضور زنان در عرصه های مختلف اجتماعی، گاه نیز با محدودیتهایی مواجه می گشت. از جمله فلاتدن، که در سالهای ۱۸۴۰ - ۱۸۴۱ م به ایران آمده، در سفرنامه خود چنین می نویسد:

«دم دروازه شهر [قزوین] که رسیدیم، جمعیت بیش از پیش زیاد شد. زیرا شاهزاده ای که در قزوین اقامت دارد، به کلیه کسبه و صنعتگران بازار حکم داده بود که از کارهای خود دست کشیده به جلو ایلچی آیند. مانند اعیاد بزرگ، بعضی به کمر شمشیر و طپانچه بسته و دیگران بر روی شانه تفنگ فتیله با چماقهای بزرگ می داشتند.^۳

گویا استقبال از این هیبت، یک استقبال مردانه بوده است؛ زیرا فلاتدن پس از شرح فوق بلا فاصله می افزاید که:

«زنان از آمدن امتناع داشتند، زیرا قانون آنها را از آمدن به بیرون خانه و تماشا کردن منع داشته است.^۴

در جای دیگر، درباره منع خروج زنان از خانه در روز سیزدهم نوروز، که طبق سنن باستانی مردم برای تفریح به بیرون شهر می رفتد، این گونه

۱. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، خبرات الحسان، ج ۱، نهران، اداره انتباوعات، ۱۳۰۴ هـ. ق (چاپ سنگی)، ص ۶۹.

۲. بیت، همان کتاب، ص ۱۶۱.

۳. فلاتدن، همان کتاب، ص ۹۹.

می خوانیم:

«در روز سیزدهم نوروز، تمامی مردم مشهد بکپارچه از شهر خارج می شوند. در این روز، به دلیلی که چندان... روشن نیست، [علماء] به زنها اجازه نمی دهند تا از خانه ها خارج شوند. وقتی که صبح زود از دروازه سراب خارج شدم، دیدم یک گارد آنجا مستقر است. دلبل این امر را پرسیدم. آنها گفتند علت استقرارشان در آنجا این است که نگذارند زنها از شهر خارج شوند.^۱

طبق منابع موجود، نظیر چنین محدودیتهایی در آن دوران بسیار نادر است. محدودیتهایی که تحقق و اجرای کامل آنها نه ضرورت داشت و نه امکان پذیر بود. چنین موارد استثنایی نیز، احتمالاً دارای دلایل استثنایی، بوده است. به طور مثال ممکن است سابقه ذهنی بدی که حاکم قزوین از بدسریتی تعدادی از خارجیان داشته است، در این مورد مؤثر بوده باشد. و با به دلیل افسار گسختگیهایی که تعدادی از مردان لایالی در مراسم سیزده نوروز انجام می دادند و باعث هنک حرمت زنان می شد، چنین منعی از سوی علماء در مشهد وضع شده باشد. اما با این وجود، علی رغم توجه زیادی که زنان به اجرای دستورات علماء داشتند، باز در مقابل این محدودیت ناب نیاورده «و... توجهی به این امر نکرده و برای سیزده نوروز از خانه های خود خارج شدند.^۲

نتیجه اینکه عدم موقبیت این طرح، چند مسأله را روشن می سازد. اولاً چنین محدودیتهایی از سوی همه علماء تأیید نمی شد. ثانیاً زنان خود را کمابیش در تعیین سرنوشت خود دخیل می دانستند. ثالثاً مردان نیز، برخلاف آنچه که در وهله اول به نظر می رسد، میلی به محبوس ماندن زنان در اندرونی نداشتند.

۱. بیت، همان کتاب، ص ۲۷۹.

۲. همان کتاب، همانجا.

ب- نقش نامنیها در حیات اجتماعی زن

بانگاهی کلی به مباحثی که ناکنون طرح کردیم، به این تبعه قطعی می‌رسیم که زنان به عنوان نیمی از جمعیت کشور در عهد قاجار، دوشادوش مردان، در عرصه‌های گوناگون زندگی شرکت داشتند. اما از جمله مسائلی که ممکن بود به عنوان محدودیتی برای زنان این دوره فرض شود، عدم آزادی کامل آنان برای مسافرت و یا خروج از خانه بوده است. اصلی ترین و قطعی ترین دلیلی که به تحقق این مسئله دامن می‌زد، نامنیها و کشمکش‌های گوناگونی بود که ایران عهد قاجاری با آن مواجه بود. این عدم امنیت، خود به خود خروج آزادانه از خانه را نه تنها برای زنان، بلکه برای مردان نیز دشوار می‌ساخت.

دوران انتقال قدرت از زندیه به قاجاریه، دوره‌ای پر از هرج و مرج و اغتشاشات ناشی از درگیری این دو قطب در جامعه بود. آغا محمدخان به منظور ثبیت قدرت، دست به کشتار و ویرانی در ولایات فارس، آذربایجان، خراسان و ... می‌زند. کشتار مردم کرمان توسط او، از خونین‌ترین کشتارهای تاریخ ایران-پس از حمله مغول- است. آغا محمدخان، بعدها نیز به سیاست کشتار و تخریب خود در تفلیس و گرجستان ادامه می‌دهد و طی آن، صدها زن و کودک را به اسارت می‌گیرد.

پس از آغا محمدخان، جانشین وی فتحعلی شاه (۱۲۱۲- ۱۲۵۰ هـ. ق) برای تصاحب کامل تاج و تخت، تا مدت‌ها مشغول کشمکش با مخالفانی چون صادق خان سردار آغا محمدخان، محمد خان از نوادگان کریمخان زند، حسین قلی خان برادر خود، و اسحاق میرزا و نادر میرزا از بازماندگان خاندانهای صفویه و افشاریه بود.^۱ درباره گسترس اغتشاش در سرتاسر حکومت فتحعلی شاه، چنین می‌خوانیم:

«در دوره فتحعلی شاه، وضع ایران به قدری آشفته بود که شابد سالی

^۱ رابرت گرانت واتسن، تاریخ ایران در دوره قاجاریه، ترجمه: غ. وجد مازندرانی، تهران، سینه، چاپ چهارم، ۲۳۵۶، ص ۱۰۷- ۱۲۷

نمی گذشت که به جهتی ... زد و خوردی در گوشه‌ای از قلمرو ایران با حدود مرزی توأم نباشد و به مداخله نظامی مأموران شاه منجر نشود.^۱ در دوران سلطنت فتحعلی شاه، دو دوره جنگهای ایران و روس آغاز می گردد و بسیاری از ایالات ایران در گیر جنگ می شوند. به گونه‌ای که از این زمان تا پایان سلطنت قاجارها، ایالات شمالی و شمال غربی ایران مورد تعرض سالدانهای تجاوزگر روسی قرار می گیرند.

پس از درگذشت فتحعلی شاه و روی کار آمدن محمدشاه (۱۲۵۰- ۱۲۴۶ق)، باز هم کشمکش بر سر تصرف ناج و نخت درمی گبرد و امنیت اجتماعی را بیش از پیش مختل می کند. از عمدۀ ترین مدعیان قدرت، ظل السلطان عمومی شاه جدید و حاکم طهران، و حسین قلی میرزا در شیراز بودند. برخی از ولایات، همچون خراسان و اصفهان، یکسره دستخوش هرج و مرج و اغتشاش شده بودند. به گزارش واتسن در خراسان بجز مشهد و نیشابور و سبزوار نقاط دیگر در دست شاه بود. مردم سایر شهرها، افراد پادگانهای دولتی را بیرون کردند و از پرداخت هر گونه عایدات دولتی امتناع ورزیدند. خانهای بجنورد، درگز، و دیگر نواحی خراسان، علم طغیان برافراشتند و هنوز سربازان دولتی کار سرکوب یک نقطه را تمام نمی کردند که خبر سرکشی محل دیگر می رسید.^۲

بکی از شورش‌های مهم این دوران، شورش آفاخان محلاتی^۳ در کرمان بود که شاه پس از جنگهای متوالی، موفق به سرکوب وی شد.

«در اواخر زمان محمدشاه، به واسطه کسالت دائم شاه و اعتماد به حاجی میرزا آقاسی و طرز رفتار او، هرج و مرج در دربار و گوشه و کنار بسیار شده بود و دولت از هر جهت، از اعتبار افتاده بود. سفر ا در همه کار مداخله می کردند

۱. رابرت گرانت واتسن، همان کتاب، ص ۱۹۷.

۲. همان کتاب، ص ۲۶۹-۲۶۶.

۳. آفاخان محلاتی رئیس فرقه اسماعیلیه، که در کرمان ادعای سلطنت داشت.

و مجال مجادله نبود.^۱

مرگ محمدشاه نیز مانند روی کار آمدن وی، مقارن با آشتفتگی‌های بسیار بود. علاوه بر اغتشاش در پایتخت، «جاده‌ها از هر سمت کمینگاه در دان گردید و در واقع ارتباط خارج با پایتخت غیر ممکن شد. سکنه چند شهر فرصت را مفتثم شمرده، حکام جفا پیشه خود را به قتل رسانیدند. اصفهان، هماهنگ با کرمان و شیراز و شهرهای دیگر صحته تجاوزات غیر قانونی گشت. کشمکش بین پادگان و بعضی از سکنه اصفهان اتفاق افتاد که به قتل یکی از نواب حاکم آنجا منجر شد. نفرات دولتی به شورشیها حمله برداشت و با مقاومت شدیدی که نموده بودند آنها را از شهر بیرون راندند. شهر یزد نیز با انتشار خبر مرگ شاه دچار اغتشاش گردید.^۲

ناصرالدین شاه- جانشین محمدشاه- از لحاظ مواجه نبودن با رقیبان و مدعان سلطنتی، در مقایسه با شاهان پیشین از اقبال بیشتری برخوردار بود. با این حال تمام دوران سلطنت وی، مملو از قیامهای کوچک و بزرگ در چهارگوشه مملکت بود، در آغاز سلطنت او، سالار در خراسان طغیان کرد و اندکی بعد، فتنه باب شروع شد. این کشمکش در مناطقی چون مازندران، زنجان و تبریز، بین قوای دولتی و پیروان باب در گرفت و طی آن خونهای بسیاری بر زمین ریخته شد. از طرفی، همزمان با این دوره از سلطنت، استعمار گران انگلیسی و روسی، با اقتدار بیشتری به اعمال نفوذ در ایران پرداختند. اعتمادالسلطنه، چندین صفحه از کتاب المآثر و الاثار خود را به ذکر شورشی‌های حکام، غارتگران ترکمان، اشرار و راهزنان عهد ناصری اختصاص می‌دهد.^۳

۱. مهدی قلی خان هدایت، گزارش ایران، ص ۶۶.

۲. رابرت گرانت واتسن، همان کتاب، ص ۳۲۵.

۳. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، المآثر و الاثار، تهران، اساطیر، چاپ اول ۱۳۶۳ ، ص ۶۱-۸۱

با قتل ناصرالدین شاه توسط میرزا رضای کرمانی (۱۳۱۳ هـ. ق)، امنیت کشور بیش از پیش آسیب دید. حکومت جانشین ضعیف النفس او مظفرالدین شاه، به علت تقارنی که با حوادث مشروطه داشت، بکسره غرق در نامنی اغتشاش بود. امین‌الدوله، اوضاع و احوال عمومی را هنگام به سلطنت رسیدن مظفرالدین شاه (۱۳۲۴-۱۳۱۳ هـ. ق) چنین گزارش می‌دهد:

و کارهای عمومی و امنیت اطراف را می‌توان گفت از اواخر ایام ناصرالدین بدتر بود. به این معنی که غارت قوافل در خطه فارس، بی‌انتظامی و تاراج در خاک عراق، سوریدگی لرستان و عربستان و خراسان، طفیان شاهسون در اردبیل و مشکین تا یک درجه از امور عادیه محسوب می‌شد.^۱

نامنی در این دوره به حدی رسید که یکی از دلایل انقلاب مشروطه را ظلم بی‌اندازه، خرابی، پریشانی، فساد و هرج و مرج بی‌حد و مرز ذکر کرده‌اند.^۲ به عنوان نمونه عسکر گاریچی نامی آشنا در جریان انقلاب مشروطه بود. به واسطه وجود این شخص و اشرار زیردست او، راه قم به حدی نامن بود و به مال و ناموس مردم در این مسیر تعرض می‌شد که درخواست سرکوب‌وی، جزء درخواستهای مهم علماء در جریان مهاجرت صفری بود.

هرج و مرج به حدی بود که نیروهای بیگانه و بخصوص روسها تا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ تا آنجا که در توان داشتند، به حق و حقوق مردم تجاوز کرده و حتی در زمان احمدشاه، پایتخت رانیز تهدید به اشغال کردند. با ورود مورگان شوستر آمریکایی در سال ۱۹۱۱ م به ایران که جهت اصلاح امور مالیه صورت گرفت، دولت روسیه دو اولتیماتوم شدیداللحن به دولت ایران داد و طی آن تهدید کرد که اگر ظرف چهل و هشت ساعت پس از اولتیماتوم دوم، دولت ایران اقدام به اخراج شوستر ننماید، پایتخت را اشغال خواهد کرد.

۱. میرزا علی خان امین‌الدوله، خاطرات سیاسی امین‌الدوله، به کوشش: حافظ فرمانفرما مایان، تهران، مؤسسه کتابهای ایران، ۱۳۴۱، ۱۳۴۱، ص ۲۱۸.

۲. مقالات نقی‌زاده، جلد اول، ص ۳۲۸.

به دنبال این وقایع، ارتش روسیه به منظور ارعاب دولت و مردم، تجاوز خود را به خاک ایران گسترش داده و در شهرهای تبریز، رشت و بندر انزلی به قتل عام مردم پرداخت.^۱ روسها در قزوین، دست تعدی به سوی ناموس مردم گشودند و مردم حتی در خانه‌های خود از آنان ایمن نبودند. مردم قزوین از این اوضاع بی‌نهایت خشمگین بودند اما از طرف دولت هیچ اقدامی صورت نگرفت.^۲

در کنار جو اغتشاش آمیز حکومت قاجاریه و تاخت و تازهای رویه توسعه خارجیان از زمان حکومت ناصرالدین شاه، در ایلات و قبایل کشور نیز، میل به مرکز گریزی مضاعف می‌شد. نظارت بر ایلات، باشیوه‌های مختلفی از جمله ایجاد روابط خویشاوندی و یا گروگان‌گیری فرزندان رؤسای قبایل و دخالت دادن آنان در مناصب نظامی صورت می‌گرفت. اما اکثر اوقات آنها از اطاعت سرباز می‌زدند. در این دوره، بسیاری از ایلات و عشایر، غارت و قطاع الطریقی را پیشه خود ساخته و امنیت جاده‌ها و راهها را سلب می‌کردند و حتی در پاره‌ای مواقع، از حمله به شهرها نیز دریغ نمی‌ورزیدند. از جمله در سال ۱۲۹۱ ه. ق در جنوب ایران:

«از قراری که مسموع گردیده، تیره‌ای از طایفه عرب بهارلو در نزدیکی خاک بندرعباس سکنا گرفته و قریب چهارصد سوار متفق به تاخت و تاز مضافات بندرعباس مشغولند. از جمله یک ده معتبری را چاپیده‌اند و چند نفری هم در بین دعوا کشته شده است. اهالی شهر بندرعباس مضطرب الحال باشند که این بی‌اعتدالی، به دست اندازی شهر بندر نکشد. دیگر آنکه از قرار مسموع ... چند ده را ... چاپیده‌اند که بعضی از آن دهکده‌های لم بزرع مانده

۱. مورگان شوستر، اختاق ایران، ترجمه ابوالحسن موسوی شوستری، تهران، صفیعلیشاه، چاپ دوم ۱۳۵۱، ص ۲۶۲؛ ویلسن، همان کتاب، ص ۲۷۳ - ۲۷۴.

۲. محمد Mehdi شریف کاشانی، همان کتاب، جلد دوم، ص ۴۲۹.

است.^۱

گاه ناامنی در جاده‌ها به حدی می‌رسید که عبور و مرور به کلی متوقف می‌گردید. به عنوان نمونه در سال ۱۲۹۳ ه. ق، تمام جاده‌های اطراف شیراز به اندازه‌ای نامن بودند که راه به کلی مسدود گشته بود و عبور و مرور صورت نمی‌گرفت.^۲

تعرض به زنان در رأس حمله‌های مهاجمان قرار داشت. روزنامه جبل المتنین در سال ۱۳۳۲ ه. ق، گزارشی از تعرض بلوچهای سرحدی به جان و ناموس مردم می‌دهد که طی آن «صد نفر کشته و صد نفر زن و دختر به اسارت گرفته شدند و اموال مردم به غارت رفت.»^۳ «دستجات معظمی از سوارهای تراکمه در ۲۷ شوال ۱۳۲۵ ه. ق، به دهات نزدیک استرآباد تاخت و تاز آورده، عده‌ای از مردھارا کشتند و جمعی از زنها را با مواشی و رمه بدر بردند.»^۴

مقارن با مشروطه، ترکمنهای کوکلان و یموت، با تبانی و همدستی سالار مفخم حاکم بجنورد و حاکم قوچان، به قوچان حمله برده و طی آن جمعی از مردم و به ویژه زنان را به اسارت می‌گیرند.^۵

ویلسن، که در زمان سلطنت احمدشاه به ایران آمده بود، ضمن گزارشهایی که از غارتگریها و راهزنهای اشرار ایل قشقایی در جنوب ایران می‌دهد، به تعرض آنان نسبت به زنان اشاره می‌کند. ^۶ تا اواخر دوران قاجار، استان فارس

۱. وفایع اتفاقیه، ص ۳.

۲. همان کتاب، ص ۵۶.

۳. جبل المتنین، سال بیست و دوم، ۱۳۳۲ ه. ق، ۱۹۱۴ م شماره ۱، ص ۶.

۴. کتاب آبی، جلد اول، به کوشش احمد بشیری، تهران، نشر نو، چاپ دوم ۱۳۶۲، ص ۱۲۶ - ۱۲۴.

۵. مقالات تقیزاده، جلد اول، ص ۳۵۳.

۶. ویلسن، سفرنامه ویلسن، ص ۲۲۰ - ۲۲۲.

نیز از تعرض عشایر و ایلات مصون نبوده و جز خود شهر، جاده‌ها و راههای آن ایالت وسیع اکثرآنامن و مسدود بود.^۱

تمام دوران قاجار، ترکمانان نیز، امنیت راههای شمالی، به خصوص راه زیارتی شهر مشهد را مختل ساخته بودند و اکثر کاروانها و قافله‌ها را مورد تعرض قرار می‌دادند. از طرفی، قوای دولتی که می‌بایست حامی نظم و امنیت باشند، خود به علت عدم تأمین مادی و وابستگیهایی که با اشرار محلی داشتند، بر بی‌نظمی دامن می‌زدند. در سال ۱۳۰۱ هـ. ق در شیراز: «چند نفر از سربازهای فوج خلنج، در کوچه زنی را خواسته بکشند بیرونند. اهل شهر اجماع کردند با سربازها نزاع می‌کنند. از اهل شهر چندنفر زخم می‌خورند، به حکومت عارض می‌شوند. حکومت هم سربازها را در میدان توپخانه تازیانه زیادی می‌زنند، و اهل شهر را استمالت کرده روانه می‌نمایند.^۲ باز در همین شهر، در باب عملکرد مأموران دولتی چنین می‌خوانیم:

«فراش باشی حکومت، با چندنفر از فراش حکومت در مسجد نوبازنی می‌خواستند هرزگی نمایند. دو سه نفر شیرازی می‌بینند، مانع می‌گردند و گفتگو می‌نمایند. آن دو سه نفر شیرازی را می‌زنند. در مسجد جمعیت زیادی از شیرازیها بوده به هواداری آن دو سه نفر می‌ریزند، یک نفر از فراش حکومتی را پنج شش زخم می‌زنند. از دحام زیادی در مسجد نوبزیدند. نزدیک بود بلوای عام شود، قدغن کردند که دیگر زن به مسجد نونزود.^۳

ضعف نیروهای امنیتی در امر ایجاد نظم، خود به خود باعث گسترش شرارت‌های لوطیان و اشرار در شهرها می‌گردید. در سال ۱۳۱۶ هـ. ق، عده‌ای از لوطیان تهران وقاحت را به حدی می‌رسانند که در امامزاده داود، در پنج فرسخی پایتخت متعرض زنان می‌شوند. زنان با کمک خواستن از علماء، آنها را

۱. محمدمهدی شریف کاشانی، همان کتاب، جلد سوم، ص ۷۴۸.

۲. وقایع اتفاقیه، ص ۲۹.

۳. همان کتاب، ص ۵۰۸.

در معركه وارد کرده و سرانجام با مجازات لوطیان توسط نظام الملک، حاکم وقت تهران، غائله خاتمه می‌یابد.^۱ بروگش که در سالهای ۱۸۶۱ - ۱۸۵۹ م در ایران به سر می‌برده است، به خوبی از ماهیت لوطیان پرده بر می‌دارد:

«از همه طبقات خطرناکتر طبقه لوطیها و جاملهای محلات است. آنها دائمآ در صدد سوء استفاده هستند. به محض آنکه موردی برای یک اعتراض پیش آید و دکانها و بازارها بسته شوند، آنها دور هم جمع می‌شوند و به راه می‌افتد و شروع به غارت اموال مردم و حمله به خانه پولداران می‌کنند و گاهی متعرض زنان و کودکان هم می‌شوند. لوطیها کار ندارند. روزها یا خوابند یا در کوچه‌ها و بازار و سرگذرها به ولگردی مشغولند. ولی شبها بی کار نشسته، دست به دزدی و قاچاق می‌زنند.^۲ مأموران دولتی برای نابودی آنان هر گز دست به اقدام جدی نمی‌زنند، زیرا بیشتر اوقات، خود مقامات انتظامی هم با لوطیها همدست و شریک و باج گیر آنها هستند.^۳

در بلواهای ایام مشروطه، مستبدین به صورت گسترده‌ای از اشرار، برای ایجاد ناامنی و بلندامی مشروطه سود می‌برند، به حدی که در تهران «آدم کشتن با پشه کشتن فرقی نداشت.^۴

«جماعتی را گماشته که در شبها در کوچه و معتبر سریم ر. لخت کرده، زخم بزنند و یا بکشند تا مستمسک داشته باشند که این است حرکات مشروطه خواهان و مردم قابل مشروطه نیستند.^۵

رقابت‌ها و سوء تدبیر رجال بزرگ حکومتی به نوبه خود در ایجاد ناامنی و اغتشاش بسیار مؤثر بود. ناظم‌الاسلام کرمانی ضمن شرح حال آقا میرزا محمود

۱. غلامحسین افضل‌الملک، افضل التواریخ، ص ۲۸۱ - ۲۷۸.

۲-۴- هیزیش بروگش، همان کتاب، ص ۱۸۷.

۴. یوسف مغبیت‌السلطنه، نامه‌های مغبیت‌السلطنه، بکوشش معصومه مافی، تهران، نشر تاریخ ایران، چاپ اول ۱۳۶۲، ص ۱۹۹.

۵. محمدمهدی شریف کاشانی، همان کتاب، جلد اول، ص ۲۲۰ - ۲۱۹. کتاب آبی، جلد اول، ص ۶۵.

اصفهانی، به تعرضات ظل السلطان-پسر ناصرالدین شاه و حاکم اصفهان -نسبت به نوامیس مردم چنین اشاره می کند:

«در سال ۱۲۹۰، جده او [میرزا محمود اصفهانی] نیز فوت شده، لذا برای ضرورت متأهل گردید. در آن زمان ظل السلطان به حکومت اصفهان مصوب گردید. چون در حکومت او احدی مالک جان و مال و ناموس نبود، به همان ملاحظه که از تحصیل منصرف گردید، از توطن [در] اصفهان نیز منصرف شده، یعنی پس از اطلاع حکومت ظل السلطان و قبل از ورودش به اصفهان، مشارالیه برای خویش و ناموسش، از اصفهان مرعوباً به تبریز فرار نمود.^۱

در حکومت مظفری نیز، شاهد ادامه کار حکام ظالم و ستمگری هستیم که جان و مال و ناموس مردم، عرصه تجاوزات آنها بود. مظفر الدین شاه حکومت ایالات را به پسرهای خود و دیگر شاهزادگان قاجاری واگذار کرد:

«این پسرهای جاہل و شاهزاده‌های متکبر، بانهایت غرور بر احدی ابقا نکرده، اموال و نفوس و اعراض و نوامیس رعایا را از خود می دانستند. دخترهای رعایا را به قهر و غلبه منصرف می شدند. آتش ظلم و بیداد در تمام ایران مشتعل گردید.^۲

میرزا رضای کرمانی از هواداران سید جمال الدین اسدآبادی و قاتل ناصرالدین شاه پس از تبعید سید، به انتقاد از اوضاع مملکتی پرداخت. او در کرمان مردم را برعیله ظلم حکام می شوراند:

«چرا قبول ظلم می کنید و چرا بدون جهت مال و عرض خود را از دست می دهید؟ جمع شوید و نگذارید حاکم شما را سوار شود. نگذارید اموالتان را غارت کنند... حاکم باید مالیات بگیرد و نظم مملکت را بدهد؛ حاکم حق ندارد دختران رعیت را به زور ببرد...»^۳

۱. نظام الاسلام کرمانی، همان کتاب، ص ۱۷۸.

۲. همان کتاب، ص ۱۳۲

۳. نظام الاسلام کرمانی، همان کتاب، ص ۹۷

در تهران عهد ناصری، گروه وابسته به عزیز‌السلطان- ملیجک- که از خواص شاه بودند، آشکارا به نوامیس مردم تعدی می‌نمودند. نقل گزارش امین‌الدوله، به خوبی گویای این واقعیت است. به خاطر عملکرد: «دستگاه عزیز‌السلطان و عمله و تبعه او در کوچه پشت مسجد مرحوم سپهسالار، شبها راه آمد و شد بسته می‌شد و هیچ زن و طفل ملتجا از آن طرف سالم نمی‌گذشت. حتی روز روشن هم با احتیاط می‌گذشتند.^۱

در دوران صدارت امین‌السلطان در عهد ناصری، نامنی به حدی بود که «در سمت جنوی تهران و حضرت شاه عبدالعظیم، مردمی که خانه و مسکن داشتند، اگر بازگشت آنها به خانه خودشان دیر می‌شد و یا به ضرورتی سحرگاه از خانه بیرون می‌آمدند، از قاطرچیان ایمن نبودند. بی‌خوف و تشویش روندگان را برهنه می‌کردند و عرضها، عرضه تعرض بود.^۲ در زمان مظفرالدین شاه، همانند دوره‌های قبل، بالاترین نماینده نظم و قانون در جامعه، یعنی عین‌الدوله صدراعظم وقت، خود خطری عظیم برای جان و ناموس مردم بود.^۳

در چنین دوران آشفته‌ای که بخش اعظمی از حیات سیاسی و اجتماعی عصر قاجار را دربر می‌گرفت، زنان برای مصون ماندن از تعرض‌ها، به ضرورت در گوشه‌اندرونیها جای می‌گرفتند و چه بسا خود نیز چنین ترجیح می‌دادند.

از اوایل دوران قاجار- از زمان فتحعلی شاه به بعد- مالک یا ارباب می‌توانست دختران رعیت را بی‌هیچ خوف و واهمه‌ای به تصرف درآورد. در وویل که در سالهای ۱۸۱۲- ۱۸۱۳ میلادی در ایران به سر برده است، در این مورد چنین می‌نگارد:

«والدین دختران زیبا، عمداً جگر گوشگان خود را به وسائلی بدشکل

۱. میرزا علی حان امین‌الدوله، همان کتاب، ص ۱۹۳.

۲. همان کتاب، ص: ۱۹۵

۳. نظام‌الاسلام کرمانی، همان کتاب، بخش اول، ص ۵۰۹

می کنند. یک بار من خود شاهد چنین حالی بودم، چهره دخترک زیبایی را با تیزاب سوزانده بودند تا از طمع ارباب دهکده در امان بماند...^۱

خطر تعرض به ناموس مردم در روستاها، تنها از سوی حکام و اربابان نبود؛ بلکه همراهان موکب همایونی نیز، که در شکارهای مختلف شاه را همراهی می کردند، در روستاهای سر راه خود، جز آذوقه و خواربار، اگر زن و یا دختر زیبایی هم می برden.^۲ بنابراین شواهد، می بایست ریشه ناامنیها را در ماهیت حکومت قاجار جستجو کرد، چرا که حکومتگران و عمال آنها به شیوه های گوناگون، جان و مال و عرض مردم را مورد تعjaوز قرار می دادند.

علاوه بر عواملی که پیش از این شرح داده شد، گاه قطبهای قدرت و حاکمیت در یک ایالت، منظور حذف رقیبان خود در زد و بندهای سیاسی، به ایجاد ناامنی و اغتشاش در شهر می پرداختند و برای نیل به مقصد خود، حتی از اشرار نیز کمک می گرفتند:

«تاریخ قاجاریه از وقایعی که نشانگر استفاده سرآمدان محلی از اشار جامعه می باشد سرشار است. این استفاده، بخصوص توسط خانواده حکام محل صورت گرفته است. شیوه هایی که سرآمدان به کار می گرفتند، یکسان نبود. حکام محلی در لحظه مناسب- بخصوص هنگام به سلطنت رسیدن سلطان جدید و با ورور حاکم جدید به شهر- آشوب به راه می اندختند. این آشوبها که غالباً توسط لوطیان انجام می گرفت، به غارت منازل، دست درازی به زنان، جنگهای خیابانی و حتی کشتار منجر می شد. در نتیجه، ناامنی کامل بر شهر سایه می گسترد و گاه به دنبال آن، بین لوطیان و نیروهای حکومت مرکزی، برای نصرف شهر نبرد درمی گرفت.^۳ برای مثال در شهر شیراز، در سال ۱۳۰۴ ه. ق، قوام الملک در رقابت و عداوت با جناب صاحب دیوان، سعی در ایجاد

۱. گاسپار دروویل، همان کتاب، ص ۱۳۰

۲. هنریش بروگش، همان کتاب، ص ۲۱۵-۲۱۴

۳. ویلام فلور، همان کتاب، جلد اول، ص ۲۸۵

اغتشاش کامل در شیراز و اطراف دارد.^۱

در ادوار مختلف حکومت قاجاریه، تشکیلات متعددی جهت حفظ نظم در جامعه تشکیل شده بود، اما عدم تأمین مادی مأموران حفظ نظم، آنها را همdest است اشراز می ساخت. به طوری که برای به دست آوردن چند سکه، همین حافظان نظم، باعث گسترش هرگونه بی نظمی و اغتشاش در جامعه می شدند. تا پیش از تأسیس نظمیه در تهران، حفظ مقررات ونظم به عهده شخصی به نام کلانتر و افراد زیر دست وی بود که در گوش و کنار شهر پخش بودند. بروگش در باب نحوه انجام وظیفه این مأموران چنین می نگارد:

«سربازانی که کشیک می دهند، این کار را زیاد جدی نمی گیرند و غالباً سرپست خود می خوابند و اگر هم بیدار باشند، تنفس و سلاح خود را به کناری می گذارند و به کارهای دستی زنانه از قبیل گل دوزی و نخ ریسی می پردازند.^۲

ویلیام فلور از عملکرد مأموران امنیتی عهد قاجار چنین می نویسد: «وظیفه داروغه که حفظ قانون و امنیت شهر بود، بر عکس شد. تنها چاره ای که علیه او می توانستی کرد، پناه بردن به خدا بود. داروغه برای اجرای دستورهای خود تعداد زیادی از نوکرهاي سازمان یافته زیر فرمان داشت و به همان اندازه، مستبدانه رفتار می کردند و برای پر کردن کیسه خود هر کاری انجام می دادند.^۳

در ماه ربیع الثانی سال ۱۲۹۶ هـ. ق، اداره ای به نام نظمیه و امنیه و احتسابیه دارالخلافه تأسیس شد و حفظ نظم شهر را بر عهده گرفت. نظمیه، تشکیلاتی منظم تر و به شیوه اروپایی بود، اما در ماهیت هیچ تفاوتی با تشکیلات سابق کلانتر وزیر دستانش نداشت. مأموران نظمیه با اشراز و لوطیان در جامعه

۱. وقایع اتفاقیه، ص ۲۷۴.

۲. بروگش، همان کتاب، ص ۱۸۱.

۳. ویلیام فلور، همان کتاب، جلد اول، ص ۷۴

همدست گشته و باج گیر آنها بودند.^۱

باید گفت تا پایان دوره قاجار نیروهای انتظامی با مشکلات مادی و عدم توجه دولت به این قضیه مواجه بودند. چنانکه در سال ۱۳۲۵ هـ. ق «روز ۱۵ ربیع الآخر، صاحب منصبان نظمه و رئاندارم، به واسطه نرسیدن حقوق پانزده ماهه خود، از صبح تاسه ساعت از شب گذشته، در خانه جناب وزیر مخصوص حاکم طهران متخصص شدن شبانه مأیوسانه به منزل خود مراجعت کردند. روز ۱۶ نیز کلیه اجزا، از صاحب منصب و تابعین از کار و خدمت دست کشیده، حتی پولیس شهر و گزمه های بازار به صاحبان دکاکین و کاروانسراها اعلام کردند که شب خودشان بازار و حجرات خویش را محافظت کنند و همه مجدداً در خانه وزیر مخصوص ازدحام کرده و آنچه لابه و زاری نمودند، جواب مسکنی نشینیدند و به هیچ وجه اثر امیدواری و رأفتی ندیدند ناچار به هیئت اجمعان به تلگرافخانه مخصوص رفته ...»^۲

از طرفی، ضعف بیش از حد دولت و حکومت مرکزی در دوران احمدشاه، مسأله تأمین مادی نیروهای انتظامی را بیش از پیش مختل ساخت. در سال ۱۹۱۵م دولت قصد داشت در مقابل تجاوز روسها به بندر انزلی ایستادگی کند، اما هیچ پولی در صندوق مالیه نداشت.^۳ در همین سال، رئاندارمها به دلیل تعویق در پرداخت حقوق، به دستور رئاندارمری پسته را خالی کرده و جای خود را به قزاقها دادند.^۴

ناتوانی دولت در برقراری و حفظ نظم، به تدریج سبب پیدایش کانونهای جهت ایجاد نظم در جامعه شده بود. به عنوان مثال، یکی از این کانونها منزل علمای وقت بود که مظلومان و به تنگ آمدگان از ظلم و ستم حکام قاجار، در

۱. بروگش. همان کتاب، ص ۱۸۷؛ میرزا علی خان امین الدوله، همان کتاب، ص ۶۴-۶۳.

۲. صور اسرافیل، شماره ۴، پنجشنبه ۸ جمادی الاولی سال ۱۳۲۵، ص ۴

۳. احمد علی سپهر، ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸، تهران، بی‌نا، ۱۳۳۶، ص ۲۰۴

۴. همان کتاب، ص ۲۱۰-۲۰۹

آنچا متحصّن می‌شدند. عباس میرزا ملک آرا در کتاب خود، اشاره‌ای دارد بر اینکه در اصفهان، همسر سلطان حسین میرزا از ستم و تعرض ظل السلطان به منزل آقا شیخ باقر فرار کرده و در آنجا بست می‌نشیند.^۱

در سال ۱۳۱۴ هـ. ق، علهٔ کثیری از مردم شیراز به دلیل تعرض فراشان حکومتی به زنی در مسجد نو، با آنها در گیر می‌شوند و بنا به قولی: «نژدیک بود که بلو او شورش عام شود.^۲ در چهارم ذی‌حججه ۱۳۲۶ هـ. ق در اصفهان، تعرض سربازان دولتی به زنها، بهانه به دست مردم داد و در گیری مردم با سربازان دولتی آغاز گردید.^۳

گاهی حکومت نیز، از ترس شورش مردم، مجبور به اجرای مجازات‌هایی برای اشرار و از جمله سربازان خلافکار می‌گردید. در سال ۱۳۰۱ هـ. ق، به دنبال تعرض سربازان دولتی به زنان در شیراز، در گیریهای بین مردم این شهر و سربازان رخ می‌دهد که حکومت برای جلب رضایت اهالی شهر، مجبور به مجازات سربازان می‌شود.^۴

با فرار سیدن دوره سلطنت محمد علی شاه (۱۳۲۷ - ۱۳۲۲ هـ. ق) - جانشین مظفر الدین شاه - ناامنیهای موجود در جامعه به اوج خود رسید. این پادشاه از همان اوایل سلطنت، به مخالفت با مشروطه و مشروطه خواهان برخاست و تمام سعی و تلاش خود و دیگر همکاران مستبدش را جهت براندازی این نهضت به کار گفت. یکی از مهمترین ترفندهای او که به منظور بی اعتبار ساختن مشروطه صورت می‌گرفت این بود که با صرف پول و استفاده از اشرار، ناامنی را در جامعه گسترش دهد. روزنامه صور اسرافیل طی گزارشی، به خوبی از

۱. عباس میرزا، ملک آرا، شرح حال عباس میرزا ملک آرا، به کوشش عبدالحسین نوابی، تهران، بابک، چاپ دوم ۲۵۳۵، ص ۱۱۵.

۲. وقایع اتفاقیه، ص ۵۲۰.

۳. محمد مهدی شریف کاشانی، همان کتاب، جلد اول، ص ۲۲۴.

۴. وقایع اتفاقیه، ص ۲۱۸.

و سعت نامنی و شورش‌های ساختگی این دوران خبر می‌دهد:

«پسر رحیم خان را بر قتل و غارت محال قراجه داغ و ریختن دماء مسلمین مأمور کردند و اقبال السلطنه را به سفك دماء و نهب اموال اهالی ماکو نامزد نمودند و کار خرابی طالش و گرگانه رود را به ارفع السلطنه گذاشته و چپاول و یغمای محال خلخال را به شکرالله خان سپردنده و خونریزی اهالی فارس را از کف کفایت قوام الملک نادان خواستند. آقای محمدمهدی بی دین از خدا بی خبر را برای تولید فتنه و فساد و سنگربندی کرمانشاهان تعیین نمودند و خوردن خون تجار زنجان را به عهده مظفرالدوله رئیس موزیکانچیها گذاشتد و اسدالله خان را به توسط اکرام السلطنه به کشتن و کلای آذربایجان فرستادند و حاجی آقا محسن را در عراق به جان یک مشت رعیت بی گناه اندادهند...»^۱

به توب بستن مجلس از سوی لیاخوف روسی که به فرمان محمدعلی شاه انجام شد، به معنای شروع دوران استبداد صغیر بود. اما در سایه سرنیزه، باز هم آرامش برقرار نگردید. در دارالخلافه تهران حکومت نظامی اعلام شد و پالکونیک رئیس قزاقخانه، مسئول نظم شهر گردید.

«در تبریز، جنگ داخلی به راه افتاد و تمام خیابانها و کوچه‌های این شهر، میدان جنگ مشروطه خواهان و مستبدین گردید و در این میان، سالدانهای روسی تعرضهای خود را به جان و مال و ناموس مردم این دیار به اوچ رسانیدند.»^۲

«در تبریز، سواران وحشی رحیم خان چلبیانلو، در روز روشن به حمامهای زنانه داخل شده و به زنان تعرض کردند.»^۳

حکومت احمدشاه (۱۳۲۷ - ۱۳۴۳ ه. ق) آخرین پادشاه قاجاریه یکسره در آشوب و اغتشاش گذشت و نامنی چنان گسترده بود که مجلس و دولت برای

۱. صور اسرافیل، شماره ۵، پنجشنبه ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۲۵، هـ. ق، ص ۴۰.

۲. نفہ الاسلام تبریزی، همان کتاب، ص ۱۵۷؛ ادوارد براؤن، نامه‌هایی از تبریز، ترجمه: حسن جوادی، تهران، خوارزمی، چاپ دوم ۱۳۶۱، ص ۷۰؛ ناظم الاسلام کرمانی، همان کتاب، بخش دوم، ص ۳۲۱.

۳. مقالات تقی زاده، جلد اول، ص ۳۷۴.

استقرار نظم، تصمیم به استفاده از مستشاران نظامی سوندی، به فرماندهی بال مارسون، برای تأسیس راندارمری گرفتند، که به دلیل رقابت‌های استعماری، ملت ایران از این تصمیم سودی نبرد. افشاری مفاد قرارداد ۱۹۰۷م، که طی آن، دولتهای استعماری انگلیس و روس اقدام به تقسیم ایران کرده بودند، آشکارا بر ضعف دولت مرکزی صحه نهاد. استقرار قوای روسی و انگلیسی در ایران، با خشونتها و فجایع بسیاری همراه بود و بیش از پیش، حیات اجتماعی زنان را در خطر جدی قرار داد. بسیاری از منابع موجود، حاوی اخباری مبنی بر هتک حرمت زنان از سوی این نیروهای بیگانه به ویژه سربازان روسی می‌باشد. در تبریز، سربازان روسی به زنان در خیابانها تعرض کرده و نقاب از چهره آنان برمی‌گرفتند.^۱ حتی اندرونیها نیز، از تعرض نظامیان روسی در امان نبود و آنها به بهانه کشیدن سیم تلفن به پشت بامها رفته و به حباطهای زنانه سرمی کشیدند.^۲

حیثیت اجتماعی زن

باتوجه به مباحثی که تاکنون ارائه شده است، در وهله اول چنین به نظر می‌رسد که زنان بایستی به دلیل حضور فعالانه‌ای که در صحنه‌های مختلف زندگی اجتماعی داشته‌اند، دارای وجهه و حیثیتی منطبق با عملکرد مثبت خود باشند، اما با این وجود تعجب آور است که با فقدان یک قضاوت منطقی درباره آنان مواجه می‌شویم.

فرودست پنداشتن و حقیر شمردن زنان، به طرق مختلف در جامعه رایج بود و این ذهنیت، از بد و تولد نوزاد دختر، به گونه‌ای مداوم در پیکر اجتماع تزریق می‌شد. گزارش کارلا سرنا، این واقعیت تلغی را به خوبی منعکس

۱. ادوارد براون، انقلاب ایران، ترجمه احمد پژوه، تهران، کانون معرفت، چاپ دوم ۱۳۳۸، ص ۳۰۳.

۲. ادوارد براون، همان کتاب، ص ۳۱۰-۳۱۱.

می سازد:

«برای زانو، سه روز اول بعد از زایمان روزهای بسیار خسته کشته‌ای است. چراکه او موظف است باستگان و دوستانی که برای تبریک گفتن به قدم نورسیده نزد وی می‌آیند، مرتباً دیدار کند. در واقع در این مدت، همیشه در خانه جشن و مهمانی است. اگر نوزاد پسر باشد، جشن و سرور مفصلتر است ... به [نوزاد] دختر چندان محلی نمی‌گذارند و گاهی بی‌اعتنایی در مورد دختران به افراط می‌کشد. در میان مردم نیز، برای کوچکترین نقطه ضعف - که نوزاد دختر در بد و تولد با خود دارد - با تعصب کبنه آمیز ... برخورد می‌گردد.^۱

یادداشت‌های لیدی شل نیز می‌تواند مکمل گزارش کارلاسرنا باشد:

«بزرگترین آرزوی هر زن جوان پس از ازدواج، این است که چند پسر بزاید و از این راه، وضع آینده خود را در منزل شوهر ثبت و تأمین کند. زیرا زاییدن دختر برای آنها هیچگونه ارزشی به بار نمی‌آورد و اصولاً در ایران، هیچ کس برای دختران قدر و قیمتی قائل نیست.^۲

یکی از عادتهاي بسيار متداول در آن دوره، عدم ذکر نام زنان از سوی مردان است؛ و اينکه مردان اغلب همسران خود و یا زنان ديگر را ضعيفه و یا عورت خطاب می‌كردند. عبدالله بهرامی که در اوآخر دوران قاجار حاکم اهر بود، در اين مورد چنین می‌نويسد:

«دخترها تمام بی‌سود و از خانه بیرون نمی‌آمدند و والدین اسمی آنها را نمی‌گفتند. در مجالس ممکن نبود که کسی اسم عیال خود را ادا کند؛ تمام به اشاره و ایما و کلمه عورت آنها را خطاب می‌کردند. تقریباً باید گفت که در اغلب ولايات آذربایجان، استفاده از عنوان خانم یا بانو مرسوم نبود. بیشتر همان

۱. کارلاسرنا، همان کتاب، ص ۲۹۷.

۲. لیدی شل، همان کتاب، ص ۹۲؛ همچنین دالمانی، همان کتاب، ص ۳۰۸.

عورت و زوجه مصطلح شده بود.^۱ حتی جمع کثیری از مردان، به منظور پنهان داشتن نام همسر خود، او را مادر فلان و بهمان، می خوانند.^۲ همچنین ناتوانی زنان در امر دفاع از خود در جامعه پرآشوب آن روزگار، و نیز ویژگهای خاص جنسی زنان از قبیل بارداری و مراقبت از کودکان که میزان آسیب پذیری آنان را افزایش می داد، در تشدید تصورات حقارت آمیزی که درباره زنان وجود داشت بی تأثیر نبود. وانگهی شهرت زنان پس از ازدواج، تحت الشعاع فامیلی و شهرت همسران خود قرار می گرفت و برای جامعه ای که به استمرار شهرت خانوادگی بسیار علاقمند بود، این ویژگی نمایان گر نقص دیگری برای زنان بود.

در مجموع جامعه عهد قاجار، جامعه ای خرافاتی بود و زن و مرد آن، سخت به خرافات معتقد بودند. با این وجود، زنان در این مورد، در رأس قرار داشتند.^۳ زن در جامعه قاجاری، همواره در معرض تهدید خطرات گوناگون بود. به عنوان مثال، به دلیل نازایی زنان و یا مجاز بودن تعدد زوجات برای مردان، مردان به راحتی می توانستند زنان دیگری را به نکاح درآورده و زنان قبلی خود را مطروح و بی سرپناه باقی گذارند. زن در این دوران، مجبور به تحمل فشارهای اجتماعی بسیاری بود. او در اندرون، همزمان با ظهور رقیان، با عدم توجه همسر خود مواجه می شد و ناچار باید محبوط پر از رقابت و حسادت اندرон را تحمل می کرد. از سویی دیگر، همان گونه که اشاره شد، عرف جامعه و نامنیها نیز، وی را به ماندن در اندرون تشویق می کرد. به همین دلیل، زن در این دوره آموزشی نمی دید و نسبت به درک بسیاری از مسائل عاجز بود. در این بحبوحه، تنها راه حلی که او برای مشکلات خود می جست و تنها مأمنی که می توانست آزادانه مسائلش را مطرح کرده و به حل آنها نیز امیدوار باشد، پناه

۱. عبدالله بهرامی، همان کتاب، ص ۵۸۷-۵۸۸.

۲. والمونت، همان کتاب، ص ۵۰.

۳. بیت، همان کتاب، ص ۳۱۰؛ پرلاک، همان کتاب، ص ۱۵۵.

بردن به سحر و جادو و رمالان بود. در واقع زنان از این طریق، خود را از اضطرابهایی که جنبه روانی داشت، می‌رهانیدند. از طرفی، آنچه این بازار را پر رونق تر می‌ساخت، وجود جمع کثیری رمال و فالگیر و غیره بود که از این طریق امراض معاش می‌نمودند.

همان گونه که اشاره شد، یکی از مهمترین دلایل طلاق زنان در عصر قاجار، عدم قدرت بارداری آنان بود. در واقع طلاق برای زنان کابوس وحشتناکی بود، زیرا در این زمینه، هیچ مرجع قانونی از آنها حمایت نمی‌کرد. به همین دلیل تنها راهی که زنها برای رفع مشکل خویش می‌یافتد، پناه بردن به خرافات بود. «توب مروارید» میدان ارک تهران، ملجأ و مأمن دختران و زنانی بود که امید برآورده شدن نیازهایشان را داشتند. عده‌ای از دوشیزگان و بانوان جوان، شباهی جمیعه و چهارشنبه سوری، جهت گشایش طالع و یا داراشدن فرزند از زیر لوله آن عبور می‌کردند و بر چرخ آن دخیل می‌بستند و مراد می‌طلبیدند و انتظار کشف و کرامتی را از آن داشتند.^۱ ایمان و اعتقادی که زنان تهران به توب مروارید داشتند، در نوشته جکسن به خوبی منعکس شده است:

«این توب عظیم الجثة، اینک وجودی نیمه مقدس دارد. جنایتکاران بدان پناه می‌برند و در زیر سایه اش بست می‌نشینند و حتی در نتیجه خرافه پرستی، مردم بدان معجزاتی نسبت می‌دهند و از جمله می‌گویند اگر زن نازایی دهانه برنجین آن را المس کند، صاحب فرزند می‌شود.^۲

ناظم‌الاسلام کرمانی مراجعه کنندگان به توب مروارید میدان ارک تهران را زنان و مردان بخت بسته ای می‌داند که به ویژه در چهارشنبه‌های ماه صفر و آخر سال، «برای گشادگی بخت و روی آوردن اقبال و برطرف شدن کسالت و

۱. عبدالعزیز جواهرکلام، تاریخ تهران، تهران، کتابخانه منوجهری، ۱۳۵۷، ص ۱۴۷.

۲. ابراهام و ولیام جکسن، سفرنامه جکسن، ترجمه: منوچهر امیری، فریدون بدره‌ای، تهران، خوارزمی، چاپ اول ۱۳۵۲، ص ۴۷۶.

نکت^۱ در آنجا حاضر می‌شدند و حاجت می‌طلبیدند ...^۲

اعتقاد به خرافات در شهرها و نواحی دیگر نیز، به صور مختلفی به ظهور می‌رسید. در شهر مشهد، زنان مشکلات خود را به یک شیر سنگی ارجاع می‌دادند و همواره اطراف آن را احاطه می‌کردند. زنانی که عقیم بودند و با آرزوهای دیگری داشتند، از مسافت‌های دور و نزدیک، برای برآورده شدن حاجاتشان به زیارت شیر سنگی می‌آمدند. زنان نیازمند بر روی شیر می‌نشستند و به امید اجابت تقاضاهایشان، به خواندن اوراد و بستن چهل گره بر نخ با رسیمان می‌پرداختند.^۳ در نزدیکی اصفهان مناره‌ای بود که دختران و بیوه‌هایی که طالب و خواستار همسر بودند، به زیارت آن می‌رفتند.^۴ البته اعتقاد به خرافات، مختص طبقه خاصی از زنان نبود. حتی می‌توان گفت که زنان درباری و اشرافی، با میل بیشتری برای درمان مشکلات خود به خرافه روی می‌آورdenد. علاوه بر این، همچنان که اشاره کردیم، مردان در مقایسه با زنان، تنها اندکی از این مسائل فاصله داشتند و این فاصله، بی‌شک به دلیل آگاهی بیشتر آنها نبود، بلکه آنان در مقایسه با زنان از مشکلات کمتری برخوردار بودند. از سویی دیگر زنان اوقات فراغت بیشتری داشتند و همین مسأله، خود به خود تجربه بیشتری از این بابت به آنها می‌آموخت.

نازایی، چشم بد، جلب محبت همسر، تضعیف رقیان در حرمسرا و غیره، از جمله مسائلی بود که زنان را به طرف سحر و جادو می‌کشاند. وجود زنان بی‌شمار در حرمسراهای اشراف و بخصوص دربار شاهی، زنان این حرمسراه را بیش از دیگر طبقات متمايل به خرافات می‌کرد. تا حدی که آنان با پرداخت مزد کلان، در صف مشتریان همیشگی رمالان و فالگیران درمی‌آمدند: «اما مشتریان پایدار و با اعتبار و لقمه‌های چرب و شیرین، همانا

۱. نظام الاسلام کرمانی، همان کتاب، بخش دوم، ص ۳۲۷.

۲. بیت، همان کتاب، ص ۳۱۰.

۳. پولادک، همان کتاب، ص ۱۵۶-۱۵۵.

اندرونیهای پادشاهی بودند که فوج فوج می‌آمدند و همه به نیروی سحر و جادو محبت و علاقهٔ پادشاه را منحصر آبرای خود می‌خواستند. پیرزنی از حرم‌سرای شاهی که آرزو داشت در رتبهٔ و مقام، از جملهٔ بانوان حرم برتر باشد، به زور زر، جگر می‌می‌مون را صاحب شد. بانوی دیگر که با همهٔ جد و جهد و حبله و تزویر، مورد نظر شاهانه واقع نگردیده و حتی پادشاه او را به نیم نگاهی دلشاد و مفتخر نفرموده بود، با پرداخت بهای بیشتری، یک پخت از خاکستر می‌می‌مون را در ربودتا در شب جمعه، در زیر سایه درخت نارون آن را با قهوهٔ آمیخته بنوشد...^۱

در ایلات و عشایر و روستاهای نیز زنان اعتقاد خاصی به خرافات داشتند. اگر زنان شهری برای جادو کردن به متخصصان این کار رجوع می‌کردند، متأسفانه افق دید زنان عشایری در آن دورهٔ تا این حد بود که حتی از خارجیانی که به منظور مسافرت از سرزمین آنها عبور می‌کردند نیز، درخواست طلسما می‌کردند.^۲

گرایش مفرط زنان به سحر و جادو و خرافات، سبب می‌شد که آنان در زندگی روزمره، کمتر از مردان دارای اعتماد به نفس باشند. و این مسئله در تقویت و بسط این تفکر که زنان موجوداتی عاجز و ضعیف تلقی شوند، مؤثر بود. از سویی عدم امنیت در جامعه، که باعث انزوای زنان در اندرونیهای برابی مصون ماندن از تعرض‌ها می‌شد، نقش مهمی در تلقین ناتوانی زنان به خود آنها و نیز جامعه ایفا می‌کرد. این موضوع سبب می‌گردید که زنان در مقایسه با مردان از ظهور پاره‌ای از تواناییهای خود در عرصه‌های گوناگون اجتماعی محروم بمانند.

در کنار این غوام‌ل، برداشت‌های عامیانه‌ای که در مورد زنان وجود داشت،

۱. جیمز موریه، همان کتاب، ص ۵۹-۶۰.

۲. بابن و هوسه، سفرنامه جنوب، مترجم: محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، مصحح میرهاشم محدث، تهران، دنیای کتاب، چاپ اول ۱۳۶۲، ص ۶۴-۶۳.

همواره آنان را موجوداتی عاطفی و فاقد عقل و قوه اراده و تصمیم گیری نشان می داد. اعتقاداتی از این قبیل که «طایفه زنان گیسوشان بلند و عقلشان کوتاه است.^۱» و باورهای توهین آمیزی از این نوع که «زن است دیگر، چه انتظاری از او داری^۲» و یا این نوصیه اخلاقی که «بکوشیم به رویه مردان عمل کنیم، نه به شیوه زنان^۳»، در ایجاد حس حقارت در زنان، تأثیری فراوان داشت. در واقع از زنان انتظار می رفت تا مطیع محض مردان باشند و رضابت آنان را محور همه کارهای خوبش قرار دهند.

چنین دیدگاههایی که نسبت به زنان در جامعه وجود داشت، بیانگر این واقعیت بود که جامعه، به صرف جنسیت اشخاص، خصوصیات اخلاقی خاصی را به آنها نسبت می دهد و در این میان، متأسفانه ارزش‌های غیراخلاقی را به زنان متنسب می کند. در دوره قاجار، زنان محصول شرایط اجتماعی خود بودند و در این میان، تلقینهای گوناگون اجتماعی در تکوین شخصیت آنان نقش اساسی داشت.

در این دوره، برداشت‌های تحقیرآمیز در مورد زنان به قدری رایج بود که حتی کارهای جسورانه آنان، از جمله خاصیت‌های مردانه محسوب می شد و اساساً جسور بودن را خصلت ویژه مردان تصور می کردند. غلامحسین افضل‌الملک در باب دختر مشیرالدوله، که مدارج عالیه کسب دانش را سپری کرده بود، این گونه می نویسد:

«آن دختر در زمان سعادت پدر خود، به اسلامبول تحصیل زبان خارجه کرده، چندین معلم زنانه‌ی کامله داشته، زبان فرانسه و ترکیه اسلامبول را مثل اساتید ماهر و دانا شده، زبان فارسی را هم کاملاً می دانست. و باز در صنایع و هنرهای خانمهای اسلامبولی، مثل گلدوزی و غیره، رحمت کشیده، خود را از

۱. حاج زین العابدین مراغه‌ای، همان کتاب، ص ۵۸.

۲. لبدی شل، همان کتاب، ص ۸۲.

۳. نفہ الاسلام تبریزی، همان کتاب، ص ۲۳۰-۲۳۲.

عالیم نسوانیت به رتبه رجال دانشمند رسانیده.^۱

زنان در دوره قاجار، به دلیل وجود چنین نظرها و عقاید بی اساسی در افکار عموم و نیز به علت ضعف قوه استدلال، همواره سعی می کردند به شبوه های دیگری از جمله اتکا به نفسانیات و احساسات غریزی، جایی برای خود در جامعه باز کنند. بی گمان، رواج و تحکیم چنین اندیشه هایی بود که در پاره ای م الواقع، به محدودیتهای بیش از اندازه زنان منجر می شد. در خیابانهای تهران، از زنان به هنگام تردد خواسته می شد تا در مسیری غیر از مسیر مردان عبور کنند. گاهی فریاد آمرانه مأموران نظمه به گوش می رسید که: «باجی [خواهر] روت رو بگیر» و یا «ضعیفه تند راه برو»^۲ و بر اساس این بینش که: «هر فتنه که در عالم برپا شده، شبیطنت نسوان در آن دخیل بود»^۳، سعی می شد از سوار شدن زن و مرد در یک درشكه، حتی اگر زن و شوهر یا خواهر و برادر باشند، جلوگیری شود. حتی بعدها، هنگامی که وسیله نقلیه واگن با اسب در ایران به کار افتاد، باز محل نشستن مردان و زنان در آن جدا بود.^۴

با این حال، وجود دیدگاههای این چنین در باب زنان، هرگز مانعی جدی در راه شرکت زنان در عرصه های اجتماعی نبود و نمی توانست هم باشد. چنانکه براساس سابقه ای که زنان در زمینه شرکت در امور روزمره و عادی اجتماعی داشتند، به آسانی توانستند در حرکتهای مذهبی- سیاسی، همچون نهضت رژی و مشروطه شرکت جویند.

در یک کلام، زن و مرد در عهد قاجار، باتفاقهایی نه چندان قابل توجه، در محدوده های خاصی که در عرف سیاسی و اجتماعی قابل قبول بود به زندگی

۱. غلامحسین افضل الملک، همان کتاب، ص ۱۶۷.

۲. غلامحسین ناهید، همان کتاب، ص ۱۸.

۳. مسعود میرزا ظل السلطان، همان کتاب، جلد دوم، ص ۶۳۰.

۴. غلامحسین ناهید، همان کتاب، ص ۱۹.

۵. حسن اعظم قدسی، همان کتاب، ص ۲۹.

می‌پرداختند. به گونه‌ای که در این باره، می‌توان به سعادتمندتر بودن مطلق مردان اشاره کرد. در حقیقت هر دو جنس، در معنا و مفهوم کلی، فاقد آموزش و با بینش سیاسی و اجتماعی لازم بودند.

در نهضت مشروطه، تفاوت‌هایی که بین زنان و مردان تصور می‌گردید، مورد انتقاد و حمله قرار گرفت. حتی پیش از واقعه، در روزنامه‌هایی که در خارج از کشور منتشر می‌گردید بر لزوم ایجاد تحولاتی در زندگی زنان و دخالت دادن آنان در امور اجتماعی تأکید می‌شد. در روزنامه قانون، در این مورد چنین آمده است:

«نصف هر ملت مرکب است از زن. هیچ طرح ملی پیش نمی‌رود مگر به معاونت زنها.»^۱

روزنامه‌ثربانیز پیوسته بر لزوم بیداری و آگاهی زنان تأکید می‌کند. در یکی از شماره‌های این روزنامه آمده است که:

«اگر انسان را به دو جزء متساوی قسمت کنیم، یک جزء آن رجال و جزء ثانی نسوان باشند و اگر نبات از شئونات انسانی محروم مانند، یک جزء ناقص، و هبّات جامعه انسانیت تمام نباشد. و محال است ملتی به متنهای درجه ترقی رستند، جز آنکه نسوان در عالم ادبیات که اس و اساس ترقی است، شرکت داشته باشند، تنها نه نسوان با رجال در عالم ظاهر با هم شرکت داشته باشند. بلکه در عالم معنی و مراتب باطن نیز هم مسلک و هم قداند.»^۲

زنان با حضور فعال خود در نهضت مشروطه، به ویژه در شهرهای بزرگ با ارزش‌های نوینی آشنا شدند و به آرمانها و آرزوهای تازه‌ای درباره سرنوشت خود ایمان آورdenد. زنان بدین وسیله دریافتند که به شیوه دیگری هم می‌توان زیست و ضرورت چنین تحولی، از طریق سخنرانیها و به ویژه روزنامه‌ها، مستقیم و غیر مستقیم دست کم به بخشی از آنان انتقال یافتد. حتی تنی چند از زنان روشنفکر،

۱ روزنامه قانون، نمره هفتم، ص ۳

۲ عبدالحسین ناهید، همان کتاب، ص ۲۸

در روزنامه‌های ایرانی که پیش از مشروطه در خارج از کشور به چاپ می‌رسید، مقالاتی در جهت بیداری زنان نوشتند.^۱

نخستین نشریه‌ای که در سال ۱۳۲۸ هـ. ق (برابر با ۱۹۱۰م) برای زنان منتشر گردید، به همت خانم دکتر کحال، همسر دکتر حسین خان بوده است. این روزنامه، تا سی شماره منتشر گردید.^۲ پس از آن، زنان به تدریج به انتشار جراید دیگری دست زدند. از جمله روزنامه شکوفه که به صورت مصور، در سال ۱۲۹۲ شمسی منتشر شد. این روزنامه، دو شماره در یک ماه منتشر می‌گردید و صاحب امتیاز آن خانم مزین السلطنه [مریم عمید] بود.^۳ صدیقه دولت آبادی نیز در اصفهان، به انتشار روزنامه‌ای به نام زبان زنان پرداخت.^۴ در سال ۱۲۹۹ شمسی زنی به نام شهناز آزاد، به نشر روزنامه نامه بانوان پرداخت.^۵ در سال ۱۳۰۲ شمسی، جمعیت نسوان وطن خواه ایران به مجله‌ای با همین عنوان پرداختند. صاحب امتیاز این مجله شاهزاده خانم ملوك اسکندری بود. این مجله ماهی یک بار منتشر می‌گردید.

یکی از بزرگترین موقفيتهای زنان در راه کسب حبیث و اعتبار اجتماعی بیشتر، افتتاح انجمنهای نسوان از سوی بعضی از زنان روشنفکر بود. پیش از جنگ جهانی اول، به همت زنانی چون میرزا باجی خانم، نواب سمیعی، صدیق دولت آبادی، منیره خانم و گلین خانم موافق، انجمن هویت نسوان در تهران افتتاح گردید.^۶ در سال ۱۳۰۰ شمسی در رشت، جمعیتی به نام پیک سعادت نسوان برای کسب حقوق سیاسی و اجتماعی زنان تشکیل شد. این انجمن با

۱. همان کتاب، ص ۲۶-۲۵.

۲. عبدالحسین ناهید، همان کتاب، ص ۱۲۰-۱۱۹.

۳. مورخ الدوله سپهر، همان کتاب، ص ۳۲-۲۲۹.

۴. عبدالله خالقی، سرگذشت موسیقی ایران، جلد اول، تهران، صفیعلیشاه، بی‌نا، ص ۱۷۶.

۵. عبدالحسین ناهید، همان کتاب، ص ۱۲۰.

۶. همان کتاب، ص ۱۰۹.

تشکیل کلاس اکابر و دبستان، کتابخانه و قرائتخانه و سخنرانی، در تنویر افکار زنان آن سامان می کوشید.^۱ نسوان وطن خواه از جمله جمعیت‌های متفرقی زنان بود که در سال ۱۳۰۲ شمسی به سرپرستی محترم اسکندری در تهران تشکیل گردید. این زن دختر شاهزاده محمدعلی میرزا بود.^۲

از سوی دیگر، مردان آزادبخواه نیز بر آن بودند تا زنان را با هویت جدیدی آشنا سازند. درونمایه افکار و اندیشه‌هایی که در زمان مشروطه درباره زنان نشر داده می شد، بسیار متنوع و متفاوت بود. اما از جمله مسائلی که اغلب بر آن تأکید می شد ضرورت تعلیم و تربیت برای زنان بود:

«چون جوانان در دامان مادران تربیت می شوند، پس اول تربیت زنان لازم است تا وسیله نیکو تربیت یافتن زنان و مردان بوده باشند.^۳ «اگر به دیده حقیقت نظر نماییم، خواهیم دید بزرگتر سبب بدبهختی‌های امروز ملت ما، بی‌دانشی زنان ما است، که اگر دختران امروز، زنان فردا و مادر و دایگان پس فردا واقف به مواقف عصر و باخبر از وظایف خویش باشند، تربیت یافته‌گان در دامان آنها، مردان و زنانی بهتر از مردم امروز می شوند و ناموس ملک و ملت خود را از این بهتر محافظت می نمایند.^۴»

علی اکبر دهخدا در یکی از مقالات چرنده و پرنده چنین می نگارد:

«ناپلئون می گوید برای تربیت پسرهای خوب ناچاریم که مادرهای خوب تربیت کنیم. پیغمبر ما هم می فرماید «الجنة تحت اقدم الامهات» یعنی بهشت زیر قدم مادرهاست. این حرف مسلم از بدیهیات اولیه است که اخلاق، عادات و عقاید مادر در تمام طول عمر اولاد دخیل است. یعنی هر خلق و عادت و عقیده که در طفولیت از مادر به طفل سرایت کرد، در تمام مدت عمر، اصل و مبنای

۱. عبدالحسین ناهید، همان کتاب، ص ۱۱۳.

۲. همان کتاب، ص ۱۱۵.

۳. یحیی دولت آبادی، همان کتاب، جلد سوم، ص ۱۶۲.

۴. همان کتاب، جلد سوم، ص ۲۳۰-۲۲۹.

تمام اعمال و افعال و حرکات اوست ... من مدت‌ها بود می‌گفتم ... با این همه اصرار انبیا و حکماء مردمان بزرگ دنیا به تربیت زنان، چه علت دارد که زنهای ما چندین دفعه جمع شده، عریضه‌ها به مجلس شورا و هیئت وزرا عرض کرده و با کمال عجز و الحاح، اجازه تشکیل مدرسه به طرز جدید و تربیت انجمن نسوان خواستند و هر دفعه وکلا و وزرای ما، گذشته از اینکه همراهی نکردند، ضدیت نمودند؟ ... « دهخدا دلیل عدم همکاری مجلس و دولت را با تأسیس مدارس نسوان و در مجموع تربیت زنان چنین بیان می‌کند:

« وکلا و وزرا خوب می‌دانند که اگر خانمهای ایران دور هم جمع شوند، مدرسه باز کنند، انجمن داشته باشند و تعلیم و تربیت بشوند، کم کم خواهند فهمید که دیزیهای پاک و پاکیزه، دیوارش بهتر از دیزیهایی است که دو انگشت دوده در پشت و بک و جب چربی سی و پنج ساله در در و دیوارش باشد. و بی شبّه وقتی که این عقیده از مادرها سلب شد، پسرها هم بعدها به آدم با استخوان اعتقاد پیدا نکرده و مثل جناب نقی زاده پاشان را توی یک کفش می‌کنند و می‌گویند: تا کی باید وزرا و رجال و اولیای امور ما از میان یک عده معینی محدود انتخاب شده، و اگر هزار دفعه کابینه تغییر کند، باز شکم مشیر‌السلطنه، یا آواز حزین نظام‌السلطنه و یا جبه آصف‌الدوله زینت افزای هیئت باشد ... »^۱

در همین زمینه، یک زن روشنفکر در روزنامه جبل المتنین از تربیت نسوان سخن می‌گوید:

« ... عموم زنان باید این چند چیزی را که اصول معیشت مبتنی بر آن است بدانند: اولاً سواد و فایده آن. دویم اطلاع جزئی از درجات طب، به قدری که بتوان به آن عمل به حفظ الصحّه نمود. سی داشتن مختصر صنعتی که بی‌کاری او را مجبور به بعضی ارتکابات جاهلانه و اقدامات مسرفانه ننماید. « سپس نویسنده مقاله، زنانی را که از سر نادانی رو به خرافات آورده‌اند و برای افسون کردن

۱. صور اسرافیل، شماره ۳۱، پنجشنبه ۱۱ جمادی الاولی ۱۳۲۶. ص ۷.

شوهر با برای ازدیاد محبت و جلوگرفتن از هو و به رمال و دعانویس و جن گیر پناه می‌برند سرزنش می‌کند:

«سر هر کوچه و بازار بساطی از این خرافات [فالگیری و رمالی] بهن است. هرچه شوهر بدبخت به کدیمین و عرق جبین پیدا نماید، صرف این گونه کارهای لاطائل می‌شود...»^۱

دهخدا نیز در یکی از مقالات چرنده و پرنده چنین می‌نگارد:

«در این سال زنهای انگلیس، در باب تحصیل حقوق سیاسیه خود اقدامات مجданه به عمل آورده، اجتماعات بزرگ تشکیل داده، قسمت عمده جراید و نطق خطبا را مشغول خود کردند و برای حقانیت خود مقالات و کتابهای متعدد نوشته‌اند. وزن ملام محمد روضه خوان یک شب در قزوین، دید که ساعت دو شد بچه‌ها گریه می‌کنند، شام می‌خواهند، خودش هم خوابش می‌آمد. مرد که مهمان شوهرش هم مثل قیر به زمین چسبیده نمی‌رود که نمی‌رود. از این جهت، سر یکی از بچه‌هایش را روی زانویش گذاشته یک شپش به قدر یک لپه پیدا کرده و پاورچین آمده دم اطاق مردانه و انداخت توی کفش مهمان. مهمان مثل اسپندی که روی آتش بریزند همان وقت از جا جسته و هرچه ملام محمد اصرار کرد صبر کنید یک قلبان بکشید، نشد. مهمان رفت و ضعیفه دو دقیقه دیزی را خالی کرد و باز بیوک آقای نایب الحکومه [آستانه] شب سوم پسر داییش، به زنش گفته بود دگمه پراهن من افتاده بدوز. ضعیفه جواب داده بود که خوب نبیست، رگ و ریشه به هم وصل می‌شود. جواب گفته بود مرگ و میر توی ما می‌افتد. مرد که گفته بود که این حرفها چه چیز است، بد از خدا نرسد، به تو می‌گوییم بدوز. چه در دسر، از ضعیفه انکار از مرد که اصرار، آخرش دوخته بود. از آن روز به بعد حالا هی آدم است که از شان می‌میرد.»^۲

مجله جمعیت نسوان وطن خواه ایران نیز در انتشار مجله خود، آگاهی دادن

۱. جبل المتن، شماره ۴۶، ۵۱ جمادی الثانی ۱۳۲۴ هـ. ق.

۲. صور اسرافیل، شماره ۲۶، پنجشنبه ۲۱ ربیع الاول ۱۳۲۶ هجری، ص ۷-۸

به زنان را در چند زمینه مدنظر داشت. در شماره اول این مجله، در این مورد چنین نگاشته شده است:

«برای اینکه اجمالاً خواطر قارئین محترم را از مسلک و وضع مجله مسبوق نماییم، مختصری از ترتیبات آن را از نظر خوانندگان می‌گذرانیم. اولاً این مجله مرکب از چندین قسمت است که هر یک در موقع خود خالی از اهمیت نیست. مخصوصاً قسمت ادبی آن که فوق العاده مهم و جالب توجه است مقالات عدیده، بخصوص راجع به نسوان مشهوره عالم و حالات ادبی و شعرای سلف و غیره از مشاهیر مردمان بزرگ و نوشتگران و شاهکارهای آنها... نوشتگران زنان ادبی و شاعره اروپ است که خارج از حد برای نسوان مملکت ما لازم است ... قسمتهای دیگر راجع به حفظ الصحه و نگاهداری بدن خود از لوازم حتمیه بشری و موافق حدیث شریفه «النظافة من الايمان» است. تربیت و نگاهداری اطفال و تربیت اولاد وطن و شیر دادن اطفال، که خصوصاً این قسمت را هیچ یک از زنان ما مرااعات نکرده، و ذکر اجتماعات نسوان و اخبار ترقیات زنان دنیا در هر موقع برای ترغیب و تشویق خوانین محترم و آنچه به عالم نسوان مفید باشد، خواهد شد. این مجله غیر از دو قسمت سیاسی و مذهبی، هر قسمی که فایده عمومی خاصه نسوان را مترتب تواند ذکر نموده... بگانه مقصود ما تصویح معایب نسوان است.^۱

این مجله همچنین، مقالات بسیاری در باب لزوم تربیت نسوان منتشر می‌ساخت. از جمله در شماره دوم آن چنین آمده است:

«با آنکه علماء و دانشمندان، دلایلی عقلی و شرعی و منطقی وجوب تعلیم و تربیت نسوان را ثابت و مدلل و مبرهن نموده اند که با عدم تربیت آنها، تعالی و ترقی ملتی غیر ممکن بل محال است، جای عجب است که هنوز در ایران توجیهی به این مسئله مهم ننموده و در عوض سعی و مجاہدات بر تعلیم و انتظام تدریس و تنویر افکار آنان، دلایلی بی خردانه بر نقص عقل و عدم لیاقت آنها اقامه

۱. مجله جمعیت نسوان وطن خواه، شماره ۱ سال اول ۱۳۰۲ هـ. ق، ص ۱۳

می نمایند که قطعاً با اصل و مدعای مناسبی ندارد. مثلاً کمی قوت زن و ظرافت استخوان بندی و اعصاب او زودتر متأثر می شود. آیا این دلایل می تواند علت شود بر آنکه نقص در عقل و عیبی در ادراک است؟ ... علم و دانایی است که زن ایرانی را به خدا نزدیک نموده و بهشت را برای اولادان خود تهیه می نماید. فقط علم و تربیت زنان است که می تواند تبلی و خودپروری و خرافات و رسوم زشت و عادات مستهجنی که زاده جهل و موجب تباہی و سیه روزگاری است، از سلول مغز و خون اولادان خود پاک نماید. آری، زن نیز بشر است و از این رو باید مانند یک نفر بشر تربیت و تعلیم شود ...^۱

بنابراین، یکی از انگیزه های مهم انتشار چنین نشریاتی، آشنایی مادران با شبوه های صحیح تربیتی بود. در شماره سوم همین مجله، مقاله ای در این باب به چاپ رسیده که ضمن آن، نویسنده مقاله با شرح داستانی، تأثیر سوء نقل داستانهای وحشتناک برای کودکان را روشن می سازد و در پایان می افزاید:

«مادرها، مریبان، دایه ها، بپرهیزید از نقل داستانهای وحشتناک برای فرزندان خود، و احتراز کنید از گفتن قصص دیو و هیولا و غول و غیره و غیره ...^۲

همچنین خانم دکتر کحال، هدف از انتشار نشریه دانش را تعلیم خانه داری، شوهرداری و بچه داری ذکر می کند.^۳

ازدواجهای اجباری و زودرس که یکی از ارزشهای اجتماعی رایج در جامعه عهد قاجار بود، از سوی آزادیخواهان، به صورتی جدی و به طرق مختلف مورد انتقاد قرار گرفت.

حاجی بگف قفقازی، نمایشنامه نویس آن سوی رودارس، در نمایشنامه های خود، به عدم استقلال زنان در امر ازدواج و دیگر اجحافهای

۱. مجله جمعیت نسوان وطن خواه، شماره دوم، سال اول، ۱۳۰۲ هـ. ق، ص ۶۰۸.

۲. همان منبع، شماره سوم، سال اول، ۱۳۰۲ هـ. ق، ص ۲۶-۲۷.

۳. عبدالحسین نامبد، همان کتاب، ص ۱۲۰-۱۱۹.

اجتماعی نسبت به آنان می‌تازد و در کمدی مشهدی عباد، در قالبی زیبا، از ظلمی که بر زنان می‌رود شکوه می‌کند:

گلنار و سرور لبریز از محبت نسبت به بکدیگر هستند، ولی رستم بیک پدر گلنار، به سبب تنگدستی، دخترش را به مشهدی عباد، که پیر مرد متمولی است می‌دهد تا از قبل منافع این خویشانوندی به نان و نوایی برسد. قدم اول این معامله پانصد تومنانی، با گرفتن پنجاه تومنان بیعانه به سامان می‌رسد. پس از اتمام مراسم عروسی، مشهدی عباد به حدیث نفس با خویش می‌پردازد. در این گفتگوی درونی مسأله‌ای او را رنج می‌دهد و آن اینکه آیا دختری به جوانی گلنار می‌تواند در زندگی مشترک با پیر مردی چون او، صداقت و عفاف لازم را داشته باشد. پاسخی که خود به این سؤال می‌دهد منفی است. از این رو سعی می‌کند تا شدیداً گلنار را تحت نظارت قرار دهد: «اما [گلنار] سگ که باشد؟ به خدا از امروز باید یک قفلی بگیرم، صحبتها که می‌خواهم بروم دکان باید در خانه را قفل کرده و کلیدش را هم با خود ببرم تا عصری که بر می‌گردم پنجره‌ها را باید بدهم از پشت تخته بگیرند. خبیلی هم که ورجه ورجه کند کتکش می‌زنم، چون زن که کتک نخورد بدعاdet می‌شود. زن هرچه از شوهرش کتک بخورد بیشتر شوهرش را دوست می‌دارد. این را سابقها خبیلی تجربه کرده‌اند.» در کمدی مشهدی عباد، تمام تلاش حاجی بگف بر آن است که با نگاهی طنزآلود و شاد، ستنهای ضدانسانی اجتماع را در قبال زنان به تصویر بکشد.^۱

هرچند که آثار حاجی بگف در روسیه به چاپ می‌رسید، ولی در دوران انقلاب مشروطه، خواه به صورت متن اصلی، یا اجرای تئاتری آن، در ایران رسوخ می‌یافت.^۲

۱. جمشید ملک پور، همان کتاب، جلد دوم، ص ۱۱۰ - ۱۱۵.

۲. همان منبع، جلد دوم، ص ۲۷۰.

فصل چهارم:

فعالیتهای فرهنگی زنان

الف- زن و آموزش

استفاده از معلمان سرخانه و مکتبخانه، از شایعترین راههای آموزش دختران در اجتماع عهد قاجار بود. اما از آنجا که طبقات محروم، استطاعت پرداخت حق الزحمه معلمان سرخانه را نداشتند، این معلمان بیشتر در خدمت زنان و دختران خاندانهای درباری و اشراف قرار می‌گرفتند. بنابر شواهد موجود، زنان حرم‌سرای شاهی، از دوران فتحعلی شاه تا اواخر دوران قاجار، از طریق معلمان سرخانه به سوادآموزی می‌پرداختند در این زمینه، از شخصی به نام آخوند طالقانی، به عنوان معلم مخصوص دختران فتحعلی شاه باد شده است.^۱

به طور دقیق مشخص نشده است که دختران درباری و خاندانهای اشرافی، جز شرعیات و فرآگیری قرآن، از معلمان خود چه می‌آموختند؛ اما قدر مسلم این است که آنان از رهگذر همین آموزشها قادر می‌شدند تا ضمن نوشتن، کمابیش به مطالعه دواوین رایج شعرایی چون حافظ، فردوسی و سعدی

۱. عضدالدوله، تاریخ عضدی، ص ۱۵

بپردازند. لیدی شل درباره وضع سوادآموزی زنان مرفه الحال جامعه، گزارشی مبالغه آمیز ارائه می‌دهد:

«زنان طبقه مرفه معمولاً با سواد و با شعر و ادب مملکت خویش آشنایی دارند و اغلب آنان قرائت قرآن، نه معنی آن را، می‌دانند. در میان زنهای ایل قاجار و بخصوص خانواده سلطنتی تعداد افراد باسوان خیلی زیاد است. اکثر آنها مکاتبات خود را شخصاً و بدون کمک میرزاها می‌نویسند.^۱

عله محدودی از دختران نیز امکان این را داشتند که در محدوده خانه، با استفاده از اعضای باسوان خانواده- مثل پدر یا برادر- به آموختن سواد بپردازند. همچنین اگر زنان و دختران درباری، از طریق معلمان سرخانه به فراگیری سواد می‌پرداختند، دختران عامه اجتماع نیز از طریق مکتبخانه‌ها موفق به آموختن سواد می‌شدند. در این زمینه، هینریش بروگش گزارش جالبی از اوضاع سوادآموزی عامه مردم، از جمله دختران ارائه می‌دهد:

«برای آموزش کودکان و نوجوانان مکتبخانه‌های خصوصی زیادی در محلات تهران وجود داشت که در آنها آخوندهای مكتب‌دار، و نیز پسران و زنان مكتب‌دار- که غالباً همسران و فرزندان همان مكتب‌دارهای مرد هستند- دختران را درس می‌دهند.^۲

علاوه بر آموختن مسائل دینی، دلیل دیگری که باعث می‌شد تا خانواده‌ها، کودکان خود را روانه مکتبخانه کنند، آسودن از شبیطنت آنان و رسیدگی به کارهای منزل در غیابشان بوده است نه نفس علم آموزی. بنابر گزارش بروگش، کودکان در روز، پنج ساعت در مکتبخانه‌ها به سر می‌بردند.^۳ این زمان به نسبت طولانی با توجه به محدود بودن مواد درسی، جز به دلیل فوق نمی‌توانست باشد. هر چند نحوه تعلیم در مکتبخانه‌ها نیز، تا حدودی صرف چنین زمان

۱. لیدی شل، خاطرات لیدی شل، ص ۸۹.

۲. هینریش بروگش، همان کتاب، ص ۱۸۰-۱۸۱.

۳. همان کتاب، همانجا.

طولانی را ایجاد می کرده است. در مکتبخانه ها، دختران تا سن هفت سالگی و به صورت مختلط، در کنار پسران به آموختن می پرداختند.^۱ اما بعد از هفت سالگی، به علت نزدیک شدن به سن بلوغ شرعی [نه سالگی]، اگر اقبال ادامه تحصیل می یافتد، زیر نظر زنان باسواند بوده است.^۲

آموختن قرآن و شرعیات به کودکان، در رأس مواد درسی مکتب داران قرار داشت. درباره توجهی که مردم طالقان به فراغیری قرآن از سوی کودکانشان نشان می دادند چنین می خوانیم:

«در درجه اول، عموماً معتقد بودند که اطفالشان حتماً باید سواد قرآن داشته باشند و اگر بیشتر ممکن شد چه بهتر. به این جهت با یک ملا برای تمام سال تحصیلی قرارداد می کردند که تابک سال اطفال را قرآن خوان نماید.^۳

مهدی قلی خان هدایت درباره اهمیتی که مردم دوره قاجار، جهت فراغیری قرآن از سوی کودکانشان قائل می شدند. این گونه می نویسد:

«پسر و دختر خواندن و نوشتن می آموختند و مردم نسبت به تربیت اولاد خود در حد قرات قرآن و ترتیل، در شهر و قصبات توجه داشتند.^۴

از دیگر مواد درسی که کودکان به فراغیری آن می پرداختند، نوشتن و خواندن به زبان فارسی- بیشتر در حد متون اخلاقی چون حکایات گلستان و حساب در سطح ابتدایی بوده است. از آنجا که مکتبخانه ها تشکیلاتی خصوصی و غیردولتی بودند، هیچ قانون و یا نظام خاص رسمی از سوی حکومت بر آنها نظارت نداشت. بسی شک عدم طرح موادی درسی که به نوعی به مسائل

۱. یحیی دولت آبادی، همان کتاب، جلد اول، ص ۱۸۰؛ حسن اعظم قدسی، همان کتاب، ص ۵۶۲؛ رابرت گرانت واتسن، همان کتاب، ص ۴۲۰؛ مجله جمعیت نسوان وطن خواه ایران، شماره ۳، سال اول ۱۳۰۳، ص ۱۶۸.

۲. رابرت گرانت واتسن، همان کتاب، ص ۲۰.

۳. حسن اعظم قدسی، همان کتاب، ص ۵۶۲.

۴. مهدی قلی خان هدایت، خاطرات و خطرات، ص ۶۵؛ همچنین مجله جمعیت نسوان وطن خواه ایران، سال اول، شماره ۳، ۱۳۰۳، ص ۱۷-۱۸.

اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مربوط گردد، در این مورد بی تأثیر نبود. تنوع مواد درسی مکتبخانه‌ها نیز با ذوق و توانایی‌های علمی مکتب داران پیوند ناگستینی داشت. [چه بسا مکتبدارانی که از آوزش حساب و خواندن و نوشتن فارسی به کودکان استنکاف می‌ورزیدند و تنها به تعلیم قرآن می‌پرداختند.] به طور کلی برنامه‌های درسی مکتبخانه‌ها در محدوده ذیل خلاصه می‌شد:

«هر طفل را که به مکتب می‌فرستند، اول حروف تهجی به او می‌آموزند و بعد از آن قرآن عربی، که یک کلمه آن را نمی‌فهمند. بعد از آن بعضی حکایات فارسی به او درس می‌گویند و قدری هم مشق خط می‌کنند. ختم تربیت به اینجا می‌شود.»^۱

منابع موجود، به کثرت مکتبخانه‌ها در دوران قاجار نیز اشاره‌هایی دارند. پولادک از وجود مکتبخانه‌ها در محله‌های مختلف تهران گزارش می‌دهد.^۲ مهدی قلی خان هدایت از رونق بازار مکتبداران در روستاهای باد می‌کند.^۳ کارلاسرنا از وجود تعداد زیادی مکتبخانه در شهر رشت سخن می‌گوید و درباره رونق کار آنها چنین می‌نویسد:

«از تعداد مدرسه‌های رشت می‌توان فهمید که اهالی این شهر مشوق آموزش هستند.»^۴

با وجود صراحةً منابع مذکور درباره وجود مکتبخانه‌ها، باید افزود که این وضع در سرتاسر ایران صدق نمی‌کرد. ایلات و عشایر که قسمت معنابهی از سکنه کشور را تشکیل می‌دادند، تقریباً فاقد هر گونه امکانات، جهت فراغیری سواد بودند. در بین ایل پر جمعیت بختیاری، فقط تنی چند از رهبران سیاسی

۱. سرجان ملکم، همان کتاب، ص ۲۰۶. البته آشکار است که این شبوه آموزشی و محدودیت در مواد آن به نفس تعالیم اسلامی و قرآنی ارتباطی نداشت.

۲. پولادک، همان کتاب، ص ۱۴۱.

۳. مهدی قلی خان هدایت، همان کتاب، ص ۶۵؛ همچنین سرجان ملکم، همان کتاب، همانجا.

۴. کارلاسرنا، همان کتاب، ص ۲۷۶-۲۷۵.

آنان قادر به خواندن و نوشتن بودند، آن هم بعد از تحولات مشروطه.^۱ وانگهی از آنجایی که به علت فقدان نظارت رسمی دولت، هزینه های مادی مدرسان مکتبخانه ها به عهده والدین کودکان بوده است، خود به خود از استیاق جدی و پیگیر آنان برای آموزش کودکان، بخصوص دختران کاسته می شد. به ویژه آنکه آموختن سواد خارج از دایره شرubbات، غالباً یک امر نفتی محسوب می شد و علی الخصوص در مورد دختران، هرگز به کسب شغلی منجر نمی گردید.

از جمله تلاشهايی که در عهد قاجار، در جهت سوادآموزی دختران صورت گرفت، تأسیس مدارسی از سوی میسیونهای مذهبی اروپایی و آمریکایی بود که بی شک خالی از اغراض استعماری نمی توانست باشد. در دوره سلطنت محمد شاه (۱۲۶۴ - ۱۲۵۰ ه. ق) برای اولین بار شاهد تأسیس مدارسی به سبک جدید توسط آنان هستیم. کشیش پرکینز آمریکایی، در شهر اورمیه در اوایل سال ۱۲۵۴ هجری قمری (یا ۱۲۵۵ هجری قمری) به تأسیس اولین مدرسه میسیونری دست زد.^۲ این مدرسه دارای چهار کلاس دخترانه و پسرانه بود.^۳ و در آن، در کنار تدریس مواد درسی علوم جدید، آهنگری و قالی بافی نیز به کودکان آموخته می شد.

لازم به ذکر است مدارسی که توسط میسیونرهاي مذهبی در ایران تأسیس شد، اغلب در مناطقی بود که اقلیتهاي مذهبی در آن ساکن بودند. بنابراین دختران اقلیتها به مراتب، بیشتر امکان تحصیل در این مدارس را می یافتدند و مسلمانان به خاطر مسیحی بودن بینانگذاران این مدارس و مسائل مذهبی موجود در زمینه مراوده با آنها، هرگز به چنین مدارسی نمی رفتند.

در دوران ناصری، فعالیت میسیونهای مذهبی جهت تأسیس مدارس

۱. والمونت، ماه شیب چهاردهم، ص ۷۴.

۲. حسین محبوی اردکانی، همان کتاب، جلد اول، ص ۲۴۰.

۳. گنجینه اسناد، سال اول، دفتر اول، بهار ۱۳۷۰، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ص ۸۲، مقاله‌ای تحت عنوان «مدارس نسوان از آغاز تا سال ۱۳۱۴».

افزایش می‌یابد. با توجه به توسعه نفوذ استعمار گران در این دوره، تردیدی باقی نمی‌ماند که افتتاح این مدارس بیشتر به منظور حکیم پایه‌های فرهنگی و سیاسی آنان بوده است. یکی از فعالترین میسیونها در این زمینه، خواهران «سن ونسان دوپول^۱» فرانسوی بودند که در سالای ۱۲۸۲ هـ. ق - ۱۲۹۲ هـ. ق، در شهرهای ارومیه، سلماس، تبریز، اصفهان و تهران، دست به تأسیس مدارسی زدند.^۲

آمریکاییها نیز در عهد ناصری، در زمینه تأسیس مدارس دخترانه و پسرانه کوشان بودند. آنها در سال ۱۲۹۳ هـ. ق در طهران به افتتاح مدرسه‌ای اقدام کردند. شانزده سال پس از گشایش مدرسه، در پاییز سال ۱۲۹۶ شمسی ناصرالدین شاه به بازدید این مدرسه می‌رود و طبق معمول، کنجکاویهای کودکانه شاه بر دقت نظرش می‌چرخد و تصمیم می‌گیرد از خوابگاه و زیرزمین مدرسه بازدیدی به عمل آورد که اولیای مدرسه او را از این کار منصرف می‌کنند.^۳ در مورد وسعت کار این مدرسه در پوشش علمی دختران نباید افراط کرد، زیرا بر حسب آمار، در یکی از سالهای تحصیلی فقط ۷۷ دانش آموز در آن مشغول تحصیل بودند که گویا تنها یکی از آنان مسلمان بوده است.^۴ با این وجود، این مدرسه تا پایان دوره قاجار به کار خود ادامه داد و در دوران پهلوی، تحت ناظارت وزارت فرهنگ قرار گرفت.

یک هیئت دیگر آمریکایی تحت عنوان هیئت مبلغین پرسبیتری^۵ در سال ۱۸۸۰م (۱۲۹۷-۱۲۹۸ هـ. ق) دو مدرسه پسرانه و دخترانه در همدان تأسیس

Saint Vincent de Paul . ۱

۲. حسین محبوی اردکانی، همان کتاب، جلد اول، ص ۳۶۷.

۳. حسین محبوی اردکانی، همان کتاب، جلد اول، ص ۳۶۷-۳۶۹.

۴. همان کتاب، همانجا.

American Presbyterian Mission . ۵

می‌کنند.^۱ پس از آن نیز، مبلغان مذهبی و معلمان آمریکایی در تبریز، رشت، همدان و مشهد، دبستانهایی به همان روال تأسیس می‌کنند.^۲

مدرسه فرانکوپرسان نیز، از دیگر مدارسی بود که در سال ۱۲۸۷ ش (۱۹۰۸) به وسیله مسیو یوسف خان ریشارد [مؤدب الملک] به وجود آمد. پدر وی یکی از استادان مدرسه دارالفنون بود که ناصرالدین شاه او را از فرانسه استخدام نموده بود؛ این شخص ابتدا به اسلام گروید و سپس با یک بانوی ایرانی ازدواج کرد.

یوسف خان ریشارد، مدرسه فرانکوپرسان را ابتدا به صورت کلاس خصوصی در منزل خود تأسیس کرد که چند سال بعد به یکی از بهترین مدارس دختران تبدیل شد. این مدرسه دارای آزمایشگاه و لوازم سمعی و بصری نیز بود.^۳

به واسطه رقابت‌های استعماری، انگلیسها نیز در این معركه بی کار نماندند. در جلفای اصفهان، یک کشیش انگلیسی به تأسیس دو مدرسه دخترانه و پسرانه پرداخت.^۴ در سال ۱۸۸۵ م، کشیشان انگلیسی در ارومیه به تأسیس مدرسه پسرانه‌ای پرداختند. پنج سال بعد، چهار راهبه انگلیسی به آنان محلق شده و اقدام به تأسیس مدرسه دخترانه نمودند.^۵ یهودیان نیز پایی به میدان نهادند. در سال ۱۸۹۸ م مؤسسه آلبانس اسرائیلی جهانی در تهران افتتاح شد و همچنین در مراکز ولایاتی چون همدان، اصفهان، سمندج، شیراز و کرمانشاه، مدارسی تأسیس گردید که به گزارش اوژن اوین، در یکی از سالهای تحصیلی دارای

۱. ابراهام و. ویلیامز جکسن، همان کتاب، ص ۱۷۱؛ خاطرات و اسناد ظهیر الدوّله، ص ۹۲.

۲. عبدالحسین ناهید، همان کتاب، ص ۱۴

۳. گنجینه اسناد، سال اول، دفتر اول، ۱۳۷۰، ص ۸۲.

۴. دبیر رایت، انگلیسیان در ایران، ترجمه، غلامحسین صدیقی افشار، تهران، دنبی، ۱۳۵۷، ص ۱۱۴

۵. دبیر رایت، همان کتاب، ص ۱۱۸-۱۱۷

۲۲۵ دانش آموز بوده است.^۱

علاوه بر تعلیم پاره‌ای از معتقدات مذهبی صاحبان مدارس، تاریخ، جغرافیا، زبان خارجی-به ویژه فرانسه- و حتی خیاطی و خانه‌داری، در این مدارس تدریس می‌شد. ^۲ البته منابع موجود، به صراحت مشخص نمی‌کنند که تعلیم زبان فارسی و یا تاریخ و جغرافی ایران، تا چه اندازه مدنظر بینانگذاران این مدارس بوده است.

چنان که از شواهد امر پیداست، افتتاح مدارس مذکور، به دلایل مختلفی با واکنشهای منفی روبه رو بوده است. مدرسه امربیکایان به علت پخش شایعه‌ای مبنی بر پوشیدن کفش پاشنه بلند از سوی دختران مسلمانی که در آنجا درس می‌خواندند، مدتی بسته گردید. ^۳ مدرسه پسرانه‌ای که انگلیسیان در جلفای اصفهان تأسیس کرده بودند، به دستور والی آنجا بسته می‌شود (۱۸۷۶م)؛ زیرا روحانیون فتوا داده بودند که مدرسه مذکور جهت محظوظ اسلام تأسیس شده است. این مدرسه بعدها، به شرط عدم تحصیل دانش آموزان مسلمان در آن، دوباره بازگشایی می‌شود. ^۴ مدام دیولافو ادرباره واکنش منفی مردم در برابر این مدارس و بی‌رونقی مدرسه خواهران سن و نسان دوپل در تهران، چنین گزارش می‌دهد:

«چندسالی است که این خواهران در تهران، کلیسا و مدرسه‌ای دایر کرده و به تربیت کودکان چند خانواده اروپایی که در تهران اقامت دارند، پرداخته‌اند. عده زیادی از دختران ارمنی هم به مدرسه آنها می‌روند و عده بسیار قلیلی از مسلمانان نیز اطفال خود را تحت سرپرستی خواهران قرار داده‌اند؛ به این شرط

۱. اوژن اوین، همان کتاب، ص ۳۰۹-۳۰۸؛ جکسن، همان کتاب، ص ۱۷۱.

۲. دیولافو، همان کتاب، ص ۱۱۹-۱۱۸؛ عبدالحسین ناهید، همان کتاب، ص ۱۴

۳. حسین محبوبی اردکانی، همان کتاب، جلد اول، ص ۳۶۹-۳۶۷.

۴. دنیس رایت، همان کتاب، ص ۱۱۴.

که در عقیده و مذهب آنها دخالت نکنند.^۱

این مدارس خارجی، از جنبه مسائل مادی کاملاً منکری به خود بودند و گاه به ندرت، سردمداران قاجار مساعدتهایی به آنان می‌کردند. ناصرالدین شاه، سالیانه هزار و پانصد فرانک و یکصد تومان به مدارس خواهران سن ونسان دوپل^۲ و مدرسه دخترانه امریکایی^۳ مساعدت مالی می‌کرد.

روشن است که با امکانات محدود این مدارس و با تردیدهایی که مردم مسلمان نسبت به بنیان مسیحی آن داشتند، تنها بخش بسیار اندکی از دختران و پسران موفق به فرآگیری دانش در آنها می‌شدند. در این مدارس، اغلب دختران اقلیتهای مذهبی و یا خانواده‌های رجال سیاسی خارجی مقیم تهران، و نیز خاندانهای مرغه ایرانی مشغول به تحصیل بودند.

پس از دوران ناصری، با افزایش تماس سردمداران سیاسی قاجار با اروپاییان، معلمان سرخانه موظف شدند تا در کنار دیگر مواد درسی، زبان فرانسه را نیز به دختران درباری و اشرافی بیاموزند. بی تردید علاقه باطنی زنان درباری برای هم صحبت شدن با زنان سفرای خارجی و نیز تبلیغات و تلقینات استعمارگران غربی، جهت تحکیم مبانی سیاسی و فرهنگیشان، در توسعه و ترویج این زبان بسیار مؤثر بود. همسر معتبرالممالک دختر ناصرالدین شاه به زبان فرانسوی آشنایی داشت و در مراودات خود با اروپاییان از آن سود می‌برد.^۴

ب - مدارس جدید و مسئله آموزش دختران

هر چند تأسیس مدرسه دارالفنون در عهد وزارت امیرکبیر، و اندکی پس از

۱. دیوالانوا، همان کتاب، همانجا.

۲. همان کتاب، ص ۱۱۹-۱۱۸.

۳. حسین محبوی اردکانی، همان کتاب، جلد اول، ص ۳۶۹.

۴. گرزودبل، همان کتاب، ص ۶۳.

آن تأسیس مدرسه مشیر در زمان صدارت میرزا حسین خان سپهسالار، که به منظور تدریس زبانهای خارجه و جغرافیا صورت گرفت، به عنوان اولین مجتمع علمی دولتی در عهد قاجار مطرح است، ولی از دانش اندوزی دختران در این مدارس خبری نیست. در دوران مظفرالدین شاه در سال سوم سلطنت وی (۱۳۱۵ هـ. ق) با تحول جدیدی در زمینه تأسیس مدارس ملی به سبک جدید برخورد می‌کنیم. دلایلی چون فروکش کردن استبداد با قتل ناصرالدین شاه، آشنایی بیشتر با پیشرفت‌های اروپا در زمینه‌های گوناگون و سپس احساس ضرورت ایجاد تحول در جامعه، رواج تدریجی روزنامه‌ها و مهمتر از همه وقوع مشروطه سبب گردید تا تلاشهایی در جهت تأسیس مدارس جدید صورت گیرد. رجال سیاسی چون امین‌الدوله، صدر اعظم مظفرالدین شاه از ایجاد چنین مدارسی کاملاً حمایت می‌کردند و اشخاصی چون میرزا حسن رشدیه و بحیری دولت آبادی و دیگران، انجمن معارف را در راستای تأسیس مدارس بنیان نهادند. با وجود تمام این تلاشها، از تأسیس مدارس دختران خبری نبود. مضاف بر اینکه افتتاح مدارس جدید پس از آن نیز با دشواریهای فراوانی همراه بود. کسری در این باره چنین می‌نگارد:

«دبستان در ایران، از سال ۱۲۷۵ ش (۱۳۱۴ هـ. ق) آغازید، که امین‌الدوله با دست رشدیه، نخست در تبریز و سپس در تهران، آن را باز کرد، در تهران تا دیری، تنها یک دبستان [رشدیه] می‌بود، ولی پس از زمانی، در سایه رواوردن مردم، دبستانهای دیگری بنیاد یافت. نخست برخی از ملایان، در اینجا دشمنی نمودند و کسانی از آنان می‌خواستند به هوادای الفبای کهن کتاب نویسند، ولی در این میان دو تن از ملایان نیک‌نام، خود پشتیبان دبستان گردیدند. یکی از آن دو شادران شیخ هادی نجم‌آبادی بود که خود مرد دانشمند و آزاد اندیشه و نیکی می‌بود. [او] پس از برآفتدن امین‌الدوله، سرکشی و پشتیبانی به دبستان رشدیه و نگهداری آن را به گردن گرفت. و دیگری شادروان سید محمد طباطبائی بود که خود بنیاد دبستانی به نام اسلام نهاد و تا توanst از

هواداری و واداشتن مردم به هواداری بازنایستاد. پرداز این دو تن به کار دبستان، زبان دیگران را بست. دبستانها سال به سال بیشتر می‌گردید. ما می‌بینیم در سال ۱۲۷۹ ش که چهار یا پنج سال از آغاز پیدایش دبستان می‌گذشت، بیست و یک دبستان برپا می‌بوده. هفده در پایتخت و چهار در بوشهر و تبریز و رشت و مشهد و اینها همه پدیدآورده خود مردم بود، و در رفتش رانیز آنان می‌داده‌اند. دولت را پایی در میان نبوده.^۱.

با وجود موافعی که حتی در راه تأسیس مدارس پسرانه وجود داشت، باز تلاش‌های توسط زنان برای تأسیس مدارس دخترانه صورت می‌گیرد. طوبی رشیده در سال ۱۳۲۱ هـ. ق در قسمت مجزای خانه خود، مدرسه پرورش را برای دختران دایر می‌کند ولی روز چهارم تأسیس، فراشان دولتی تابلو مدرسه را با فحش و تهدید بر می‌دارند و مدرسه را منحل می‌سازند.^۲

در سال ۱۳۲۴ هـ. ق به همت بی‌بی خانم وزیراف یکی از زنان روشنفکر، مدرسه‌ای به سبک جدید در تهران تأسیس می‌گردد که به علت مخالفتها و تلاش‌هایی که برای تخریب آن به وقوع می‌پیوندد، دوامی نمی‌آورد. به منظور ادامه کار این مدرسه، بی‌بی خانم دست یاری به سوی وزیر معارف وقت، «صنیع‌الدوله»، دراز می‌کند. اما او هم مصلحت را در بستن مدرسه می‌بیند.^۳ مدارسی از این دست، که با مشقات بسیاری پا می‌گرفتند، بیشتر در خدمت طبقات اشراف و اعیان قرار داشت. در مورد مدرسه‌ای که بی‌بی خانم تأسیس کرد، چنین می‌خوانیم: «دختران اشخاص خیلی محترم در آن درس می‌خوانندند.^۴

در عهد سلطنت محمدعلی شاه (۱۳۲۷-۱۳۲۴ هـ. ق) با تصویب قانون

۱. احمد کسروی، تاریخ مشروطه، ایران، ص ۲۸.

۲. شمس الدین رشیده، سوانح عمر، تهران، نشر تاریخ ایران، چاپ اول ۱۳۶۲، ص ۱۴۸.

۳. گنجینه اسناد، سال اول، دفتر اول، ۱۳۷۰، ص ۸۲.

۴. عبدالحسین ناهید، همان کتاب، ص ۱۹.

اساسی مشروطه در شعبان ۱۳۲۵ ه. ق، اصل نوزدهم آن به حمایت قانونی و مادی دولت از مدارس اختصاص می‌باید. در این اصل چنین می‌خوانیم:

«تأسیس مدارس به مخارج دولتی و ملتی و تحصیل اجباری باید مطابق قانون وزارت علوم و معارف مقرر شود و تمام مدارس و مکاتب باید در تحت ریاست عالیه و مراقبت وزارت علوم و معارف باشند.»^۱

قانون مذکور با وجود همه صرایحتی که داشت، در راه اجباری نمودن فraigیری سواد در عمل راه به جایی نبرد. هرچند که این امر با توجه به عناد آشکار محمدعلی شاه با مشروطه خواهان، چندان هم دور از انتظار نبود. با این وجود، مردم باز هم در راه تأسیس مدارس ملی از پا ننشستند. مهدی ملک‌زاده، از فعالیت‌های بانوان در راه گسترش مدارس دخترانه در دوران استبداد محمدعلی شاهی چنین گزارش می‌دهد:

«زنان آزادیخواه برای تعلیم و تربیت دختران، با زحمات زیاد و صرف وقت و مال و تحصیل اعانه و کمک، چندین مدرسه دخترانه افتتاح کردند. خانمهایی که تا حدی از نعمت معلومات برخوردار بودند، بدون مزد و اجر، معلمی آن مدارس را با شور و شعف عهده دار گشتند و در اندهک زمانی، عده زیادی از دختران در مدارس جدید التأسیس به تحصیل پرداختند.»^۲

در سال ۱۳۲۶ ه. ق طوبی آزموده با مساعدت و راهنماییهای معنوی میرزا حسن رشیدیه، مدرسه ناموس را در تهران افتتاح کرد که به پاس قدردانی از زحمات رشیدیه، در نظامنامه مدرسه مقرر شده بود تا همیشه یکی از دختران خاندان او در آنجا مشغول تدریس باشند.^۳ وی با اخذ تدابیر لازم و با پیش‌بینی برنامه‌های مناسب با افکار مردم کار خود را شروع کرد. چنانکه هرسال، مجالس روضه خوانی در مدرسه ترتیب می‌داد و با اینکه از اولیای شاگردان

۱. کتاب آبی، جلد اول، ص ۹۹؛ مورگان شوستر، همان کتاب، ص ۳۷۰.

۲. ملک‌زاده، همان کتاب، ص ۵۹۹-۵۹۸.

۳. شمس الدین رشیدیه، همان کتاب، ص ۱۴۸.

دعوت به عمل می‌آورد و آیه‌های قرآن را که خداوند در آنها آموختن علم و دانش را از اهم وظایف مسلمانان دانسته، به آنان گوشزد می‌نمود و با این تدبیر، از آشوب و جنجال و مزاحمت مردم جلوگیری می‌کرد.^۱ بی‌بی خانم وزیراف پس از به تعطیل کشیده شدن اولین مدرسه‌ای که تأسیس کرده بود، در دوران استبداد صغیر، باز از وزیر معارف وقت، صنیع‌الدوله، تقاضی تأسیس مدرسه دخترانه‌ای را کرد، که این بار با تقاضای وی موافقت گردید. مشروط بر اینکه دختران، چهار تا شش سال در مدرسه تحصیل نمایند.^۲

با پایان یافتن دوره استبداد صغیر و فتح تهران از سوی مشروطه خواهان در جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ هـ.ق، به صورتی عملی شاهد تأسیس مدارس دولتی و حمایت دولت از این مسأله هستیم:

«در پایان حکومت استبدادی، در طهران فقط پنج مدرسه ابتدایی وجود داشت که همه ملی بودند و دولت فقط اعانه مختصراً به آنها می‌داد. تمام شاگردان مدارس طهران، از ابتدایی و متوسطه عالی، روی هم رفته به هزار و پانصد نفر هم نمی‌رسیدند. ولی در اولین روزهای حکومت مشروطه، توسعه فرهنگ مورد توجه قرار گرفت. پنج دبستان ملی، دولتی شد و رسماً تحت اداره وزارت فرهنگ قرار گرفت. اینها در واقع اولین دبستانهای دولتی بودند. در بهمن سال ۱۳۲۸ هـ.ق، مجلس لایحه‌ای به نام «عوارض معارف بر مالیات‌های مستقیم» را به تصویب رسانید که طی آن مقرر گردید تا از درآمد این مالیات‌ها، ۴۶ باب مدرسه جدید تأسیس گردد. سی دبستان پسرانه و ده دبستان دخترانه و شش دبیرستان پسرانه، که دختران قادر به ادامه تحصیل در این مقطع نبودند. این مدارس که در مدت کوتاهی تأسیس شد، اساس فرهنگ ایران گردید. در آبان سال ۱۳۲۹ هـ.ق، قانون اساسی معارف به تصویب مجلس رسید و وزارت

۱. گنجینه اسناد، سال اول، دفتر اول، ۱۳۷۰، ص ۸۲.

۲. همان منبع، ص ۸۲.

فرهنگ عمل‌آیجاد گردید.^۱

پاشاریهای احزاب سیاسی در مجلس، در توسعه مدارس بسیار مؤثر بود. در مواردی از فصل پنجم مرام نامه حزب دمکرات، آنان با قاطعیت خواهان برقراری تعلیم مجانی و اجباری برای آحاد ملت شدند و در ماده سوم آن، آشکارا بر حق سوادآموزی نسوان صحنه گذارند.^۲

با وجود حمایت دولت در امر تأسیس مدارس، باز شاهد تأسیس مدارس ملی با سرمایه‌ای خصوصی هستیم. زنانی چون ماهرخ گوهرشناس، امیر صحی ماه سلطان و درة المعالی به ترتیب به تأسیس مدارس ترقی بنات، تربیت نسوان، درة المعالی اقدام کردند.^۳ افزون بر اینها در سال ۱۳۲۷ ه.ق، مدارس عفاف و تربیت، توسط علویه رشدیه و طوبی رشدیه در تهران تأسیس می‌شود. باز هم در تهران، در سال ۱۳۲۹ ه.ق، مدارس شمس المدارس، حجاب، صدوqi و خیرات الحسان برای نسوان افتتاح می‌گردد.^۴ در همین سال، سپهسالار تنکابنی به سرمایه شخصی خود، مدرسه‌ای برای نسوان بنیان می‌گذارد.^۵ در سال ۱۳۰۰ شمسی، صدیقه دولت آبادی نیز جهت دختران بی‌بضاعت، مدرسه‌ای را در تهران دایر می‌کند^۶ انجمن مخدرات وطن که در سال ۱۳۲۸ ه.ق در تهران تشکیل شده بود، ضمت تشویق زنان به آموزش، یک مدرسه شبانه روزی برای دختران بی‌بضاعت تأسیس می‌کند. این مدرسه دارای ۱۰۰ دانش آموز بود که به رایگان تحصیل می‌کردند و مخارج ساختمان

۱. حسن اعظم قدسی، همان کتاب، ص ۲۶۲.

۲. محمدمهدی شریف کاشانی، همان کتاب، جلد سوم، ص ۶۱.

۳. عبدالحسین ناهید، همان کتاب، ص ۲۵-۲۴.

۴. شمس الدین رشدیه، همان کتاب، ص ۱۴۸.

۵. سپهسالار تنکابنی، گردآوری، امیر عبدالصمد خلعتبری، به اهتمام محمود تفضلی، تهران، نوین، چاپ اول ۱۳۶۲، ص ۳۰۵.

۶. عبدالحسین ناهید، همان کتاب، ص ۱۱۲.

مدرسه، با جمع آوری اعانه از طریق برپایی جشنی بزرگ فراهم شده بود.^۱ در سال ۱۲۸۹ شمسی، مدرسه عفتیه توسط خانم صفیه یزدی، به تشویق همسرش شیخ محمد حسین یزدی تأسیس گردید.^۲

به تدریج در شهرستانهای بزرگ نیز، تأسیس مدارس دخترانه رواج یافت. جمعیت پیک نسوان، که در سال ۱۳۰۰ شمسی در رشت تشکیل شده بود، به تأسیس دبستان دخترانه در این شهر اقدام کرد.^۳ در مشهد، مدرسه فروع توسط خانم فروع آذرخشی دایر شد و در فارس نیز، مدرسه عصمتیه توسط آقای خوشنویس زاده و به سرپرستی خانم حیا در سال ۱۳۰۰ شمسی تأسیس شد.^۴ افتتاح مدارس ملی به همین ترتیب تا پایان دوره قاجار ادامه داشت.

تا سال ۱۲۹۷ش، مدارس دخترانه منحصر به همان مدارس ملی بود. در این سال نصیرالدوله، وزیر معارف کابینه وثوق الدوله، پس از تأسیس اداره تعلیمات نسوان، اقدام به تأسیس ده مدرسه دولتی و یک مدرسه تربیت معلم به نام دارالملumat کرد. مدارس دولتی نیز، در نواحی ده گانه تهران آن روز افتتاح گشته و جمعاً ۹۳۸ شاگرد در آنها مشغول به تحصیل شدند.^۵ روی هم رفته در سال ۱۲۹۷ش، تعداد مدارس انان و ذکور ۴۹ باب بود، و این در حالی بود که تعداد زیادی از مدارس ذکور به دلیل مشکلات مالی کار خود را تعطیل کرده بودند.^۶

البته با تشکیل و تأسیس چندین دبستان، نمی توان به این نتیجه رسید که

۱. همان کتاب، ص ۱۰۷-۱۰۸.

۲. گنجینه استناد، سال اول، دفتر اول، ۱۳۷۰، ص ۸۴-۸۳. شیخ محمد حسین یزدی از روحانیون طراز اول طهران و حاکم شرع جهت نظارت بر مصوبات مجلس بود.

۳. عبدالحسین ناهید، همان کتاب، ص ۱۱۳.

۴. گنجینه استناد، سال اول، دفتر اول، ۱۳۷۰، ص ۸۴.

۵. همان منبع، ص ۸۵.

۶. همان منبع، ص ۸۶.

تعلیم زنان در آن دوره و حمایت دولت از امر آموزش عمومیت یافته بود؛ به این دلیل که تمام مدارس در پایتخت و یا چند شهر بزرگ دایر شده بود و دختران هنوز کمتر اجازه تحصیل می‌یافتدند. در سال ۱۲۶۹ شمسی، صدیقه دولت آبادی مدرسه دخترانه مکتبخانه شرعیات را دایر نمود که پس از سه ماه، به دستور دولت، مجبور به تعطیل آن شد.^۱ این مثال به خوبی روشن می‌سازد که سوادآموزی، به ویژه به دختران، هنوز به مثابه سنت شکنی غیر قابل اغماضی به شمار می‌رفت. عبدالله بهرامی، که در دوره احمدشاه حاکم اهر بود، درباره وضع فرهنگی شهر گزارش در دنیاکی می‌دهد:

«دو یا سه مکتبخانه که محل آنها در مساجد بود، اطفال را تنها قرائت قرآن می‌آموختند. دخترها تماماً بی سواد [بودند] و از خانه بیرون نمی‌آمدند.»^۲

ناتوانی دولت در اعمال قدرت و یکسان نبودن تأثیرات فرهنگی مشروطه بر همهٔ ولایات، در ثبت چنین روندی بسیار موثر بود. از سوی دیگر فراگیری سواد، جدا از آشنایی با مسائل شرعی که از ضروریات زندگی بود، همچنان به عنوان یک امر تفتی تلقی می‌گردید و با توجه به فقر عامهٔ مردم و نیز این موضوع که سوادآموزی در آن روزگار، تقریباً به هیچ وجه به اشتغال اقتصادی ارتباطی پیدا نمی‌کرد، هرچه بیشتر مورد بی‌اعتنایی واقع می‌گردید.

بعجز این موارد، بخش معنابهی از سکنهٔ ایران در دوران قاجار، ایلات و عشایر کوچ نشین و گله دار بودند که به خاطر شیوهٔ خاص معيشتی که داشتند، به مسئله سوادآموزی توجهی نشان نمی‌دادند.

دربارهٔ اینکه به چه دلیل در دورهٔ قاجاریه، تأسیس مدارس دخترانه رواج کنندی داشت و پا به پای مدارس پسرانه پیش نمی‌رفت، علاوه بر دلایلی که بر شمردیم، عوامل دیگری نیز مؤثر بودند. از جمله این دلایل، مخالفت تعدادی از روحانیون با این قضیه بود که نظریاتشان در اینباره، نه با تعالیم اسلامی

۱. عبدالحسین نامید، همان کتاب، ص ۱۱۳.

۲. عبدالله بهرامی، همان کتاب، ص ۵۸۸-۵۸۷.

انطباق داشت و نه از سوی دیگر علمای برجسته وقت تأیید می‌گردید. همان طور که پیش از این، از قول کسروی نقل کردیم، دو روحانی بزرگ شیخ هادی نجم آبادی و سید محمد طباطبائی از جمله هواداران مدارس به شیوهٔ جدید بودند. عالم برجسته مشروطه سید محمد طباطبائی و فرزند روحانی او میرزا سید محمد صادق طباطبائی، از طرفداران سرسخت تأسیس مدارس، حتی برای دختران بودند و مصرانه به بحث و مقابله با روحانیان مخالف می‌پرداختند. میرزا سید محمد طباطبائی، دربارهٔ تلاشهاش در این راه و بی‌اثر بودن آن چنین می‌گوید:

«افسوس که هشت سال است در پیشرفت ترقی این مملکت خجالات می‌نماییم. چنانچه نهایت جد و جهد و کوشش را در امر مدارس و مکاتب ملیه جهت تربیت نویاوه‌گان وطن نموده و با معاندین، طرف مباحثه و معارض واقع شده و آنها را تا یک اندازه مجاب و ساكت کرده؛ با این که رساله‌ها در رد مدارس و حرکت ایجاد و افتتاح مکاتب نوشته‌اند، از تشویق مکاتب و مدارس و ترویج جراید و رسانیل مفید و تقویت معارف و موجبات بیداری ملت غفلت و تسامح نکرده...»^۱

لازم به ذکر است که در آغاز تأسیس مدارس به سبک نوین در دوران مظفری، حتی با تأسیس مدارس پسرانه نیز مخالفت می‌شد. مهمترین دلیلی که روحانیون اقامه می‌کردند، این بود که مواد درسی این مدارس، کودکان را لامذهب بار خواهد آورد. آنان مخالفت خود را به جامعه نیز سرایت داده و بسیاری از مردم را بر این باور مصر ساخته بودند. عیسیٰ صدیق که در سال ۱۳۲۰ هـ. ق شاگرد مدرسهٔ کمالیه تهران بود، در کتاب یادگار عمر به مشکلاتی که در راه تحصیلش وجود داشت این گونه اشاره می‌کند:

«علت بیرون آمدن من از مدرسهٔ کمالیه این بود که مردم مقدس به تبعیت از روحانیون عصر، رفتن به مدارس جدید را جایز نمی‌شمردند و آنها را باعث

۱. نظام الاسلام کرمانی، همان کتاب، بخش اول، ص ۲۴۳.

سستی عقیده و ایمان می‌دانستند. به همین سبب کسانی که مؤسس و متصلی مدارس بسیار محدود آن زمان بودند، حقیقتاً فداکاری می‌کردند؛ زیرا بدون هیچ مانعی، با کمال آسانی آنها را متهمن به بی‌دینی کرده، مورد آزار قرار می‌دادند.^۱

اما مواد درسی این مدارس که بهانه به دست مخالفین می‌داد و آنها را خلاف شرع قلمداد می‌کردند چه بود؟ طی پنج سال دوره تحصیل در مدرسه کمالیه، مواد درسی دانش آموزان از این قرار بود: «کلام الله مجید با عمل تجوید، شربیات از کتاب بدایه، فارسی [گلستان سعدی، تاریخ معجم تأثیف فضل الله حسینی]، سیاق چهار عمل اصلی، خط نستعلیق، صرف عربی از قواعد الجلیه - جلد اول -، نحو عربی از قواعد الجلیه - جلد دوم -، منطق از حاشیه ملا عبدالله، کلام از باب حادی عشر، جغرافیای مقدماتی، حساب - یک دوره -، هندسه - دو مقاله -، تاریخ مختصر ایران، جبر و مقابله - یک درجه، فرانسه از کتاب فوائد الترجمان مخبر السلطنه هدایت و لکتور کورانت Lecture Courant و لکتور دلوکوسین Lecture delocation و دستور زبان فرانسه هیئت از کتاب مهندس الملک.^۲

با مروری بر کتاب سوانح عمر، که در باب زندگی میرزا حسن رشديه، اولین مؤسس مدارس به سبک نوین در ایران است، بی‌می‌بریم که وی تا چه اندازه در این راه سختی و آزار دید در آن دوره تنها الهام بی‌دینی به مؤسس یک مدرسه کافی بود تا او را از هستی ماقط کند و زندگی وی را برد بادهد. در چنین شرایطی بود که مقدسین و برخی از مردم، رشديه را چون یک کافر نجس العین می‌دانستند.^۳

با شروع زمزمه تأسیس مدارس دخترانه، مخالفتها نیز تشبد شد.

۱. عیسی صدیق، یادگار عمر، جلد اول، تهران، شرکت سهامی طبع کتاب، ۱۳۳۸، ص ۱۵-۱۲.

۲. همان کتاب، همانجا.

۳. ناظم‌الاسلام کرمانی، همان کتاب، بخش اول، ص ۴۳۱.

اصولاً از آنجا که تأسیس مدارس جدید نخست توسط میسیونهای خارجی مسیحی و یهودی آغاز شده بود و مطامع سیاسی و تبلیغ اعتقادات آنان را به همراه داشت کلّاً مورد تردید عموم مردم و روحانیون قرار گرفته بود چه ممکن بود که سایر مدارس جدید نیز روش همان مدارس را تعقیب کنند یا از فارغ التحصیلان و معلمان یا رجال غربیزده‌ای که روش تعلیمات فرنگی را می‌پسندیدند استفاده کنند لذا در مجموع نظر خوبی نسبت به مدارس جدید نبود به ویژه در مورد مدارس دخترانه نلقی عمومی این بود که مدارس جدید دختران را بی‌عفت بار می‌آورند.

مخالفان تأسیس مدارس دخترانه تنها به انتقادهای لفظی بسته نمی‌کردند، بلکه مخالفت خود را در عمل نیز به ظهور می‌رسانیدند. چنانکه در مورد مدرسه دخترانه‌ای که در سال ۱۳۲۴ ه. ق، به همت بی‌بی خانم تأسیس گردیده بود، چنین فتوا داده می‌شود: «تأسیس مدارس دختران، مخالف با شرع اسلام است.» سید علی شوستری در آستانه حضرت عبدالعظیم بست می‌نشیند و ضمن تکفیر نامه‌ای که صادر می‌کند، می‌نویسد:

«وای به حال مملکتی که در آن مدرسه دخترانه تأسیس شود.» این تکفیر نامه در آن زمان، دانه‌ای یک شاهی فروش رفت و حتی بازار سیاه نیز پیدا کردا کرد. مخالفین مدارس چنین اعتقاد داشتند که این مدارس را بیگانگان دایر می‌کنند تا بی‌عفتی را ترویج دهند.^۱ به گزارش ملک‌زاده، بعضی از مردمان نادان و جاہل، سر راه معلمان و دخترهایی را که می‌خواستند به مدرسه بروند می‌گرفتند و ضمن بی‌احترامی به آنان، آنها را بی‌عفت می‌خواندند.^۲

عدم امنیت اجتماعی زنان در عهد قاجار، از دیگر عواملی بود که باعث کنندی روال تأسیس مدارس دختران در ایران می‌شد. در مورد این معضل تنها به ذکر این نکته اکتفا می‌کنیم که عواملی چون بحرانهای سیاسی و اجتماعی،

۱. عبدالحسین ناهید، همان کتاب، ص ۱۹؛ مهدی ملک‌زاده، همان کتاب، ص ۵۹۹-۵۹۸.

۲. مهدی ملک‌زاده، همان کتاب، ص ۵۹۸-۵۹۹.

دخالت بیگانگان و ضعف دولت مرکزی، عدم امنیت اجتماعی را در داخل شهرها گسترش داد و همین مسأله بیش از پیش، زنان را از حضور در جامعه و به تبع آن آموزش محروم ساخت. آقا میرزا سید محمد صادق طباطبائی در این مورد چنین می‌گوید:

«چیزی که مانع ایجاد و احداث مکاتب دخترهاست، نبودن اداره نظمیه و نداشتن پلیس مرتب و مصادف شدن دخترها با اشرار در هنگام ذهاب و ایاب و ممانعت معاندین و تهیه کردن زنان معلمۀ بالاخلاق و ترتیبات صحیح و کتب و عدم امنیت و اجرای مجازات الواد [الواط] است ... با جوانان جاهل و اشخاص عزب و بی‌لجام چه کنیم؟ اگر یک نفر از اشرار با یکی از دخترها طرف شد و اسباب زحمت را فراهم آورد، کی ممانعت می‌کند و کی مجازات می‌دهد؟ استطاعت آن که در هر مدرسه فراش متعدد بیاوریم که نداریم، پس باید نخست اداره پلیس و نظمیه را مرتب کنند، سپس موجب تأسیس مدارس را فراهم نمایند که اقلّاً اگر هنگامی یک نفر خواست راههن دختری شود، پلیس فوراً او را دستگیر نماید و مجازات او در نظمیه بدهند و از احدي هم ملاحظه نمایند.^۱

با استناد بر دلایلی که به تشریح آن پرداختیم. می‌توان گفت که روی هم رفته در اوخر دوران قاجار، سوادآموزی و امر آموزش دختران-مانند ادوار قبلی- بر وجود مکتبخانه‌ها و تنها آموختن قرآن و شرعيات استوار بود. حال آنکه تصویبات و تصمیمات مجلس، احزاب و دولت، مبنی بر تعلیم اجباری آحاد ملت، کمتر به صورت جدی و عملی پیگیری می‌شد. خیابانی، روحانی آزادخواه و مشهور آذربایجان، در یکی از نطقه‌های خود در تبریز به تاریخ دوشنبه ۱۸ مرداد ۱۲۹۹ش، در زمینه تنگنای آموزش و پرورش به سبک جدید و ضرورت آن چنین می‌گوید:

«در ایران، مردان دانا کم داریم. مدارس کافی موجود نیست تا فرزندان

۱. نظام‌الاسلام کرمانی، همان کتاب، بخش اول، ص ۲۴۴ - ۲۴۳.

ملکت به طور صحیح تعلیم و تربیت بیینند ...^۱

ج- شعر سرایی و دیگر فعالیتهای هنری

عرضه هنر به مراتب تنگ‌تر از عرضه سوادآموزی در دوره قاجار کم رونق بود. تمایل به هنرهای سنتی از قبیل خوشنویسی، شعر و موسیقی، اغلب در محدوده خاندانهای اشرافی و رجال حکومتی و دربار قرار داشت و دختران این خانواده‌ها، هنرهای مذکور را از معلمان مخصوص و یا افراد هنرمند خانواده خویش فرامی‌گرفتند و هنر آنان به هیچ وجه قابل انعکاس در جامعه نبود. البته طبیعی است که از دختران طبقات فرودست و رعیت، با توجه به محدودیتهای اجتماعی و بحرانهای اقتصادی و مشکلات دیگر، نمی‌توان توقع چندانی در راه شکوفایی استعدادهای هنری داشت.

در لابلای صفحات تاریخ این عهد، شواهدی در باب تمایل زنان- به ویژه در دربار- به مسائل هنری وجود دارد. به طوری که بسیاری از زنان و دختران حرم‌سرای فتحعلی شاه، به هنرمندی شهره بودند. در حقیقت، مهبا بودن شرایط مناسب و امکانات کافی، در شکوفایی استعداد این زنان- بخصوص در زمینه شعر- سهمی اساسی داشت. تا جایی که آنها در این مورد آثاری را نیز از خود به جای نهادند. کتاب خیرات الحسان، در این باب اشاره‌های بسیار دارد. از جمله زبیده خانم دختر فتحعلی شاه، از شاعرهای بزرگ، با تخلص شعری جهان بود. ایيات ذیل نمونه‌ای از شعر این شاعره است:

گفتند خوش، در گوش دل، چون عاشقی دیوانه شو

گر وصل او خواهی زخود، بیگانه شو، بیگانه شو

در عشق او گر صادقی، باید بسوزی خویشتن

در شعله عشقش دلا پروانه شو، پروانه شو

اندر دل هر عارفی، زین می بود میخانه ما

خواهی دلا عارف شوی، میخانه شو، میخانه شو

در شب هجران گدازم همچو شمع
روز وصلت سرفرازم همچو شمع
در رهت ایستاده ام از روی شوق
تابیابی جان بیازم همچو شمع
از غمتم با آتش هجران همی
گه بسویم گه بسازم همچو شمع^۱
تاج الدوله سوگلی فتحعلی شاه نیز از جمله زنان سخنور حرم‌سرای وی

بود:

«تاج الدوله از برکت تربیت معتمدالدوله، میرزا عبدالوهاب نشاط در نویسنده‌گی مقامی حاصل کرده بود و عرایضی که به حضور خاقان می‌نوشت، مضامین بدیع و دقایق لطیف داشت. اما نتایج افکار و اشعار آبدار تاج الدوله بسیار است. به چند بیتی از آن اقتصار می‌رود. می‌گوید:

باد از سر کوی تو گذشتند نتواند

پیغام من دلشده را پس که رساند

تا کی به صبوری بفریبم دل خود را

دیگر دل بیچاره صبوری نتواند»^۲

علاوه بر شعر، برخی ادختران و زنان این حرم‌سرای در خط و ربط نیز شهره بودند. از جمله:

ضباء السلطنه دختر خاقان در تحریر و تقریر یگانه بود. دستخطهای خاقان مرحوم را او می‌نوشت. بخصوص نوشتگات محرمانه، به هر کس مرقوم

۱. محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، خبرات الحسان، جلد دوم، ص ۱۴-۱۱.

۲. محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، همان کتاب، جلد دوم، ص ۱۴۵-۱۴۴.

می شد، به خط ضیاء السلطنه بود. نسخ را خوش می نوشت. مصاحف و کتب ادعیه و زیارات متعدد نوشته است.^۱ و عصمت دختر خاقان خلد آشیان منصور فتحعلی شاه طاب ثراه، خط نسخ را به خوشی اساتید این فن نوشته و قرآن خط او نهایت مرغوب است.^۲

مادر ناصرالدین شاه نیز از جمله زنانی بود که در شعر و خط توانا بود: نثر او را نالی منتشر دانسته اند و این شعر از جمله آثار منظوم اوست:

از مرد و زن آنکه هوشمند است

اندر همه حال سربلند است

بی دانش اگر زن است اگر مرد

باشد به مثل خار بی درد^۳

زهرا سلطان خانم نیز یکی از زنان حرمای ناصرالدین شاه، زنی ادبیه بود که گاهی شعر می گفت و با طبع لطیف سرو کار داشت.^۴ افزون بر این، فروغ الدوله دختر ناصرالدین شاه و همسر ظهیرالدوله، زنی با ذوق، شاعر، خوش صحبت و بذله گو بود. فروغ الدوله ملقب به ملکه ایران، و تخلص شعری وی صفا بود. روی فقر و پاکبازی در گفته های او تجلی دارد. برای نمونه، اشعاری از وی در اینجا نقل می شود:

دل من گر زغم عشق تو بیمار نبود

با طبیبان جفا جوش سرو کار نبود

گر ندیدی رخ تو چشم من ای ماه تمام

تا سحر از غم هجران تو بیدار نبود

^۱ عضدالدوله، همان کتاب، ص ۲۷-۲۵

^۲ محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، همان کتاب، جلد دوم، ص ۱۸۴-۱۸۳

^۳ علی اکبر مشیر سیمی، زنان سخنور، نهران، کتب ایران، بی نا، جلد اول، ص ۱۶۷؛ پولانک، همان کتاب، ص ۱۶۴؛ بروگش، همان کتاب، ص ۲۰۱.

^۴ کت دو گویندو، همان کتاب، ص ۲۶۹

روز اول که دو چشمان تو مستم کردند
مزه‌ات صف شکن و سرکش و خونخوار نبود
گرنه ز اول نظر این سان دل و دین می‌دادم
این دل زار به پیش تو چنین خوار نبود
آن زمانی که دلم بردی و خونش کردی
هیچ کس غیر منت واقف اسرار نبود
یاد داری که من اندر طلبت می‌گشتم؟ ...
آن زمانی که تو را هیچ خریدار نبود
حیف و صدحیف که رسوای جهان گشتم
آخر آن شوخ ستمکار به من یار نبود

رفتی از چشم و دل اندر طلبت زار بماند
دیده از هجر گل روی تو خونبار بماند
خانه دل که همه نقش و نگارش ز تو بود
چون برفتی تو آن نقش به دیوار بماند
چشیم مستت که شفای دل بیماران است
دل ما در طلبش خسته و بیمار بماند
چشم حق بین که به روی تو خدارامی دید
همه شب خیره رویت شد و بیدار بماند
شور عشق تو که از خلق نهان داشتمش
داستانها شد و بر هر سر بازار بماند
آن «صفا» را که «صفی» افسر درویشی داد
شکرلله، به من آن شاه صفایار بماند^۱
«فخر الملوك» نیز یکی دیگر از دختران ناصرالدین شاه بود که در شعر و

شاعری استاد، و تخلص شاعری وی فخری بود.^۱

جدا از زنان درباری، زنان سخن سرای دیگری نیز در دوران قاجار نامور گشتند، از جمله رشحه کاشانی: «اسمش «بیگم» و دختر هاتف کاشانی و زوجه میرزا علی اکبر متخلص به نظیری است و پسری از او به وجود آمده موسوم به میرزا احمد، متخلص به «کشته». این زن سیده و صاحب طبع بود و بعضی از بنین و بنات خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه، طاب ثراه را مدح نمود. دیوانی دارد که تقریباً محتوی بر سه هزار شعر است. چند بیت ذیل نمونه طبع قادر اوست:

آن بنت گلچهره بسته از سنبل نقاب

یا به افسون کرد پنهان در دل بنت آفتاب

دل رفت و زو خون دیده مارا

پیداست به رخ از آن علامت

می طپد از شوق دل در سینه ام گوش که باز

تیر دلداری به دل از ابرو کمانی می رسد

به قصد صید تو چون رشحه دیدمش گفتم

کسی ندیده شکار مگس کند شهباز ...^۲

خطه آذربایجان نیز در زمان فتحعلی شاه، شاعره مشهوری به نام حیران خانم دنبلي را در خود پروراند که البته درباره انتساب این شاعره به یکی از شهرهای آذربایجان اختلاف نظر وجود دارد مؤلف کتاب تاریخ خوی، در این باره چنین می نگارد:

«حیران خانم چون از خاندان دنبلي است، به خوی اختصاص دارد؛ اگرچه زادگاه و محل نشو و نمایش در خوی نباشد. افراد خانواده حیران خانم پس از معاهده ترکمانچای و الحاق ماورای ارس به خاک روسیه، نخواستند در نخجوان

۱. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۶۶۶؛ همین نویسنده، خیرات الحسان، جلد سوم، ص ۲۲.

۲. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، خیرات الحسان، جلد اول، ص ۱۴۵ - ۱۴۴.

بمانند و به آذر بایجان آمدند. خلاصه حیران خانم عمری دراز یافت و قریب به هشتاد سال زندگی کرد و گویا تا زمان ناصرالدین شاه نیز زنده بود. این غزل از اوست:

بر محفل خود راه مده اهل هوس را
از دور شکر دور براند مگس را
گلزار که از روی گل ماه تو خالی است
خار است به من با تو کنم میل قفس را
صد وای به حال دل آن کس که نداند
از ناله مرغان چمن بانگ جرس را
فریاد که نادیده رخ بار خودم بست
آه دل برگشته به من راه نفس را
حیران به فدای تو بران مدعیان را
خوبیان نگذارند به محفل همه کس را^۱

حیران خانم دیوانی در حدود ۴۵۰۰ بیت، شامل اشعار فارسی و ترکی دارد که در سال ۱۳۲۴ خورشیدی در تبریز به چاپ رسیده.^۲ یکی از شاعرهای شیراز، سکنه بیگم نسابه، متخلص به عفت بود که در سال ۱۱۹۰ ه. ق متولد و در سال هزار و دویست و پنجاه و اندوفات بافت. اشعار ذیل نمونه اشعار اوست:

عفت فراغ بال از این بوستان مخواه
پبوسته جور خارکش و رنج با غبان
ترک پریچهره عشهه گری کرد ساز
ناخت سوی ملک دل هر طرف از خیل ناز
پیشه او خسروی شبوه ما بندگی

۱. مهدی آفاسی، تاریخ خوی، تهران، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۵۰، ص ۵۰۶.

۲. علی اکبر مشیر سلیمانی، همان کتاب، جلد اول، ص ۱۸۲-۱۷۹.

او همه ناز و غرور ما همه عجز و نیاز

عفت اگر طالبی، هستی جاوید را

بر قدم او گذار روی به خاک نیاز ...^۱

همچنین هنگامی که مؤلف فارس نامه ناصری از بزرگان علم و وادب
فارسی سخن می گوید، از شاعرهای لاری بانخلص صنعت (فوت
۱۲۶۴ هـ. ق) نام برده و اشعار زیر را از او ثبت می کند:

(جز سجده بنان نکند تا به روز حشر

زنار زلف، هر که بدید از قفای تو

گفتی سر تو در سر این کار می رود

ای خاک بر سری که نگردد فدای تو

بر لوح تربتیم ننویسند غیر از این

رفت و نرفت از سرمش آخر هوای تو ...^۲

در دوران ناصری و مظفری، تعداد شاعران و شاعرهای تدریج افزایش
می یابد. افضل الملک ضمن اقرار به این قضیه، بالحنی انتقادی از اشعار آنها یاد
می کند:

«در دوره ناصری و مظفری در ایران، از شاه و گدا و رجال و نسا و شهری و
روستایی، صدها هزار نفر می سرایند. اغلبی شاعر، اکثری متشارع و قلیلی
شاعر هستند و من اشعار اغلب این شعر را شنبده یا خودشان را دیده ام. بیشتر
از بیست نفر شاعر استاد قهار، قادر، ماهر، نکته سنج ندیده ام.^۳

علاوه بر اینها می توان از مادر نظام وفا، به عنوان یکی از شعرای دوره
ناصری نام برد. نام این زن فاضله منور بوده و خط زیبایی داشته و در شعر «حیا»

۱. میرزا حسن حسینی فسانی، تاریخ فارس نامه ناصری، بی‌جا، کتابخانه سنانی، بی‌نا، ص ۹۴-۹۵.

۲. همان کتاب، ص ۲۸۷.

۳. غلامحسین افضل الملک، همان کتاب، ص ۴۲۳.

تخلص می‌کرده است. تاریخ مرگ او را به سال ۱۳۱۰ هـ. ق ذکر کرده‌اند.^۱ فاطمه سلطان خانم، دختر حاج میرزا حسین، نواده قائم مقام فراهانی (متولد ۱۲۸۲ هـ. ق) نیز در ادبیات فارسی، عربی، تاریخ و سرودن اشعار فارسی دست توانایی داشت، به حدی که وی را همطراز با شاعر نامدار عرب خنساء دانسته‌اند.^۲ «دیوان این بانوی هنرمند در سال ۱۳۱۹ هـ. ق به خواهش شادروان احمدخان فاتح الملک به خط محمد اسماعیل، فرزند ملام محمد خوانساری، چاپ شده و دارای چکامه‌ها، چامه‌ها و چهارپاره‌ها و تضمینی از چامه شیخ اجل سعدی شیرازی می‌باشد، که بر روی هم به شش هزار بیت می‌رسد. چکامه‌ها بیشتر در ستایش پیشوایان دین، ناصرالدین شاه قاجار، عزت‌الدوله، فخرالدوله و مهدعلیاست.^۳» لازم به ذکر است که محور شعری زنان، اغلب در محدوده‌های مفاهیم غنایی، عرفانی و اخلاقی بود و اشعار آنان به ندرت اوضاع اجتماعی و سیاسی روزگار را منعکس می‌ساخت.

در زمینه خوشنویسی در بین عامه مردم، به زنی به نام فاطمه خانم برمی‌خوریم که در اوایل نیمه دوم قرن سیزدهم در شهر خوی مسکن داشت. «از خط او، یک جلد کتاب ادعیه و تعقیبات نماز باقی است که در تبریز، در سال ۱۲۶۷ با چاپ سنگی به طبع رسیده است.^۴

همچنین پرداختن زنان به موسیقی در دوران قاجار، در محدوده‌ای بسیار تنگ و تنها در خدمت درباریان و خاندانهای اشراف بود. در دربار شاهی، یا زنان درباری خود موسیقی فرامی‌گرفتند و بزمهاشان را کامل می‌ساختند و یا اینکه زنانی از توده مردم برای این کار تربیت و به کار گرفته می‌شدند. برای

۱. بحیی آرین پور، همان کتاب، جلد دوم، ص ۱۵۸.

۲. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، همان کتاب، جلد سوم، ص ۱۹۶-۱۹۷.

۳. علی اکبر مشیر سلیمانی، همان کتاب، جلد دوم، ص ۱۱۲.

۴. مهدی آفاسی، همان کتاب، ص ۵۲۴.

نمونه، دو تن از همسران فتحعلی شاه در موسیقی مهارت داشتند.^۱ دو دسته استاد مینا و استاد زهره نیز در خدمت دربار فتحعلی شاه بودند. استاد مینا شاگرد مهرب ارمی اصفهانی بود و استاد زهره شاگرد رستم یهودی شیرازی بود. هریک از این دو زن در عالم موسیقی بی نظیر بودند و شاه مقرری و مواجب و همه اسباب تعامل را جهت آنها مقرر کرده بود:

«تمام بازیگران، که بر حسب تعداد البته پنجاه بل مت加وز بودند، سپرده به این دو استاد و در حقیقت دو دسته بودند که تمام اسباب طرب از تار و سه تار و کمانچه و ستورزن و چینی زن و ضرب گیر و خواننده. و رقصان دو قسمت بودند. نصف آن دسته استاد مینا و نصف دیگر استاد زهره خواننده می شدند.^۲ شاه وردی خان دختر آقا محمد رضا موسیقیدان معروف آن دوران، که با شاگردی پدر خود، در فن موسیقی استاد شده بود، در دستگاه تاج الدوله یکی از همسران فتحعلی شاه مشغول به خدمت بود.^۳

زنان در حرمسرای ناصری، این امکان را داشتند که از شاگردی بهترین اساتید موسیقی بهره مند شوند. از جمله در زمینه نواختن پیانو، محمد صادق خان استاد برجسته ستور، که در اوآخر ملقب به سرور الملک شد و پیانو رانیز خوش می نواخت، معلم آنها بود. و این در حالی بود که در تهران، تنها پنج یا شش پیانو بیش نبود و کمتر کسی قادر به نواختن آن بود.^۴ جز زنان درباری؛ ناصرالدین شاه دستور داده بود که ده دوشیزه، تحت نظرات عمله طرب، به آموختن ساز و آواز و رقص پردازند.^۵ سلطان خانم در اندرون ناصرالدین شاه

۱. عضدالدوله، همان کتاب، ص ۳۰۸.

۲. همان کتاب، ص ۲۸.

۳. همان کتاب، ص ۲۰.

۴. دوستعلی خان معبر الممالک، یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، ص ۲۱.

۵. همان کتاب، همانجا.

نوازنده تار و سه تار بود.^۱

در بین طبقات بالا، در کنار خواندن و نوشتن و تعلیم زبان فرانسه، فراگیری موسیقی نیز جزء برنامه‌های آموزش فرزندان آنها بود. البته تمام این تعالیم در منزل صورت می‌گرفت.^۲ در دوره مظفری نیز، پرداختن به موسیقی در بین عامه مردم، تنها برای امرار معاش و محدود به همان دسته‌های مطرب می‌گردید. مشهورترین دسته‌های مطرب زنانه در این دوره، دسته زنانه «منورو گلبن» بود که تشکیلات آنها متشکل از چند نوازنده تار و کمانچه و سنتور و ضرب و یک خواننده و یکی دو رقص بود.^۳

زنان دربار و یا خاندانهای اشراف آن روزگار، گاه در نقاشی نیز ذوقی از خود نشان می‌دادند. از جمله مادر ناصرالدین شاه^۴ و یا فخرالدوله دختر وی^۵ در این مورد تبحر داشتند. دختران نظم الدوله^۶، از بهترین شاگردان کمال الملک غفاری، نقاش مشهور و معاصر بودند^۷ که کارهای مینیاتورسازی آنان در پاریس، گوی سبقت را از همگنان ربوده بود.^۸ دختران ظهیرالدوله، نواده‌های ناصرالدین شاه نیز در نقاشیهای آب و رنگ مهارت خاصی داشتند.^۹ پس از نهضت مشروطه، ادبیات و شعر سرایی مضامین تازه‌ای را پذیرا

۱. روح الله خالقی، سرگذشت موسیقی ایران، جلد اول، ص ۱۰۶.

۲. رابرت گرانت واتسن، همان کتاب، ص ۲۰؛ گرتروبل، همان کتاب، ص ۶۴.

۳. روح الله خالقی، همان کتاب، ج ۱، ص ۴۷۱-۴۷۰.

۴. علی اکبر مشیر سلیمانی، همان کتاب، جلد اول، ص ۱۶۷؛ بولاک، همان کتاب، ص ۱۶۴.

۵. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، همان کتاب، جلد سوم، ص ۲۲.

۶. رئیس نظمیه تهران پس از قتل امیرکیر.

۷. مهدی ممنون الدوّله، خاطرات ممتحن الدوّله، به کوشش حسینقلی خان شفاقی تهران، فردوسی، فرهنگ، بی‌تا، ص ۳۳۸-۳۳۷.

۸. خاطرات و استناد ظهیرالدوله، ص ۵۹.

۹. همان کتاب، ص ۶۹.

گردید. محتوای شعر از محدوده اشعار غنایی، عرفانی مدح و ستایش وغیره فراتر رفت و شعرا، انتقاد از اوضاع سیاسی و اجتماعی را نیز رسالت خود قرار دادند. در این میان شاعرهای زن نیز نقش به سزایی داشتند. در مسأله تشکیل بانک ملی که مهمترین قضیه برای مجلس نویا و مردمی، جهت جلوگیری از استقراض خارجی بود، زنان پابه پای دیگر اقتدار مردم، تا آنجا که استطاعت مالی داشتند، در این کار سهیم شدند و در این راه، زینت آلات طلای خود را نیز اهدا کردند. اما بنا به علل و عوامل داخلی و خارجی چندی [که از محدوده این بحث خارج است] فداکاریهای مردم به نتیجه نرسید و بانک نأسیس نشد. نیم تاج یکی از شاعرهای آن زمان، اعتراض خود را به این مسأله در قالب شعری چنین بیان می دارد:

«برانیان که فرکیان آرزو کنند

باید نخست کاوه خود جستجو کنند

مردی بزرگ باید و عزمی بزرگتر

نا حل مشکلات به نیروی او کنند

آزادیت به دسته شمشیر بسته است

مردان مرد تکبیه خود را بدو کنند

زنها! رشت زلف پریشان کشیده صف

تشریح عیبهای شما موبه مو کنند

دوشیزگان شهر ارومی گشاده رو

در بوزه ها به بربزن و بازار و کو کنند

بس خواهران به خطه سلماس بین که چون

خون برادران همه سرخاب رو کنند

اندر طبیعت است که باید شود ذلبل

هر ملتی که راحتی و عیش خو کنند

نوح دیگر بباید و طوفان دیگری

تالکه‌های ننگ شما شستشو کنند^۱

دولت روسیه تزاری در زمان سلطنت احمدشاه، در اعتراض به اصطلاحات مورگان شوستر آمریکابی در امور مالیه ایران که در تضاد با منافع آنان بود، دو اولتیماتوم به دولت ایران می‌دهد. در اولتیماتوم دوم که در هفتم ذی الحجه ۱۳۲۹ ه. ق به دولت ایران ابلاغ می‌گردد، روسها سه تقاضا از دولت ایران می‌کنند:

- ۱- مستر شوستر و مستر لکوفر از کارهای ایران برکنار باشند.
- ۲- دولت ایران پس از آن، کسی را از بیگانگان برای کارهای خود، بدون اطلاع دو دولت دعوت نکند.
- ۳- دولت ایران تعهد کند که هزینه‌های لشکرکشی روسیه به رشت و بندر انزلی را بپردازد.

روسها همچنین تهدید می‌کنند که در صورت عدم اجرای موارد مذکور پایتخت را اشغال خواهند کرد. در پی این قضیه، مردم با قبول درخواست دولت روسیه از سوی مجلس و دولت مخالفت کردند و در این بین، زنان نیز در مقابل مجلس به برپایی تظاهرات گسترد و سخنرانیهای متعدد پرداختند و خواستار رد اولتیماتوم شدند. در یکی از این تظاهرات، دانش آموزی به نام زینت امین، اشعار زیر را برای حاضران خواند:

«ای پسران پدر ناخلف

مرگ به از زندگی بی شرف

زندگی آن است که باشد به نام

ورنه بود زندگی آنسان حرام

آه که اندر تنستان درد نیست

غیرت مردانگی و مرد نیست

تن که در او رگ نبود خاک به

۱. مهدی قلی خان هدایت، گزارش ایران، ص ۱۸۸.

خاک از این هیکل ناپاک به
 آنکه در او غیرت و ناموس هست
 کی به دلش و حشمت از روس هست
 موقع جانبازی و مردانگیست

ترس زبی حسی و دیوانگیست ...^۱
 همچنین در اوآخر دوران قاجار و در واقع دوران انتقال قدرت از قاجریه به
 پهلوی، از شاعره‌ای خبر می‌یابیم که مشوق میرزاده عشقی^۲ در سروده‌های
 انقلابی وی بود. نام این شاعره بانو مهر تاج رخshan بود.^۳

مجله جمعیت نسوان وطن خواه ایران نیز که اولین شماره آن در سال
 ۱۳۰۲ هـ. ق انتشار یافت، به درج مقالات و اشعاری از زنان و مردان در باب
 مسائل مختلف اجتماعی همت گماشت. از جمله در شماره ۳ این مجله، شعر
 ذیل در زمینه بیداری زنان درج شده بود:

«زنان ما همه دریند جهل گشته اسیر
 زعلم دور و به جهل آشنا و جمله حقیر
 تمام بی خبرند از حقوق حقه خویش
 به قید مردان چونان که زر خرید و اجیر
 زبس که فارغ لاقید و جاهملنده جبون
 زحق خود همه محروم از صغير و كبير
 بس است زينت ظاهر بس است خودسازی
 به چند دربي رويان و محملنده حرير
 به چند بهر خريد مطاع ملت غير

۱. عبدالحسین ناهید، همان کتاب، ص ۹۸.

۲. میرزاده عشقی از شعرای انقلابی و میهن پرست اوآخر دوران قاجار بود. تولد وی در سال ۱۳۱۲ هـ. ق. (۱۲۷۲ خورشیدی) بود و در سال ۱۳۴۲ هـ. ق. (۱۳۰۳ خورشیدی) مقتول گردید.

۳. محمدرضا عشقی، کلیات مصور میرزاده عشقی، ص ۳۷۵.

زنید بر دل و قلب وطن هزاران تیر
مگرنه در همه عالم زنان با همت
زین علم به مردان شدند غفور و نظیر
به یک دیار زن آمد و کیل ملت خویش

چنانکه آن دیگری در دیار خویش وزیر ...^۱
در زمینه تئاتر، اولین سالن نمایش در ایران، در دوران ناصری ایجاد گردید
که محل آن در دارالفنون تهران بود. در ابتدا با این مسأله نیز، مانند تأسیس
مدارس جدید مخالفت شد:

«تا پایان دوره حکومت ناصری و اوایل سلطنت مظفرالدین شاه، تنها نوع
نمایشهایی که در ایران اجرا می گردید، نمایهای تقلید و تعزیه بود و فقط برای
مدت بسیار کوتاهی، چندتایی نمایش فرنگی [بیشتر مولیر] در تالار نمایشی
مدرسه دارالفنون، به همت میرزا علی خان نقاش باشی و با حمایت ناصرالدین
شاه به نمایش درآمد که آن هم بزودی به سبب مخالفت رجال درباری و قشریون
به تعطیل دائمی کشیده شد.^۲

بنابراین، نمایشها تا مدت‌ها محدود به تقلید و تعزیه بود.

در نمایشهای تعزیه، مردان در نقش زنان بازی می کردند، و به این صورت
در نمایش تعزیه ظاهر می گشتد که لباسی مانند زنان عرب، با پارچه مشکی،
مانند عبا می پوشیدند که تمام بدن آنها- بجز چشمها و ابروها- را
دربر می گرفت، به طوری که تماشاگران تنها از طریق پاها می توانستند جنسیت
آنان را تشخیص دهند. و در رعایت این مسأله، حتی نقش دختران خردسال را
هم پسران کم سن و سال ایفا می کردند.^۳

«جمشید ملک پور» ارتباط زنان ایرانی با هنر نمایش را در اواخر دوران

۱. مجله جمعیت نسوان وطن خواه ایران، شماره ۳، سال اول ۱۳۰۳ هـ. ش، ص ۲۷ - ۲۶.

۲. جمشید ملک پور، همان کتاب، جلد دوم، ص ۲۷.

۳. حسن اعظم قدسی، همان کتاب، ص ۱۶؛ کارلاسنا، همان کتاب، ص ۱۷۷.

مظفری می‌داند. یعنی زمانی که ناج ماه آفاق الدوله به ترجمه نمایشنامه نادرشاه می‌پردازد. این اثر به دلیل آنکه نخستین کوشش زن ایرانی برای ارتباط با هنر نمایش است، علی‌رغم نواقصی که در ترجمه داراست، دارای ارزش بسیاری است.^۱

پس از پایان دوره استبداد صغیر، هنر تئاتر به تدریج در میان مردم جا افتاد و در واقع نیاز زمانه، این هنر را در جامعه پذیرا ساخت و از آن زمان به بعد، تئاتر رسالت خاصی را بر دوش گرفت. هنر تئاتر آنچنان مورد توجه روشنفکران قرار گرفت که پس از روزنامه نویسی، می‌توان آن را مشغله دوم آنان دانست. نمایشهای که در دوره مشروطیت در تهران و شهرستانهای نظری تبریز و رشت اجرا می‌شد، از نوع نمایش‌های انتقادی- اجتماعی و اخلاقی بود که در [ادامه] روند همان نهضت انتقادی مشروطه پاگرفت.^۲ لیکن زنان هنوز از صحنه‌های نمایش بسیار دور بودند و در این هنر نویسا، مردان همچنان نقش زنان را به عهده داشتند. مردانی که برای ایفای نقش زنان انتخاب می‌شدند، حتی الامکان می‌بابستی از مشخصات خاصی چون نازکی صدا و صورتی خوش برخوردار بوده باشند.^۳

با گذشت زمان، پای زنان نیز به صحنه‌های نمایش باز شد و برای اولین بار، در زمان سلطنت احمدشاه، زنان ارمنی بازیگری در تئاتر را آغاز کردند. آنها نه تنها در مجامع خصوصی خود و یا دربار، بلکه برای عموم نیز نمایشنامه‌هایی اجرا کردند:

«بکی از این نمایشها فاجعه با راه خونی نوشته گریگوریقکیان بود که در تاریخ یکشنبه پنجم ماه رجب سال ۱۳۲۹ قمری در پارک مسعودیه- خانه ظل السلطان- به همراه نمایش دیگری به نام در محکمه وکیل، کمدی در یک

۱. جمشید ملک پور، همان کتاب، جلد دوم، ص ۱۰۳.

۲. همان کتاب، ص ۲۸-۲۷.

۳. همان کتاب، ص ۶۸.

پرده به ترجمة هاراطون گالوستیان به نمایش گذاشته شد. هر دو نمایش به زبان ارمنی بود و متن فارسی آنها برای اطلاع تماشاگران به چاپ رسیده بود. بازیگران زن و مرد ارمنی در اطاق موزه، در حضور احمدشاه و ولی‌عهد، نمایش‌هایی را به زبان ارمنی اجرا کردند و همان نمایش‌ها را نیز در مدرسه ارامنه حسن آباد برای عموم نکرار کردند. ارامنه چندین نمایشنامه نویس، بازیگر و کارگردان خوب تحويل هنر نمایش ایران دادند و از پیشگامان این هنر در ایران محسوب می‌شدند.^۱

با گذشت زمان، به تدریج گروههای نمایشی در تهران تشکیل می‌شوند. از جمله در سال ۱۳۳۴ ه. ق. اولین شرکت نمایشی ایران به نام کمدی ایران تأسیس می‌گردد. در این شرکت برای نخستین بار زنان ارمنی، ترک و یهودی موفق می‌شوند تا به جای مردان، خود، نقش خوش را ایفا کنند. زنانی چون سارا خاتون، شکوفه و ملوک حسینی در صحنه‌های نمایشی کمدی ایران درخشیدند. این شرکت، ماهی دوبار در سالن گراند هتل نمایش می‌داد.^۲

در اواخر دوره مشروطیت، جمعیت خیریه خواتین ایرانی که قصد داشت بانی اجرای نمایش‌های شود و منافعش را صرف انجمن خیریه کند، با مخالفت روبرو شد و فعالیت نمایشی آن، در همان نخستین گام متوقف گردید. زیرا مخالفان عقیده داشتند که زنان مجاز نیستند در نمایش‌هایی که مردان می‌دهند، به عنوان بازیگر یا تماشاگر شرکت داشته باشند.^۳



۱. همان کتاب، ۴۸-۴۹.

۲. ابوالقاسم جتی عطایی، بنیاد نمایش ایران، تهران، ابن سنا، ۱۳۳۳، ص ۶۵-۶۳.

۳. جمشید ملک پور، همان کتاب، ص ۵۵-۵۳.

فصل پنجم:

زنان و حرکتهای سیاسی، مذهبی

الف - امتیاز رژی

در سال ۱۲۶۹ هـ. ش (۱۳۰۹ هـ. ق) ناصرالدین شاه و درباریان وقت، امتیاز دخانیات در تمام مملکت را با مأذور تالبوبت واگذار گردید. در ازای این تعهدات سنگین، شرکت مذکور نیز متعهد می‌گردد تا ضمن پرداخت ۱۵ هزار لیره، سالانه یک چهارم سود خود را به ایران پردازد.

در پی عقد این معاهده، انگیزه‌های متفاوتی، قشرهای مختلف مردم را [به رهبری روحانیت] بر ضد این امتیاز برمی‌انگیزد و طی آن، اولین حرکت مردمی و مذهبی بر ضد سیاستهای خائنانه و دربار ناصری مجال ظهر رعیتی می‌یابد. حاج میرزا حسن شیرازی از سامرا، فتوایی مبنی بر حرام بودن استعمال توتون و تباکو تا هنگام برقراری امتیاز مذکور صادر می‌کند و در ایران، علمای بزرگی چون میرزای آشتیانی، شور مبارزه را در مردم قوت می‌بخشند. تا اینکه سرانجام، با تشدید اعتراضات مردم و علمای وقت، شاه در تاریخ ۱۶ جمادی الاولی ۱۳۰۹ هـ. ق، ناچار به لغو امتیاز می‌شود.

زنان نیز از آغاز تا پایان این مبارزه، فعالانه در صحنه‌های مختلف حضور داشتند. به گونه‌ای که وقتی خبر می‌رسد شاه به میرزای آشتیانی اتمام حجت

کرده است که یا باید در ملاء عام قلیان بکشد و یا از ایران خارج شود و به عتبات برود، زنان پیش‌پیش مردان به اعتراض علیه حکومت می‌پردازند. انبوه زنان در سنگلچ- محل استقرار میرزا آشتیانی- جمع می‌شوند و ضمن اعلام حمایت از استمرار مبارزه، بدون حمایتی از سوی مردان، اقدام به بستن بازار می‌کنند. آنان در این کار آنجنان دقت و وسوسی به خرج می‌دهند که بنابراین گفته‌ای، «هر دکان را گشوده دیدند، خواهی نخواهی بستند. تا به جایی که در تمامی بازار شهر به این عظمت، یک باب دکان دیگر گشوده نماند.^۱

پس از این اقدام کارساز، که به مثابه فلوج ساختن حیات اقتصادی پایتخت بود، زنان برای به حرکت درآوردن مردان «تمام سرها را از روی چادرها لعن گرفته و فرباد و فغان کنان را به ارک دولتی رفتند.^۲ این اقدام زنان نتیجه خود را می‌دهد و مردان به دنبال آنان، «والسلاماً گویان» و با حالت گریه و زاری به سمت ارک دولتی، که مقر شاه و رجال دولت بود به راه می‌افتدند. زنان آشکارا و بی محابا به هتاکی و توهین به شاه پرداختند. کامران میرزا برای تسکین غائله و برگرداندن زنان، به جمعیت خشمگین نزدیک می‌شود، اما: «جمعیت زنان که تشه و مشتاق مخاطب حاضری می‌بودند، حضور مدعی را غنیمت شمرده، یک باره پرده حبا از خود برگرفته و به تفصیلی که هرگز نتوان شرح آورد، هیچ گونه ناسرزایی به تصور هیچ یکشان خطور نکرد، مگر اینکه حضور آبه صدای بلند، صاف و صریح گفته.^۳

همچنین هنگامی که زین العابدین- امام جمعه وابسته به دربار- در مسجد شاه، سعی در لوث نمودن حکم تحریم تباکو داشت، زنان ... «بکدفعه آغاز فرباد و فغان کرده و یکجا نیز، به تفصیلی که شرح دادنی نیست، قیامت کردند. تا خواستند و توانستند از گفتار و فحش و ناسزا درباره مخاطب حاضر نیز

۱. شیخ حسن کربلایی، فرادار رزی، ۱۸۹۰ م، تهران، مبارزان، ۱۳۶۱ چاپ دوم، ۱۳۶۱، ص ۱۱۰.

۲. شیخ حسن کربلایی، همان کتاب، ص ۱۱۳.

فروگذاری نداشتند.^۱

سپس خشم زنان با گریه و ناله درهم می‌آمیزد و برای به هیجان درآوردن مردان در قبال موضع‌گیری امام جمعه، فریاد می‌زنند که: «اگر امروز مردان ما مانند زنان باید در خانه بنشینند، ما زنان جامه مردان پوشیده، به میدان برای استرداد حق از دست رفته خود جانبازی خواهیم نمود.^۲» واکنش زنان به همین جا ختم نشد و واعظ خود فروخته را با زور از منبر به زیر آوردند.^۳

زنان حرم شاهی نیز، پابه‌پای مردم در تحریم تباکو شرکت می‌جویند و حکم میرزا شیرازی، اندرون شاهی را نیز، به عدم استعمال توتون و تباکو وامی دارد. به گزارش اعتمادالسلطنه، در یکی از روزها، ناصرالدین شاه به یکی از زنان اندرون دستور می‌دهد تا قلبانی را برایش آماده کند. زن با تعجب می‌گوید: «مگر نشنیده‌اید که کشیدن قلبان حرام است؟» شاه متغیر شده می‌گوید: «چه کسی قلبان را حرام کرده؟ اینها چه حرفی است؟» یکی از خانمهای عرض می‌کند: «همان کسی که ماها را به شما حلال کرده، همان کس قلبان را تا در اداره خارج مذهب است به ما حرام کرده است.^۴

مشارکت زنان در اعتراض به امتیاز تباکو، تنها به زنان تهران محدود نمی‌شد. در شهرهای دیگر نیز، زنان به صورت جدی، تنفر و انزواج خویش را از عقد چنین قراردادی اعلام داشتند. در تبریز، زنان به رهبری زنی به نام زینب و در اعتراض به قرارداد، دوشادوش مردان به پامی خیزند. همچنین بازار این شهر به علامت اعتراض بسته می‌شود و متجاوز از بیست هزار نفر مسلح به شاه تلگراف می‌کنند که به هیچ وجه زیر بار این قرارداد نخواهد رفت. پس از چند

۱. همان کتاب، ص ۱۱۳.

۲. حسن اعظم قدسی، همان کتاب، ص ۴۵-۴۶.

۳. شیخ حسن کربلاعی، همان کتاب، ص ۱۱۳.

۴. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۷۸۱؛ همچنین نظام‌الاسلام کرمانی، همان کتاب، بخش اول، ص ۲۱-۲۲.

روز که از بسته شدن بازار می‌گزرد، مأموران دولتی به زور ارعاب و تهدید و وعده و وعید، بازاریان را مجبور به باز کردن مغازه‌های خود می‌کنند. لیکن چند ساعتی از بازشدن بازار نگذشته بود که دسته‌ای از زنان به زور اسلحه بازار را می‌بندند و به سرعت صحنه را ترک می‌کنند. رهبری همه این اقدامات بر عهده زنیب بوده است.^۱

در شهر شیراز نیز زنان از معارضه با واگذاری امتیاز بازنماندند و در کنار مردان به اعتراض پرداختند. با خطابه‌های تحریم آمیز سید علی اکبر فال اسیری، حکمران شیراز، وی را پنهانی دستگیر و تبعید می‌کند؛ اما به دنبال این قضیه، قریب سه- چهار هزار نفر زن و مرد، به عنوان اعتراض در شاه چراغ جمع می‌شوند و تعدادی از معارضین اقدام به بستن بازار می‌نمایند. سپس مأموران حکومتی برای نظارت بر اوضاع، با اسلحه در شهر به گشت زنی می‌پردازند.^۲ زنان ایلاتی نیز، در کنار مردان به اعتراض پرداختند و همه روزه، تلگرافات تهدیدآمیزی در رابطه با فسخ این قرارداد به تهران مخابره می‌کردند.^۳

شواهد ارائه شده، به خوبی نقش هماهنگ زنان را با مردان علیه امتیاز رژی، و حتی پیشتر از بودن آنان را در این امر نشان می‌دهد. دریاره اینکه زنان به چه دلیل، بدون تعرض قابل توجهی از سوی مأموران دولتی، به فحاشی شاه و یا به پایین کشیدن امام جمعه درباری از منبر می‌پرداختند، باید گفت که به دلیل ذهنیت رایج اجتماعی در آن دوره، مأموران دولتی به واسطه نامحرم دانستن زنان، حتی المقدور از هجوم به آنان خودداری می‌کردند. از سویی، چون زنان در عرف اجتماعی موجودات ضعیفی به حساب می‌آمدند، مأموران دولتی دون شأن خود می‌دانستند که با آنها گلاویز شوند. و انگهی تعرض به زنان، که حفظ

۱. کریم طاهرزاده بهزاد، *قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران*، تهران، اقبال، چاپ دوم ۱۳۶۳ هـ. ش، ص ۸۴.

۲. *وقایع اتفاقیه*، ص ۳۷۸.

۳. حسن اعظم قدسی، *همان کتاب*، ص ۴۴.

حرمت و عفافشان مورد نظر همه بود، می‌توانست باعث تحریک و خشم مردان شود؛ تا حدی که به صورت جدی، بنیان حکومت ناصری را تهدید کند. اگر نیروهای دولتی به زنان حمله می‌بردند، این ننگ همواره بر آنان باقی می‌ماند که به ضعیفه‌ها هجوم آورده‌اند. همین دلایل سبب می‌شد که زنان نه تنها در این اعتراض، بلکه در اعتراضات بعدی دوران قاجار هم پیشقدم باشند و با آزادی بیشتری عمل کنند. تا آنجا که شوستر در این باره چنین می‌نویسد:

«در طهران معروف بود که هر وقت زنانها برخلاف کابینه با دولت، بلو او شورش می‌کنند، حالت کابینه بسیار خطرناک و سخت خواهد شد.^۱» نیز دلیل

شرکت فعال زنان در اعتراضها را این گونه ذکر می‌کند:

«زنان ایرانی که چادر به سر می‌کنند، او لاً شناخته نمی‌شوند. بنابراین بی محابا می‌توانند جار و جنجال راه بیندازند و در ثانی زدن آنها قانوناً ممنوع و به علاوه گناه شمرده می‌شوند. بنابراین در تمام دمونستراسیونها جسورتر از مردانند و نقش اساسی به عهده آنهاست.^۲»

بسیاری از مردم، تا پیش از صدور فتوای میرزا شیرازی از موضع گیری خودداری کرده بودند، و چه بسا که از مفاد و پیامدهای این امتیاز به خوبی آگاه نبودند. با بررسی منابع موجود، به وضوح می‌توان دریافت که هیجانهای مردم، بیشتر بر اساس عواطف مذهبی استوار بوده است. در واقع، استدلال زنان در هنگام اعتراض به تبعید میرزا آشتیانی گویای این مطلب است:

«ای خدا می‌خواهند دین ما را ببرند و علمای ما را بیرون کنند تا فردا عقد ما را فرنگیان بینندند. اموات ما را فرنگیان دفن و کفن کنند. بر جنازه ما فرنگیان نماز گذارند.^۳

۱. مورگان شوستر، اختناق ایران، ترجمه ابوالحسن شوستری، تهران، صفیعلیشاه، چاپ دوم شهریور ۱۳۵۱، ص ۲۳۹.

۲. کاساکوفسکی، همان کتاب، ص ۲۲.

۳. شیخ حسن کربلائی، همان کتاب، ص ۱۱۳.

منگامی که امام جمعه درباری تهران سعی می‌کرد تا به مردم بفهماند که اعتراض به قرارداد تنبکو، صرفاً مخالفت با یکی از تصمیم‌گیریهای شاه می‌باشد و نباید آن را یک جهاد دینی دانست، زنان فریاد برآوردند که: «این چه فرمایشی است که می‌فرمایید؟ ما نه با پادشاه طرفیم و نه کس دیگر. ما اجرای حکم خدا را خواهانیم.»^۱

ب- مسئله نان

بحرانها و مشکلات اقتصادی در دوران قاجار، همواره عرصه را بر مردم تنگ می‌کرد. گرانی نان، از جمله مهمترین و حیاتی ترین مشکل اقتصادی مردم در این دوره بود. منابع تاریخی قاجار، به ویژه از دوران ناصری تا اواخر حکومت این سلسله، مملو از اعتراض مردم به کمبود و گرانی نان است.

در حقیقت کمبود نان، بازنابهای مصیبت آوری در جامعه داشت. در قحطی عظیم سال ۱۲۷۷ هـ. ق، مردم پایتخت از بی نانی سخت در مضیقه بودند. دکانهای نانوایی شلوغ بود و به خاطر وجود راههای بد، غله به شهر نمی‌رسید. گرسنگی به زنان فشار آورده به حدی که به هر کس در کوی و بروز می‌رسیدند، یاری می‌جستند. علاء‌الملک در سفرنامه بلوجستان، شرح مختصر امارقت انگیزی از گرسنگی مردم بم ارائه می‌دهد که زنها از پشت بامها فریاد می‌کردند «شاهزاده از گرسنگی مردیم، به مان نان بده»^۲.

بروگش نیز در کتاب خود، اخبار دردنگی را از آثار سوء کمبود نان نقل می‌کند که مردم گرسنه پایتخت، با رنگهای پریده، ضعیف و ناتوان در کوچه و خیابان به دنبال نان می‌دویلند و از عابران تقاضای کمک و حتی یک لقمه نان می‌کردند و از اروپاییها و خارجیانی که از کنار آنها می‌گذشتند، پول و صدقه

۱. حسن اعظم قدسی، همان کتاب، ص ۴۶-۴۷.

۲. فریدون آدبیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهalar، ص ۷۹-۷۷.

۳. علاء‌الملک، همان کتاب، ص ۲۸.

می خواستند و از آنها تقاضا می کردند که گرسنگی و بدبختی مردم را به اطلاع شاه برسانند. گرسنگی به قدری بیداد می کرد که مردم از فرط ضعف و ناتوانی بر زمین می غلتیدند و بیهوش می شدند و عده ای نیز در کنار معابر عمومی جان می دادند. بروگش می افزاید «مناظر دلخراشی از این قبیل را که در تهران دیده ام، هرگز نمی توانم فراموش کنم.^۱

قطیعی و خشکسالی، آزمندی و طماعی دولتمردان و متمولان، مهمترین عامل کمبود نان بود. زیرا آنها در فصل خرمن، غلات را به قیمت نازلی از رستاییان خریداری و در انبارها احتکار می کردند تا در فصل زمستان، با اتمام ذخایر آرد مردم، آن را به بهای گزاف به فروش برسانند. با این اقدام بیشتر اوقات، ضمن تشکیل صفحهای طویل در جلو نانواییها، نان، همواره به سختی و به قیمت گران به دست مردم می رسید. مطامع سیاسی و اختلاف رجال وقت با یکدیگر نیز، در احتکار آرد مورد نیاز نانواییها و ایجاد کمبود نان نقش اساسی داشت. در دوره سلطنت محمدعلی شاه، او و همدستان مستبدش، جهت بلدنام ساختن مشروطه به مسأله کمبود نان و احتکار گندم دامن می زند. از اینرو می توان گفت کمبود نان، بیش از پیش ناشی از مطامع سیاسی بوده است.

اندک نانی را که مردم در دوره های قحطی و کمبود فراهم می کردند، دارایی کیفیتی بسیار پایین بود. سرپرسی سایکس می نویسد که در بیرون شهر یزد، مردم ضمن گله و شکایت از احتکار گندم توسط محتکران، به منظور بالا بردن قیمت آن، قطعه نانی به او نشان دادند که از سبوس و ارزن تهیه شده بود و می گفتند که ناچارند این نان نامرغوب را با یونجه برای سدجوی مصرف کنند.² به گزارشی، در اوایل ماه محرم و صفر ۱۳۲۱ هـ.ق، نانوایانانها را پاشتری پخت می کردند. یعنی: «سوای آرد گندم، همه چیز دارد و قوت آن را

۱. هیزیش بروگش، همان کتاب، ص ۵۹۹.

۲. سرپرسی یایکس، هشت سال در ایران، ج ۲، ص ۱۹۸-۱۹۷.

ندارد که سنگ گ پیزند.^۱

علاوه بر کیفیت پایین نان، کم فروشی نیز از عادتهای رایج خبازان بود. نانوایان تهران پس از آنکه به زور تهدید ناصرالدین شاه، پذیرفته بودند که نان را به قیمت تعیین شده، یعنی منی ۱۶ شاهی، بفروشند، به طبع نانهای سبکتری می‌پرداختند و بی‌آنکه مردم بدانند، به جای یک من، سه چارک نان به مردم می‌فروختند و ۱۶ شاهی دریافت می‌کردند.^۲

زنان اغلب در اعتراض به وضع بحرانی نان پیشقدم بودند و به طرق مختلف به ابزار نارضایتی می‌پرداختند. اعتمادالسلطنه در کتاب خاطرات خود، اطلاعاتی در باب آنان از گرانی نان و دیگر ارزاق عمومی به دست می‌دهد: [یکشنبه ۶ شعبان ۱۳۰۹ هـ. ق] «عصر، شاه [ناصرالدین شاه] به خانه امام جمعه رفت و بودند. می‌گویند زنها باز از گرانی شکایت کرده بودند.^۳ و یا:

[دوشنبه ۱۵ شعبان ۱۳۱۲] «از قراری که شنیدم، زنها در حضرت عبدالعظیم از گرانی نان و گوشت شکایت کرده‌اند.^۴ زنان برای بیدار ساختن و جدان دولتمردان، حتی بست می‌نشستند در زمان مظفرالدین شاه: «به واسطه گران کردن نان و گوشت، زن و مرد سبستانی که در خارج شهر مشهد منزل داشتند، از دحام نموده به صحن مقدس... تاغروب آفتاب در آن محل فیض آثار بودند و از امر نان و گوشت شکایت داشتند، فریاد الجوع الجوع، گرسنه ام، گرسنه ام، نان کو، گوشت کو...^۵ در یک مورد، زنان معترض به کمبود نان در تهران، به دو دسته تقسیم

۱. سیداحمد نفرشی حسینی، روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران، ص ۳-۲.

۲. هیزیش بروگش، همان کتاب، ص ۶۰۵.

۳. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، همان کتاب، ص ۷۹۶.

۴. همان کتاب، ص ۹۹۱.

۵. نظام الاسلام کرمانی، همان کتاب، بخش اول، ص ۳۹۸.

می‌شوند. یک گروه به سفارت انگلیس و گروه دیگر به سفارت روس می‌روند تا سفرای این دول با شاه، از وضع نامطلوب نان سخن بگویند.^۱

زنان برای بهبود وضع نان، حتی از به کارگیری خشونت نیز خودداری نمی‌کردند. در یکی از اعتراض‌های زنان که به تعبیری «با انقلاب موئی فاصله داشت»، چندهزار زن جلوی کالسکه ناصرالدین شاه را، که از شکار برمنی گشت، می‌گیرند و از او مصراوه می‌خواهند تا به وضع نابسامان نان سرو سامانی بدهد. آنان برای اینکه خود را به شاه برسانند، به مقابله با محافظatan او برخاستند و پس از راندن آنها، از قحطی و کمبود نان به شاه شکایت کردند و فریاد زدند: «ما و بچه‌هایمان گرسنه ایم چند روز است نان پیدا نکرده ایم و به جای نان آشغال و کثافت خورده ایم.» با وعده‌هایی که ناصرالدین شاه در جهت رفع مشکل نان می‌دهد، زنان به کالسکه وی اجازه عبور می‌دهند، ولی همراهان شاه به سادگی نتوانستند از معركه جان بدر ببرند. کامران میرزا نایب‌السلطنه، در حلقه محاصره زنان واقع می‌گردد و به علت شهرتی که در احتکار گندم داشت، او را از اسب پایین می‌آورند و با سنگ و مشت و لگد به مجازاتش می‌پردازند.

علاوه بر این مورد، هنگامی که زنان در مقابل ارک سلطنتی، با کلاتر با رئیس شهربانی تهران که قصد رفتن به نزد شاه را داشت مواجه می‌شوند، به ضرب و شتم او می‌پردازند.^۲

در زمان مظفرالدین شاه نیز در تبریز، یکی از جدی‌ترین اعتراضات از سوی زنان علیه وضع نابسامان نان به وقوع می‌پیوندد. در سال ۱۲۷۶ ه.ش. اشرف و متولان شهر با خرید و احتکار گندمهای، موجب گرانی آن می‌شوند. امیر نظام، پیشکار آذربایجان، برای رهانیدن مردم از مضیقه، به حکومت

۱. فریدون آدمیت، همان کتاب، ص ۷۹.

۲. هبزیش بروگش، همان کتاب، ص ۶۰۱؛ همچنین فریدون آدمیت همان کتاب، ص ۷۹.
۷۷

مرکزی متولی می‌گردد. اما از آنجا که شاه حامی متمولان بود، از صدور فرمان قاطع در این مورد استنکاف می‌ورزد. با رشد ناآرامی، مردم گرسنه، به کنسولگری روسیه هجوم می‌برند و پس از آن، در حالی که از سوی امیر نظام باری می‌شدنده به انبار گندم نظام العلماء، که قریب هفتاد هزار خروار گندم داشت، هجوم می‌برند. در کشمکشی که بین مردم و تفنگچیان نظام العلماء رخ می‌دهد، شانزده نفر کشته می‌شوند، اما سرانجام مردم غالب می‌گردند و به انبارها دست می‌یابند. کاساکوفسکی سه تن از زنان اشرافی را عامل اصلی این حرکت مردمی می‌داند.^۱ این در حالی است که می‌دانیم زنان اشرافی، به دلیل امکاناتی که داشتند، همواره در منزل خود به طبع نان می‌پرداختند و در این مورد هیچ اختیاری به نانواییها نداشتند.

واقعیت این است که در این ماجرا، زینب- همان زنی که در اعتراض به قرارداد رژی پیشو زنان تبریز بود- رهبری زنان را به عهده داشت. او پس از شناسایی محل انبار، نقشه حمله را از پیش آماده می‌کند و در روز مقرر، در حالی که روسی خود را از سرباز کرده و از آن پرچم ساخته است، در پیش‌پیش بیوه زنان و خبل گرسنگان شهر به سوی خانه نظام العلماء حرکت کرده و آنجارا به محاصره درمی‌آورد. نظام العلماء با تفنگچیان خود به مقابله آنان بر می‌خیزد، اما زینب و بیاران مسلح او، به حمایت از مردم دست به اسلحه می‌برند و طی جنگی سخت- که با کشته و مجرروح شدن طرفین همراه بود- سرانجام انبار انباشته از گندم نظام العلماء به تصرف زنان معرض درمی‌آید و بین گرسنگان تقسیم می‌گردد.^۲

زنان تبریز، همواره برای قلع و قمع عاملان احتکار آماده بودند. حاجی قاسم اردبیلی نیز یکی از دهداران و گندم‌داران تبریز بود که در سال ۱۳۲۵ هـ. ق به دست زنان به قتل رسید. ثقة‌الاسلام تبریزی که مخالف این گونه

۱. کاساکوفسکی، همان کتاب، ص ۲۵۳- ۲۵۱.

۲. کریم طاهرزاده بهزاد، همان کتاب، ص ۸۵.

خشونتها بود، درباره قتل حاجی قاسم چنین می‌نگارد:

«حاجی قاسم اردبیلی به تلگرافخانه آمده، زنها دور او جمع شده و او را برده در بالاخانه نگاه داشته‌اند. بعد معلوم شد که رجاله‌ها هجوم کرده، بیچاره را از بالا خانه کشیده و کشته‌اند.^۱

همچنان که پیش از این نیز ذکر شد، تمامی اعتراض‌های زنان علیه کمبود نان، به صورت خودجوش نبود؛ بلکه در برخی مواقع آنها ناخواسته و ندانسته، آلت دست جناحهای رقیب سیاسی واقع می‌شدند و به تحریک آنان، برای بی اعتبار ساختن شاه وقت با حکمران یک شهر به صحنه می‌آمدند.

[بیکشنبه ۱۷ ذی الحجه ۱۳۰۲ هـ. ق] «دیروز که شاه از شهر مراجعت به عشرت آباد می‌فرمودند، قریب هزار زن سر راه شاه را گرفته بودند و فریاد از نبودن نان کرده بودند. شاه به نایب السلطنه تغیر زیاد فرمود. واقعاً جای تغیر هم داشت. در این وقت سال با فراوانی نعمت، این حقه بازی جز تحریک چیز دیگری نیست.^۲

در یکی از مهلک‌ترین قحطی‌های تهران، شاه برای فرونشاندن خشم مردم و به ویژه زنان، به کشنیدن و تنبیه چندتن از مأموران دولتی و از جمله کلانتر شهر فرمان می‌دهد. علت پیدایش قحطی، تا حد زیادی، تصفیه حسابهای سیاسی بین رجال مخالف و شاه بوده است. بروگش که در این اثنا در تهران بوده و از نزدیک با واقعیتها تماس داشته، در این باره چنین می‌نویسد:

«شایعات و تصوراتی که درباره سیاسی بودن مسأله قحطی و گرانی وجود دارد، شاید هم زیاد بی‌اساس نباشد. در پاره‌ای موارد مشهور است که این کار را برای آن کرده‌اند که مردم را ناراضی و نسبت به شاه بدین کنند و موجبات سقوط او را فراهم سازند. شواهد زیادی در دست است که این قحطی را مخصوصاً و عمداً ایجاد کرده‌اند و کلبه اقداماتی که برای برطرف کردن قحطی و

۱. نقا‌الاسلام تبریزی، همان کتاب، ص ۵۶.

۲. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، همان کتاب، ص ۳۸۷.

ارزان شدن قیمت نان صورت می‌گیرد، توسط عوامل مرموزی خشی می‌شود و قیمت نان در تهران همچنان بالا می‌ماند. در حالی که قیمت یک من نان در حال حاضر، در تبریز فقط هشت شاهی و در اصفهان دو شاهی است، در تهران یک من نان بیش از یک قران به فروش می‌رسد و عجیب اینجاست که این همه کاروانهای حامل بار که میان تبریز و تهران و اصفهان و تهران رفت و آمد می‌کنند، چرا از آنجا گندم با خود به تهران نمی‌آورند و رفع مضيقه نمی‌کنند.^۱

در زمان سلطنت احمدشاه، عین‌الدوله که در صلدر سیدن به مقام رئیس وزرایی بود، با توجه به قدرت و ثروتی که داشت، به تحریک زنان برای ایجاد بی‌نظمی در نانواییها به بهانه کمبود نان می‌پردازد.^۲ در یکی از بحرانهای کمبود نان در سال ۱۲۹۲ هـ. ق در شهر شیراز، جمعی از زنان در تلگرافخانه شورش و اجتماع کرده و طی تلگرافی به ناصرالدین شاه عرض می‌کنند که نان در شیراز، به دلیل اینکه مشیرالملک و حاجی میرزا کریم و میرزا محمد گندمهارا انبار کرده‌اند، گران شده و ما بیچار گان قوه گذران نداریم. «از قرار حدس قوام الملک، می‌گویند این زنها را مشیرالملک تحریک کرده است که غوغایی برپا شود که عارضین و شکایت‌کنندگان از خودش پایمال شوند و حکومت را مشغول کار دیگر نمایند.^۳ پس از دو سال باز هم دسته‌بندیهای سیاسی در شیراز موجب کمبود نان می‌شود و به تحریک مشیرالملک، قریب سی چهل زن در خانه حکومتی اجتماع کرده و از گرانی نان و دیگر ارزاق عمومی شکایت می‌کنند.^۴

با وجود اعتراض‌های پی در پی زنان به مسأله کمبود نان، این معضل تا

۱. بروگشن، همان کتاب، ص ۶۱۶.

۲. عبدالله مستوفی، همان کتاب، جلد دوم، ص ۵۰-۵۲.

۳. وقایع اتفاقیه، ص ۳۰.

۴. همان کتاب، ص ۷۶.

پایان حکومت سلسله قاجار لایتحل ماند و به نوشته روزنامه «جبل المتنین» مورخ ۲۹ جمادی الثانی ۱۳۳۲ هـ.ق: «عمل نان و گوشت و سایر مأکولات و مشروبات هنوز در مملکت ایران حتی [پای تخت] که مهد تمدن ایران است، ترتیب صحیحی پیدا نکرده...»^۱

ج- نقش زنان در نهضت مشروطه و رویدادهای پس از آن

نهضت مشروطه، حاصل تلاش و جانبازی افراد بسیاری بود که زمینه آن را، پیش از وقوع آن مهیا کردند و تا مدت‌ها پس از آن نیز، در راه تحقق آرمانهای آن کوشیدند. در واقع این نهضت، راهگشای اعتراض‌های بعدی شد. به گونه‌ای که مردم دیگر نسبت به عملکردهای هیئت حاکمه بی تفاوت نبودند و در بسیاری از مسائل، اعتراض خود را بروز می‌دادند. به عبارتی، حکومت قاجاریه از مشروطه به بعد، چیزی جز یک دوره پرآشوب سیاسی و اجتماعی نبود که طی آن مردم، دولت و شاه، همه با هم در گرداد ناآرامی غوطه ور بودند.

چوب خوردن تجار تهران به واسطه گرانی قند توسط علاء الدوله حاکم وقت تهران، توهین به علمای کرمان و تنبیه آنها توسط ظفرالسلطنه حاکم وقت کرمان، توهین مسیو نوز مأمور بلژیکی گمرکات ایران به روحانیان، آشنایی جمعی با افکار روشنفکران غربی و مواردی از این قبیل، از جمله مقدمات وقوع نهضت مشروطه محسوب می‌گردند. سخنرانیهای مساجد، بست نشستن‌ها، تظاهرات خیابانی، بستن بازارها و غیره، همه ابزارهایی بودند که مردم برای به تحقق رساندن نهضت مشروطه از آن بهره جستند.

زنان در لحظه لحظه این حرکت مهم سیاسی- اجتماعی فعالانه حضور داشتند و هنگامی که مخالفت با دولت آغاز شد و مردم در مسجد شاه تهران، بارها و بارها بست نشستند، زنان نیز عهده‌دار مستولیت‌های مهمی بودند. آنان ضمن همراهی با مردان درآوردن علماء به مسجد برای سخنرانی، مستولیت حفظ

۱. جبل المتنین، شماره ۳، سال بیست و دوم، دوشنبه ۲۹ جمادی الثانی، ۱۳۳۲ هـ.ق، ص ۶.

جان علمارا هم به عهده داشتند. یکی از این زنان، زن نیرومندی بود که در همه جا، او را به اسم زن حبیرخان تبریزی می‌شناختند. او از طرف زنان آزادیخواه تهران وظیفه داشت تا هر وقت علماء برای سخنرانی بالای منبر می‌رفتند، با کمک دیگر زنان و با چماقها یکی که در زیر چادر پنهان می‌کردند، ضمن اشغال اطراف منبر، آماده می‌شدند تا در صورتی که طرفداران استبداد قصد بلوای اغتشاش داشتند به سر کوب آنها بپردازنند.^۱

با وقوع درگیری میان مستبدین و مردم در مسجد شاه، که به تحریک حاجی میرزا ابوالقاسم-امام جمعه تهران صورت می‌گیرد، علماء به رهبری سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی، روز چهارشنبه ۱۶ شوال ۱۳۲۳ هـ. ق. جهت استمرار اعتراض و حصول خواسته‌های خویش، به حضرت عبدالعظیم می‌روند و در آنجا به بست می‌نشینند. در تمام مدت این بست نشینی که در تاریخ مشروطه به مهاجرت صغیری مشهور است، زنان و مردان ساکن در آنجا، با شرکت در مجالس وعظ علماء که در نقیبیح ظلم و جور ارکان سیاسی کشور بود، به حمایت از نهضت ضداستبدادی دست زدند. بست نشینی علماء، در کنار بسته شدن بازارها، آنچنان سیمای پایتخت را غیرعادی جلوه می‌داد که عین الدوله صدراعظم وقت سعی کرد تا با اجبار هم که شده، علماء به پایتخت بازگرداند. به همین منظور از جانب او، امیربهادر و تعدادی تفنگچی به سمت حضرت عبدالعظیم روانه می‌گردند و به تهدید علماء می‌پردازنند. زنان با مشاهده تفنگچیان حکومتی، خطر قریب الوقوع را احساس کرده و دست خالی، به بالای بامهای صحن رفتند و منتظر می‌مانند تا در صورت هنک حرمت تفنگچیان به مرقد مقدس و یا علماء، آنان را سنگباران کنند. اقدام جسورانه زنان در کنار مخالفت علماء برای بازگشت به پایتخت، سبب می‌شود تا امیربهادر و زیر دستانش بی‌نتیجه به تهران بازگردد.

باناکام مانند عین الدوله از اقدام مذکور، بار دیگر دولتیان به رهبری وی

۱. عبدالحسین نامید، همان کتاب، ص ۵۵.

سعی در به کارگیری ترفندهای سیاسی می‌کند. از این رو امیرخان سردار برادرزاده عین‌الدوله با تعدادی سوار، عازم حضرت عبدالعظیم می‌شوند. وی، با توجه به سابقه دوستی و مودتی که با فرزندان علمای متخصص داشت، سعی می‌کند تا زمینه مذاکره با آنها را فراهم آورد. تا اینکه تنی چند از فرزندان علماء، شبانه به سمت تهران حرکت کرده و در منزل عین‌الدوله، با امیرخان سردار به مذاکره می‌پردازند. پس از اتمام مذاکرات، صدراعظم در بازگرداندن آنان تعلل می‌ورزد به دنبال آن در تهران، زنان در کنار مردان به ترفند تازه عین‌الدوله معتبرض می‌شوند. جمعی در بستان بازار شرکت می‌کنند و گروهی برای پیوستن به متخصص شدگان، به سمت حضرت عبدالعظیم به راه می‌افتد و تعداد دیگری نیز به سمت ارک سلطنتی مقر مظفرالدین شاه می‌روند تا وی را از این واقعه آگاه سازند. سرانجام عین‌الدوله تسليم شده و فرزندان علماء را آزاد می‌سازد.

در گیر و دار کشمکش مردم با حکومت، مظفرالدین شاه در بی خبری کاملی از اوضاع قرار داشت، زیرا عین‌الدوله نهایت سعی خود را برای نیل به این مقصود به کار می‌برد. در چنین شرایطی، زنان برای آگاه کردن شاه از اوضاع موجود پیشقدم می‌شوند و هنگامی که شاه برای دیدار امیربهادر به منزل وی می‌رفت، آنان فرصت را غنیمت شمرده و گرد کالسکه او را می‌گیرند و فریاد می‌زنند که:

«ما، آقایان و پیشوایان دین را می‌خواهیم. عقد ما را آقایان بسته اند... خانه‌های ما را آقایان اجاره می‌دهند. ای شاه مسلمان، بفرما رؤسای مسلمانان را احترام کنند... ای پادشاه اسلام اگر وقتی روس و انگلیس با تو طرف شوند، شصت کرور ملت ایران، به حکم این آقایان جهاد می‌کنند.»^۱
کسری پس از ذکر سخنان این زنان در خطاب به شاه، از نقش فعال زنان در نهضت مشروطه چنین باد می‌کند:

۱. احمد کسری، همان کتاب، ص ۶۹.

«امروز زنان با همه روبند و چادر کار بسیاری کردند.»^۱

به گزارش ملک زاده، در همین اثنا، عمه میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل نامه‌ای را از انجمن ملی- یکی از انجمنهای سری - به شاه می‌رساند: «همین که کالسکه متوقف شد، عده زیادی مردم که در آنجا اجتماع کرده بودند فریاد کردند که ما علم را می‌خواهیم. ما می‌خواهیم آنها به تهران برگردند. وقتی که شاه پیاده شد، یک زن تنومند که پاکتی در دست داشت، صف قراولان را شکافت و فریاد کرد که من می‌خواهم عریضه به شاه بدhem. سواران خواستند او را دور کنند ولی مظفر الدین شاه اشاره کرد که مانع نشوید و یکی از پیشخدمتها، کاغذ را از دست آن زن گرفت و با احترام تقدیم شاه نمود و آن زن، پس از دادن نامه، در جمعیت مفقود شد... عریضه فوق از طرف کمیته انقلاب^۲ نوشته شده بود و بالای آن نامه، یک دست سرخ، که مشلولی در چنگ داشت، رسم شده بود و مضمونش از این قرار بود: «ای شاه بی خبر و عیاش، که تمام عمر خود را به عیش و به برباد دادن خزانه مملکت می‌گذرانی و فکری به بدبختی و سیه روزی ملت خود نمی‌کنی، اگر در اسرع اوقات، دست ستمگرانی را که دور تو جمع اند و خون ملت تو را می‌مکند از سر مردم کوتاه نکنی و مجلسی از منتخبین ملت برای بسط عدالت، مثل سایر ممالک متمدن جهان - که در سفرهایی که به فرنگستان کرده‌ای و به چشم دیده‌ای - مفتوح نکنی، یقین بدان که تو را خواهیم کشت.»^۳

ناظم‌الاسلام کرمانی نیز این واقعه را تأیید می‌کند. با این تفاوت که دادن عریضه به شاه را اقدامی از سوی انجمن مخفی - که خود عضو آن بود - می‌داند.^۴ سرانجام با بی‌ثمر بودن توطنه‌های عین‌الدوله و آگاهی شاه از

۱. همان کتاب، همانجا.

۲. کمیته انقلاب، هسته مرکزی انجمن ملی بود.

۳. مهدی ملک زاده، همان کتاب، ص ۲۸۴-۲۸۳.

۴. ناظم‌الاسلام کرمانی، همان کتاب، بخش دوم، ص ۳۶۱-۳۶۰.

مسائل، بست نشینان به خواسته‌های خود، از جمله تشکیل عدالتخانه، دست می‌بابند و به تهران مراجعت می‌کنند. اما عین‌الدوله و دیگر درباریان، همچنان به اهمال کاری و تعلل در افتتاح عدالتخانه می‌پردازنند و حتی سعی در سرکوب عاملان فعال مهاجرت صغری، از جمله شیخ محمد واعظ، دارند. در ۱۷ جمادی الاولی ۱۳۲۴ ه. ق، مأموران دولتی اقدام به دستگیری شیخ می‌کنند. مردم نیز از این اقدام عین‌الدوله خشمگین می‌شوند و به سربازخانه‌ای که شیخ در آنجا محبوس بود، یورش برده و او را آزاد می‌سازند. حضور زنان در این اقدام آنچنان چشمگیر بود که فردای آن روز، بنا به دستور عین‌الدوله، «از بیرون آمدن زنان جلو گرفتند و هر که از ایشان می‌دیدند، می‌گرفتند و در قراولخانه نگه می‌داشتند. زیرا دیروز میان یک دسته از آنان، با سربازان و قزاقان کشاکش روداده بود.^۱

بالاخره در روز دوشنبه ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۴ ه. ق، به دنبال پیگیری علماء و مردم جهت تأسیس عدالتخانه و کارشکنیها و خشونتهای عین‌الدوله و دیگر مستبدین، مهاجرت به قم که در تاریخ مشروطه به مهاجرت کبری مشهور گردیده به وقوع می‌پیوندد. در این زمان دیگر به جای تقاضای عدالتخانه، صحبت از افتتاح مجلس بود. با این اوضاع، تهران هر لحظه آماده طغیان بود: «سرباز و قزاق و توپچی همچنان در شهر می‌بودند و تا چند روز در بازارها، به هر چند گامی یک سرباز یا قزاق می‌ایستاد. پنداشته می‌شد، دولت فیروز درآمده و شورش ریشه کن گردیده، ولی نه چنان بود و مردم برای یک جنبش بزرگتری آماده می‌شدند و این هنگام بود که روحانیان باز شده و نام مشروطه به زبانها می‌رفت. رفتن علماء بیشتر گران افتاده و خشم مردم را افزونتر می‌داشت. زنان همین را عنوان کرده، در این گوشه و آن گوشه خروش‌هایی می‌نمودند. فرصت شیرازی می‌گوید:

«خود من دیدم زنی مقنعه خود را بر سر چویی کرده بود و فریاد می‌زد که

بعد از این، دختران شما را مسیو نوزبلچیکی باید عقد نماید؛ والا دیگر علما نداریم.^۱

نارضایتی و هیجان مردم از مهاجرت روحانیون از یکسو و بدرفتاری و خشونت عمال عین‌الدوله از سوی دیگر، زمینه را برای تحصن در سفارت انگلیس فراهم آورد. زنان، در این حرکت نیز تصمیم به مشارکت گرفتند؛ اما هنوز شرایط اجتماعی- از جمله نگرانی از تماس نزدیک با اجانب نامسلمان- مانع از تحقق خواست آنان می‌گردید. با این حال زنان نامید نشدند و زمزمه‌هایی در شهر شایع گردید مبنی بر اینکه آنان قصد دارند به عنوان اعتراض، در خیابان علاوه‌الدوله که متصل به سفارتخانه است چادر بزنند.^۲

[روز دوشنبه هشتم جمادی‌الآخر ۱۳۲۴ هـ. ق] «امروز تمام بازار بسته است. شهرت گرفته زنها خیال اجماع و بلوایی دارند. برای اینکه شوهران آنها مدتی است در سفارتخانه مانده‌اند. یک نفر زن ناشناس آمد درب سفارتخانه و حاجی محمد تقی را طلب نمود و یک دسته اسکناس داد به او و گفت این پول را خرج متحصنهین کن. حاج محمد تقی پول را گرفت و آنچه کرد آن زن را بشناسد و بداند کی است و از کجاست، آن زن خود را معرفی ننمود و قبضی هم نگرفت.^۳

بنابر شواهد و منابع موجود، زنان در جریان نهضت مشروطه با خود حضور داشتند و یا مشوق مردان در نهضت بودند. آنها در صورت عدم توانایی شرکت مستقیم، از ایثار کمکهای مالی در راه پیشبرد اهداف مشروطه دریغ نداشتند. سرانجام مجاهدتها و پایمردیهای علماء و مردم به نتیجه رسید و شاه در تاریخ چهاردهم جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ هـ. ق فرمان مشروطیت را صادر کرد. پس از صدور فرمان مشروطه، مجلس و نمایندگان با مشکلاتی اساسی مواجه

۱. همان کتاب، ص ۱۰۷؛ مهدی ملک‌زاده، همان کتاب، ص ۳۶۶.

۲. نظام‌الاسلام کرمانی، همان کتاب، بخش اول، ص ۵۳۶.

۳. همان کتاب، همان بخش، ص ۵۳۹.

شدند که حل آنها نیازمند روح همپستگی و مساعدت مردم بود. از جمله این مشکلات، استقرارض از دول بیگانه بود که دولت، با توجه به مشکلات مالی و اقتصادی، در صدد انجام آن بود. اما نمایندگان در نشست تاریخ نهم ذیقده ۱۳۲۴ هـ. ق، ضمن مخالفت با وصول قرضه خارجی، رأی به تأسیس بانک ملی با انکا به سرمایه مالی مردم می دهند. با پخش خبر تصمیم گیری مجلس درباره تأسیس بانک ملی، مردم نیز صمیمانه به مساعدت برخاستند. به طوری که بلافاصله، برای وصول نقدینه های آنان اماکنی در نظر گرفته شد. در این زمینه زنان نیز با فدایکاری، جهت تهیه سرمایه مورد نظر بانک، از فروختن گوشواره و گردنبند و دیگر جواهرات تزئینی خود دریغ نکردند:

«روزی در پای منبر سیدجمال واعظ در یکی از مساجد تهران، زنی به پامی خبزد و می گوید: «دولت ایران چرا از خارجه قرض می کند؟ مگر ما مرده ایم؟ من یک زن رخت شوری هستم، به سهم خود یک نومان می دهم. دیگر زنها هم حاضرند.»^۱

به گفته کسری «این گونه نمایشها از سوی زنان بسیار روی می داد.»^۲

نظم الاسلام کرمانی از مذاکرات مجلس مورخه سه شنبه محرم الحرام ۱۳۲۵ هـ. ق چنین یاد می کند:

«امروز مذاکرات مجلس در خصوص مستندیات اهالی آذربایجان بود ... دیگر آنکه قرائت نمودند کاغذی را که یکی از خواتین مکرمه قزوین به سعدالدوله نوشته است و صورت آن را مدرج می نماییم که خواننده تاریخ بداند زنهای ایرانی، از اساس مشروطیت چگونه همراهی دارند و اگر وکلا و مبعوثان ملت، اساس را صحیح و این بنا را بر قواعد محکم گذارند، هر آینه از بذل جان و مال احدی دریغ نخواهد داشت. اما مفادنامه: «حضور مبارک پدر مهربان ملت ایران

۱. احمد کسری، همان کتاب، ص ۱۸۰-۱۸۲.

۲. همان کتاب، همانجا؛ همچنین ادوارد براؤن، انقلاب ایران، ص ۱۳۲؛ مهدی قلی خان مدبات، گزارش ایران، ص ۱۸۸.

حضرت آقای سعدالدوله دامت شوکته ... در روزنامه مبارکه مجلس دیدم که در خصوص تأخیر مراقبت عموم در بانک ملی، کم کم خواطر مبارک و کلای محترم دارد مکدر می شود. ای جان این کمینه فدای ساحت مقدس باد، که گویا هنوز از فقر و پریشانی ملت اطلاع ندارید. والله والله که ظلم و تعدی چیزی از برای ما باقی نگذارده است والا تا این درجه، ایرانیان بی غیرت و حمیت نبیستند. به علاوه همه کس دسترس به طهران ندارد که بتواند به اندازه استطاعت سند اسهام بانک را دریافت نماید و این کمینه مقدار ناقابل از زیور آلات خودم را که برای ایام سخت ذخیره کرده بودم فقط برای افتخار ... به جهت بانک ملی فرستادم ... چه کنم که زیاده از این قادر نبودم، مگر آنکه جان خودم را در موقع، فدای ترقی وطن عزیز بنمایم ...^۱

این زن فدایکار قزوینی در دنباله نامه خود چنین می نویسد: «زنی هم از همسایگی کمینه همت و غیرت نموده، با آنکه شوهر ندارد و یک پسر صغیر هم دارد، این بیچاره هم پول نقد نداشت ... سه فقره اسباب توسط کمینه نقدیم حضور مبارک نموده که آنها را هم فروخته، سند اسهام بانک به اسم صغیر مشارالیها مرحمت فرماید ...^۲

هر چند که زنان در تمام اعتراضهایی که به تحقق نهضت مشروطه منجر گشت، در حد توان نقش داشتند، اما متأسفانه حق آنان در اولین مصوبه مجلس زیر پا نهاده شد. بطوری که در ماده سوم و پنجم نظامنامه انتخابات مجلس به تاریخ ۲۰ ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ هـ. ق، زنان در کنار اطفال و اتباع بیگانه، از انتخاب شدن به نمایندگی و حتی انتخاب نمودن نمایندگان مجلس محروم شدند.^۳

با مرگ مظفرالدین شاه ظرف مدت کوتاهی پس از اعطای مشروطه (هجدهم ذیقده ۱۳۲۴ هـ. ق)، محمدعلی شاه، دشمن سرسخت مشروطه، بر روی کار می آید. او در مدت کوتاه سلطنت خود - که به سه سال هم نرسید -

۱. نظام‌الاسلام کرمانی، همان کتاب، بخش دوم، ص ۹۳-۹۲.

۲. همان کتاب، بخش اول، ص ۶۲-۶۱.

کاری جز تضعیف مشروطه و مشروطه خواهان انجام نداد. با این حال، مردم باز هم به مدافعه از نهضت نوپای مشروطه و مجلس ادامه دادند. یکی از خواسته‌های مردم در این زمان، تدوین و تصویب متمم قانون اساسی بود. شاه و هوادارانش سرسرخنانه در مقابل این درخواست مقاومت می‌کردند؛ تا اینکه زنان با تشکیل دسته‌های مختلف و ازدحام در برابر ساختمان مجلس، خواستار تصویب سریع متمم قانون اساسی از سوی نمایندگان شدند.^۱ یکی از سازمانهای نسوان که به نام «اتحادیه غیبی نسوان» دارای فعالیتهای مخفیانه بود، با ارسال نامه‌ای به روزنامه نللای وطن، از نمایندگان ملت می‌خواهد که هرچه سریعتر متمم قانون اساسی را تدوین و تصویب نموده و به وضع بی سروسامان کشور خاتمه دهند؛ و چنانچه استطاعت این کار را ندارند، استعفا بدهند و کار مملکت را به دست زنان بسپارند.^۲ «اتحادیه غیبی نسوان اولین تشکیلاتی است که پس از اعطای مشروطه، در زمینه حمایت از این نهضت و به دست زنان تأسیس شده، که البته به دلیل مخفی بودن تشکیلات، از چگونگی عملکرد و اهداف کامل آن اطلاعی در دست نیست.

کارشکنیهای محمدعلی شاه و درباریان طرفدار وی به همین جا ختم نمی‌شد، بلکه آنها از شیوه‌های مختلفی در جهت بی اعتبار ساختن مشروطه و ممانعت از اعمال نفوذ مجلس سود می‌بردند که از مهمترین آنها، ایجاد اغتشاش و ناامنی در شهرها بود؛ تا بدین طریق مشروطه را لوث کرده و ناامنی و اغتشاش را یکی از نتایج گریزناپذیر این نهضت جلوه دهند. به همین منظور، شاه در شهرهای مختلف، عمال خود را به قتل و غارت مردم وامی دارد. از جمله، به تحریک وی رحیم خان رئیس ایل شاهسون به تبریز حمله کرده و ضمن کشتن دویست نفر، آنجا را غارت می‌کند. بیوک خان و اقبال‌السلطنه نیز در قره‌داغ و ماکو به قتل و غارت می‌پردازنند از سوی دیگر، مردم شهرهای مختلف به تقبیح

۱. احمد کسروی، همان کتاب، ص ۲۱۵.

۲. عبدالحسین ناهید، همان کتاب، ص ۶۳.

عمل مهاجمان و تحریکهای شاه می‌پردازند. در تهران، بازار به نشانه اعتراض تعطیل می‌گردد و مردم در اطراف مجلس تجمع می‌کنند و دست به افشاگری می‌زنند زنها نیز با حضور فعالانه خود، خواهان نجات آذربایجان می‌گردند. تجمع زنان در پیرامون مجلس و در اعتراض به فجایع آذربایجان، همه روزه- تا زمان به توب بستن مجلس از سوی محمدعلی شاه- ادامه داشت.^۱ جمعی از زنان اصفهانی با تقدیم طلا و جواهرات و ظروف مسی و فرشهای خود به انجمان ایالتی در آن شهر، اعلام کردند: «اثائیه ما را فروخته و از برادران و خواهران ماکویی مارفع ظلم کنید.^۲

ایجاد تظاهرات و گردهمایی‌های ضد مشروطه، از دیگر ترفندهای محمدعلی شاه در جهت بی اعتبار ساختن مشروطه بود. میدان توپخانه تهران مقر تجمع سرسپرده‌گان دربار و اراذل و اوپاش جهت نیل به این مقصد بود، و زنان مشروطه خواه نیز در آنجا برای مقابله به مثل آماده شده بودند. هنگامی که سید محمد بزدی، در بالای منبر به فحاشی نسبت به مشروطه می‌پردازد، زنی از میان زنان مشروطه خواه برخاسته و با شسلولی سه تیر به طرف او شلیک می‌کند. این زن فداکار جان سالم به درنمی‌برد و از سوی حامیان استبداد با قدره قطمه قطمه می‌گردد.^۳

اوچ مخالفت محمدعلی شاه با مشروطه خواهان، با واقعه به توب بستن مجلس (۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ هـ. ق) آشکار می‌گردد. در این حادثه و قتل عام مشروطه خواهان، تنها زنان جرئت یافتنند تا نعش جوانان مجاهد را از زمین بردارند.^۴ با سیطره دوباره استبداد و براندازی مجلس و قتل و تبعید آزادیخواهان، خانه عمه میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل از معدود خانه‌هایی بود

۱. مهدی ملک‌زاده، همان کتاب، ص ۴۴۹-۴۴۸.

۲. عبدالحسین ناهید، همان کتاب، ص ۶۹.

۳. مهدی ملک‌زاده، همان کتاب، ص ۵۶۹.

۴. بحقی دولت‌آبادی، همان کتاب، ج ۲، ص ۳۷۵.

که در آن، شعله های امید و مبارزه زنده نگه داشته می شد. بنا به گفته عمه میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل از محدود خانه هایی بود که در آن، شعله های امید و مبارزه زنده نگه داشته می شد. بنا به گفته ملک زاده:

«این خانم یکی از زنهای آزادبخواه، جسور و فداکار دوره مشروطیت و انقلاب ایران بود. خانه این خانم در دوره انقلاب، محل آزادبخواهان و سینه او مخزن اسرا ر انقلابیون بود. چنان که در دوره استبداد صغیر، که ملت با حکومت محمدعلی شاه در جنگ و سریز بودند، مجتمع سری در آن خانه تشکیل می یافت و اسلحه های آتشین و بمب زیادی برای روزهای جنگ در آنجا ذخیره کرده بودند.»^۱

شدیدترین در گیریها در این دوره، بین مشروطه خواهان و نیروهای مستبدین در تبریز روی می دهد که طی آن ستارخان و باقرخان رهبری نیروهای مخالف استبداد را بر عهده می گیرند. در این در گیریها، زنان مشروطه خواه نیز در باری رساندن به مردان اندکی اهمال روانداشتند و به قول ناظم الاسلام: «عورات آذربایجان قطار فشنگ می بندند و با حالت محزونی بچه خود را شیر می دهند. مانند نره شیران در میدان جنگ می کوشند که دست بی ناموسی به او دراز نشود.»^۲

یکی از محققان درباره شرکت مؤثر زنان تبریز در مقابله با قوای استبداد چنین می نگارد:

«در نهضت مشروطه ایران، زنان ایرانی نیز شرکت داشتند. عکس یک دسته شصت نفری از زنان چادر به سر ایرانی و تفنگ به دست، اکنون در اختیار ما است. اینان محافظت یکی از سنگرهای تبریز بودند.»

جريدة حبل المتبين نیز در این زمینه می نویسد:

«در یکی از زد و خورد های بین اردوی انقلابی معروف ستارخان، با

۱. مهدی ملک زاده، همان کتاب، ص ۲۸۴.

۲. ناظم الاسلام کرمانی، همان کتاب، بخش دوم، ص ۲۲۳-۲۲۲.

لشکریان شاه، بین کشته شدگان انقلابیون، جنازه بیست زن مشروطه طلب در لباس مردانه پیدا شده است.^۱

همچنین، به هنگام محاصره بازده ماهه تبریز توسط نیروهای دولتی، زنان اغلب کارهای پشت جبهه را بر عهده داشتند. آنان ضمن طبخ غذا برای مجاهدان، به دوختن و بافتن لباس و جوراب و پر کردن پوکه های خالی و فشنگ می پرداختند؛ علاوه بر اینها، پرستاری از مجروهان و رساندن غذا و خبربردن از سنگری به سنگر دیگر را هم بر عهده داشتند. بعضی از زنان نیز، با پوشیدن لباس مردانه و استقرار در سنگرها به پیکار می پرداختند.^۲ طاهرزاده مؤلف کتاب قیام آذری‌بايجان در انقلاب مشروطیت ایران که خود از باران ستارخان بود، شرح جالبی از یکی از زنان مجروح انقلاب تبریز نقل می کند:

«روزی در انجمن حقیقت می خواستند یکی از زخمیها را زخم بندی بکنند. مجروح اصرار می کرد که لباس او را نکنند و بگذارند جان بدهد. تعجب کردند. بالاخره ستارخان نصیحت کرد که موافقت بکند تا زخم او را بینند مجروح از روی ناچاری گفت من مرد نیستم و دخترم، میل ندارم لباس از تن بکنم. ستارخان منقلب و چشمانش پر از اشک شده گفت: ... دختر من، من که هنوز زنده هستم، تو چرا به جنگ رفتی؟»^۳

در اثنای این کشمکشها، جمعی از زنان تبریز نیز، که به تشکیل کمیته زنان همت ورزیده بودند، تلاش داشتند تا در تماس با کمیته زنان ایرانی مقیم استانبول، فریاد مظلومیت مردم تبریز را به گوش جهانیان برسانند.^۴

بافتح تهران از سوی مجاهدان در جمادی الثاني ۱۳۲۷ هـ.ق، نقش زنان

۱. م. پاولویچ و دیگران، انقلاب مشروطیت ایران و ریشه های اجتماعی و اقتصادی آن، ترجمه: م. هوشیار، بی جا، رودکی، ۱۳۵۷، ص ۵۲-۵۱.

۲. عبدالحسین ناهید، همان کتاب، ص ۸۵-۸۴.

۳. کریم طاهرزاده بهزاد، همان کتاب، ص ۳۲۷.

۴. عبدالحسین ناهید، همان کتاب، ص ۸۳-۸۱.

در حیات سیاسی کشور رو به افزایش نهاد و انجمن ملی زنان در تهران تشکیل شد که هدف آن، مبارزه علیه دخالت بیگانگان در امور داخلی ایران بود. البته علاوه بر این انجمن، جمعیت‌های دیگری نیز تأسیس گردید و اعضای آنها، ضمن ادای سوگند، با بکدبگر متفق شدند تا با استقرار ارض از روس و انگلیس، که استقلال کشور را در معرض خطر قرار می‌داد، مبارزه نمایند. آنان اغلب سخنرانان معروف را برای ادای نطق به انجمنهای خویش دعوت می‌کردند. آرمانهای جدید حتی به داخل حرم‌سرای هم رسوخ کرده بود و زنان حرم‌سرای خواندن روزنامه و توجه به مباحث مجلس علاقه نشان می‌دادند.^۱

در سال ۱۳۲۸ هـ. ق انجمن مخدرات وطن به ریاست بانو آغابیگم در تهران تأسیس شد. هدف این انجمن، دفاع از استقلال کشور، مخالفت با وام گرفتن از بیگانگان و نیز جلوگیری از خرید کالاهای خارجی و تبلیغ مصرف کالاهای داخلی بود. بانوان صدیقه دولت آبادی، درة المعالى، ماهرخ گوهرشناس، آغا شاهزاده امین، همسر ملک المتكلمين و همسر میرزا حسن رشدیه از اعضای این انجمن بودند.^۲ مورگان شوستر آمریکایی که به دعوت مجلس در سال ۱۹۱۱م (۱۳۲۹ هـ. ق) جهت نظارت بر امور مالی وارد ایران شد، در باب تشکیلات سیاسی سازمان یافته زنان و فعالیتهای آنان اطلاعات مفیدی به دست می‌دهد:

«در طهران شهرت داشت که ... دسته‌هایی از اعضای انجمنهای سری زنان هستند که مخفی و گمنام و در تحت اوامر مرکز معینی که زمام نظم ایشان را در دست داشت می‌باشند. تا امروز نه اسم هیچ یک از آنها را دانسته و نه لیدران آن فرقه را می‌شناسم، ولی از طرق عدیده مطلع شدم که هزارها از جنس آن زنان ضعیف، در پیشرفت کارهای من مساعدت می‌نمایند.^۳»

۱. م. باولویج و دیگران، همان کتاب، ص ۵۲-۵۳.

۲. عبدالحسین ناهید، همان کتاب، ص ۱۰۷.

۳. مورگان شوستر، همان کتاب، ص ۲۳۹-۲۳۷.

شوستر برای شناساندن میزان هوشیاری این انجمنها به ذکر مثالهایی می‌پردازد. از جمله اینکه یکی از منشیان ایرانی خزانه، ضمن ملاقاتی به وی تأکید می‌کند که مادرش- که عضو یکی از انجمنهای مخفی می‌باشد- از او خواسته تا به نمایندگی از طرف انجمن، به اطلاع شوستر برساند که همسرش نباید به خانه فلان امیر ایرانی که دشمن مشروطه است برود؛ زیرا این عمل باعث بدگمانی ایرانیان از شوستر خواهد شد.^۱

هنگامی که مردم شهرهای تهران، تبریز، رشت و دیگر شهرهای ایران، در حمایت از مجلس و مخالفت با اولتیماتوم روسیه- جهت اخراج شوستر آمریکایی- به اعتراض می‌پردازند، زنان تهران نیز خود را برای مدافعت حاضر می‌کنند و مجدانه در امر تحریم کالاهای روسی و انگلیسی شرکت می‌جوینند.^۲ در همین اثناء، از سوی برخی از نمایندگان، زمزمه‌هایی در باب پذیرش اولتیماتوم روسها آغاز می‌شود، لیکن زنان، در حالی که مسلح بودند، به سمت مجلس حرکت می‌کنند و از رئیس مجلس اجازه ملاقات می‌خواهند و به او هشدار می‌دهند که:

«اگر وکلای مجلس در انجام فرایض خود و محافظت و برقرار داشتن شرف ملت ایران تردید نمایند، مردان و فرزندان و خودمان را کشته و اجسادشان را همین جا می‌اندازیم.^۳

این گروه از زنان، که از سوی انجمن مخدرات وطن سازماندهی شده بودند، در تلگرافخانه نیز حضور می‌یابند و اعتراض خود را نسبت به دخالت‌های روسیه تزاری در ایران، به تمام کشورهای جهان مخبره می‌کنند.^۴

۱. همان کتاب، همانجا.

۲. یحیی دولت آبادی، همان کتاب، ج ۳، ص ۱۹۷؛ سپهسالار تکابنی، همان کتاب، ص ۳۱۰؛ مورگان شوستر، همان کتاب، ص ۲۲۹-۲۸۸.

۳. مورگان شوستر، همان کتاب، ص ۲۴۲-۲۴۱.

۴. عبدالحسین ناهید، همان کتاب، ص ۹۹-۹۸.

البته هرچند که به علت اقتدار روسها، خواست مردم و مجلس به منظور اقامت شوستر در ایران و ادامه اصلاحات اقتصادی وی راه به جایی نبرد، ولی زنان با حضور آگاهانه خویش نشان دادند که تا چه حد نسبت به سرنوشت کشور خود حساس هستند.

تاکنون با شواهد بسیاری از مشارکتهای بی‌وقفه زنان در حوادث مشروطه آشنا شدیم ولی با همه این فداکاریها باز شاهد تضییع حقوق آنان در جامعه هستیم زیرا مانند سال ۱۳۲۴ ه. ق در نظامنامه انتخاباتی که در تاریخ ۱۲ ذیقعده ۱۳۲۹ ه. ق به تصویب مجلس می‌رسد باز به صراحت زنان از حق انتخاب شدن و انتخاب نمودن محروم می‌شوند.^۱

۱. کتاب آبی، جلد ششم، ص ۱۴۳۲-۱۴۳۱.

فصل ششم:

زن در دربار

الف- چگونگی راه پایی زنان به حرمسرا

دریار شاهان قاجار- بجز اواخر حکومت این سلسله- به ویژه در عهد سلطنت فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه، اباسته از زنانی بود که وظيفة اصلی آنان اراضی امیال حاکمان وقت بود. گرایش به گردآوری زنان در دریار، از زمان آغا محمدخان، اولین پادشاه این سلسله، با وجود اینکه وی مقطوع النسل و فاقد تواناییهای جنسی بود، شروع شد. حرص وی به جمع کردن زنان در حرمسرا کاملاً قابل توجیه است. او از یک سو مکرر از جانب نزدیکترین کسان و سرسخت ترین دشمنانش، با لقب تحقیرآمیز اخته خان مواجه می گشت؛^۱ و از سوی دیگر سعی می کرد تا طبق یکی از نمودهای برجسته هر حاکم ایرانی، صاحب حرمسرا وسیعی باشد.

آغا محمدخان بنا به دلایل فوق، و به خاطر تجدید میثاق با امیال خام جنسی که در همان کودکی در دریار پر عشرت زنده بود، و نیز برای بستن دهان معاندین و پر کردن چشم ظاهر بینان، به ازدواجها بیانی با بیوه برادر

۱. امینه پاکروان، آغا محمدخان قاجار، ترجمه: جهانگیر افکاری، شاعرضا، لوح، چاپ دوم ۷۱، ۲۵۳۶

خود، جهانسوز، گلبحت خانم و مریم خانم نامی پرداخت. افزون بر این وی در کنار زنان عقدی خود، زنان متعدد و بی‌نام و نشانی را در دربار خود گردآورد، که به علت ناتوانیهای جنسی غیر قابل درمان خود، به خشونت جانگذاری در مراوده با آنان متولّ می‌شد.^۱

در حکومت سی و هشت ساله برادرزاده و جانشین او فتحعلی شاه، با تجمع زنان بی‌شماری در حرمسرا مواجه می‌شویم:
 «از بدو ایجاد عالم نا حال، احدی از نسل آدم به کثرت اولاد و احفاد او نبود... و عدّت اهل حرمسرا آن حضرت تخمیناً پانصد نفر می‌شوند که ...
 علی الدوام [با آنان] به عیش مشغول بود». ^۲

در زمان حکومت محمدشاه، از شلوغی حرمسراها کاسته می‌شود؛ زیرا وی «برخلاف جدش، کاری و مطلع و قانع و خداترس و مهربان بود. او زن زیاد نمی‌گرفت و به حقیقت و معنی، بیشتر از لفظ و صورت ظاهر معتقد بود». ^۳ حرمسرای متروک محمدشاه، در دوران حکومت پنجاه ساله پسرش ناصرالدین شاه، دوباره غرق در همه‌های شادی و کامجویی از زنان می‌شود. میل او به گردآوری زنان در اندرون به حدی بود که بنا به گفته‌ای، هر هفته یک زن جدید صیغه می‌کرد.^۴ اعتمادالسلطنه ذیل حوادث دوشنبه سلخ ربیع‌الثانی سال ۱۳۰۲ هـ.ق، چنین گزارش می‌دهد:

«بندگان همایون بعد از ماه صفر تا به حال، سه دختر صیغه نمودند. ^۵ با توجه به تنوع طلبی شاه و کنارزدن پاره‌ای از زنان به دلایل متعدد، ذکر تعداد

۱. سلطان احمد میرزا عضدالدوله، همان کتاب، ص ۱۴۴؛ اینه پاکروان، همان کتاب، ص ۷۳.
 ۷۲.

۲. میرزا ابراهیم نیانی، منتخب التواریخ، زیر نظر ایرج افشار، تهران، علمی، چاپ اول، ۱۳۶۶، ص ۵۵.

۳. عبدالله مستوفی، همان کتاب، جلد اول، ص ۴۲.

۴. کاساکوفسکی، همان کتاب، ص ۱۳۵.

۵. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۳۴۰.

زنان ناصرالدین شاه کار آسانی نیست. در منابع حاضر، به وجود شصت تا پانصد زن در دربار او اشاره شده است که شامل زنان عقید، صیفه و کنیزکان می‌گردید.^۱

عواملی چون پیدایش نهضت مشروطه، فقر اقتصادی کشور، و ضعف مراجع مظفرالدین شاه- جانشین ناصرالدین شاه- سبب می‌شود که حرم‌سرای او فارع از دبدبه و کبکبه باشد. در افواه درباریان، شاه به داشتن شش تا و نصفی زن مشهور بود. چنین اعتقادی را اطرافیان شاه، به طعنه و سخریه و با اشاره به سنت عنصری او عنوان می‌کردند.^۲ باروی کار آمدن محمدعلی شاه و با توجه به بحرانهای اقتصادی و اجتماعی و روشنگریهای روشنفکران در اعتراض به برپایی حرم‌سراها، دیگر وضع حرم‌سراهای دربار فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه تکرار نگشت. در یکی از شماره‌های روزنامه «صوراسرافیل»، ذیل مقالات چرند ویرند چنین می‌خوانیم:

«کبلایی دخو^۳ تو قدیمها گاهی به درد مردم می‌خوردی ... در قدیم الایام در دنیا یک دولت ایران بود. در همسایگی ایران هم دولت یونان بود. دولت ایران آن وقت دماگش پرباد بود. از خودش خیلی راضی بود. بلی آن وقت معشوق‌السلطنه، محبوب‌الدوله، عزیز‌الایاله، خونگل خلوت، قشنگ حضور، ملوس‌الملک نبود.^۴

در واقع به میمنت این فشارها بود که محمدعلی شاه دارای یک زن عقدی بود.^۵ احمد شاه وارث و پسر محمدعلی شاه نیز تنها سه بار برای داشتن ولیعهد

۱. عبدالله مستوفی، همان کتاب، جلد اول، ص ۳۷۸-۳۷۷؛ یاکوب ادوارد پولاک، همان کتاب، ص ۱۶۱؛ سرگذشت ناج‌السلطنه، ص ۴۱۲ جرج. ن. کرزن، همان کتاب، جلد دوم، ص ۵۳۵؛ هانزی رنه دالمانی، همان کتاب، ص ۲۵۱.

۲. کاساکوفسکی، همان کتاب، ص ۱۰۸.

۳. دخو، نام مستعار «میرزا علی اکبر خان دهخدا»، نویسنده این مجموعه مقالات بود.

۴. روزنامه صوراسرافیل، شماره ۳، پنجشنبه ۲۴ ماه ربيع الآخر ۱۳۲۵ ه.ق، ص ۹.

۵. اوژن اوین، همان کتاب، ص ۴۶۲؛ مهدی ملک‌زاده، همان کتاب، ص ۵۳۴.

ازدواج کرد و فاقد حرم‌سرای گسترشده بود.^۱

زنان حرم‌سراهای قاجار، در بخش اعظم تاریخ حکومت این سلسله، با دستاویزها و بهانه‌های چندی در دربار جامی گرفتند. جمعی از این زنان به خاطر مصالح سیاسی، در زمرة زنان پادشاهان وقت قرار می‌گرفتند. ازدواج آغامحمدخان با گلبخت خانم دختر یکی از سران قبایل ترکمن تاحد زیادی برای ایجاد وحدت و خویشاوندی با قبیله فوق صورت گرفته بود.^۲ ازدواج‌های مصلحتی، جزئی از سیاستهای دربار شاهان قاجار بود و در این مبانه، زنان وجه المصالحه قرار می‌گرفتند. شاهان قاجار برای تمرکز قدرت در دست خویش، با سران ایلات و صلت می‌کردند و به این منظور، با دختران و خواهران خود را به رؤسا و پسران آنان می‌دادند و یا اینکه دختری از آنها را به اندرون خود می‌آوردند.

هنگامی که آغامحمدخان، بر قادر خان عرب، از حکام مقتصد بسطام که در سال ۱۱۹۵ هـ. ق به دامغان تجاوز کرده بود، غالب می‌آید، به منظور ایجاد روابط حسنة سیاسی با او، دختر وی را به عقد باباخان-فتحعلی‌شاه- که در آن هنگام بیش از بیازده سال نداشت، درمی‌آورد.^۳ فتحعلی‌شاه به منظور ایجاد حسن فرمانبرداری در احمدخان، یکی از خوانین مراغه، ضمن واگذاری منصب بیگلریگی تبریز به او، با یکی از دخترانش ازدواج می‌کند و دختر دیگر خان را به عقد فرزند ارشدش، محمدعلی میرزا حاکم کرمانشاه درمی‌آورد. در سال ۱۲۱۳ هـ. ق الله یارخان حاکم عصیانگر سبزوار به منظور رفع ملال خاطر شاه از گذشته ناخوشایند خود، دختر خویش را روانه دربار فتحعلی‌شاه می‌کند.^۴

۱. حسین مکی، مختصری از زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه قاجار، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم ۱۳۶۲، ص ۵۳۴.

۲. امینه پاکروان، همان کتاب، ص ۷۳-۷۱.

۳. سلطان احمدمیرزا عضدالدوله، همان کتاب، ص ۲۷ و ص ۲۰۴.

۴. اوژن اوین، همان کتاب، ص ۱۲۵.

محمدشاه نیز با دختر یکی از سران طایفه قاجار به نام قاسم خان، که در تاریخ به مهد علیا [مادر ناصرالدین شاه] مشهور است، وصلت می‌نماید. دو تن از زنان ناصرالدین شاه از دختران با اصل و تبار قاجار بودند.^۱ علاوه بر این، به گفته کاساکوفسکی:

«حرمسرای ناصرالدین شاه متشکل از چند صد زن می‌شد، که اکثراً از میان مت念佛ترین طبقات جامعه گرفته شده بود، نه فقط با اعیان و اشراف ایران که در رأس امور قرار گرفته و در خود نهران می‌زیستند، بلکه حتی با دورافتاده‌ترین گوشه و کنار کشور ایران، نزدیکترین وابستگی خویشاوندی داشتند. در زمان ناصرالدین شاه هیج استان، هیج شهرستان مهم، هیچ ایل و طایفه، هیچ ملاک با نفوذی نبود که شهره‌ترین زیبارویان آنها، نماینده‌ای در تهران و در اجتماع زیباترین زیبایان نداشته باشد.^۲

البته کثرت زنان در دربار، همواره بر اساس مصالح سیاسی یا ایجاد پیوند با قطبهای کوچک و بزرگ قدرت نبود. بخش اعظمی از این زنان ره‌آورد بله‌وسیها و امیال سیری ناپذیر سلاطین قاجار بودند. همچنان که دیدیم، آغا محمدخان علاوه بر زنان عقدی خویش، تعدادی از زنان بی‌نام و نشان را تنها به خاطر هوسرانی خویش گردآورده بود. بسیاری از زنان مقیم حرمسرای فتحعلی شاه، تنها برای ارضای امیال نفسانی او در دربار جمع شده بودند. تاج‌الدوله، از همسران مشهور او، رفاقت‌های بیش نبود.^۳ سنبل خانم، از دیگر زنانش، از اسرای کرمان بود.^۴ فتحعلی شاه ناظر حسین قلی خان، برادر خویش را می‌کشد تا همسرش را تصاحب کند.^۵ مادر محمدعلی خان از پسران

۱. عبدالله مستوفی، همان کتاب، جلد اول، ص ۳۷۷.

۲. کاساکوفسکی، همان کتاب، ص ۱۶۱.

۳. رابرت گرانت واتسن، همان کتاب، ص ۲۵۷.

۴. سلطان احمد‌میرزا عضد‌الدوله، همان کتاب، ص ۲۰.

۵. همان کتاب، ص ۸۷.

فتتحعلی شاه یک زن گرجی اسبر بود که شاه به علت زیبایی او را خریداری می‌کند.^۱

ناصرالدین شاه از لحاظ تفنن طلبی در گزینش زنان، در رأس شاهان قاجار قرار داشت. برای اثبات این مطلب، شواهد بسیاری در این زمینه وجود دارد: «شاه به باغات و بیلقات می‌رفت. بر حسب تصادف دختری در کنار نهری آمده بود آب ببرد. شاه می‌دید و می‌پستدید. بعد از استرضای پدر و مادر، به حرم خانه وارد می‌گشت.»^۲

امینه اقدس، یکی از زنان قدرتمند شاه، در سفر به نواحی گروس کردستان، به عنوان کنیز خریداری می‌شود و در زمرة زنان اندرونی قرار می‌گیرد.^۳ در سفر شاه به مازندران در سال ۱۲۹۹ ه.ق، در مسیر دختری موسوم به فخری مورد پسند واقع شده و روانه حرم‌سرای شاهی می‌شود.^۴ مادر ظل‌السلطان بزرگترین پسر ناصرالدین شاه، دختر آسیابانی بود که شاه در جوانی فریفته زیبایی او شده بود.^۵ از جمله وظایف اصلی شیخ‌الحرم در دربار، در کنار آموزش شرعیات و موعظه برای زنان حرم‌سرا، صیغه کردن زنان جدید برای شاه بود.^۶ یکی از راههایی که شاه برای انتخاب زنان جدید در حرم‌سرای خود داشت، حضور در میهمانیهایی بود که به افتخار وی برپا می‌شد:

«برای صاحب خانه افتخار بس بزرگی است که شاه سری نیز به اندرون

۱. سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ج ۱، تهران، بنیاد، ۱۳۴۴، ص ۳۲۷.

۲. عبدالله مستوفی، همان کتاب، جلد اول، ص ۳۷۸.

۳. میرزا علی خان امین‌الدوله، همان کتاب، ص ۱۹.

۴. محمدحسن خان اعتماد‌السلطنه، همان کتاب، ص ۱۹۰.

۵. کاساکوفسکی، همان کتاب، ص ۱۳۵.

۶. عبدالله مستوفی، همان کتاب، همانجا.

بزند و در چنین موقعی، زنان بدون حجاب در برابر شاه حاضر می‌شوند و تشریف فرمایی وی را با رقص و آواز جشن می‌گیرند.^۱

زنان علی‌رغم تقدی که به رعایت حجاب داشتند، مجاز نبودند تا با حضور ناصرالدین شاه از او روبگیرند.^۲ و در همین دیدارها بود که برخی از آنان به حرم‌سرا راه می‌یافتدند. همچنین، بعضی از زنان از سوی متوفدان، شاه به پیشکش می‌شدند تا ضمن جلب رضایت خاطر وی، جای پایی هم در دربار برای خود فراهم کرده باشند. دو تن از زنان ناصرالدین شاه را به عنوان هدیه، از شیراز برای وی فرستاده بودند.^۳

ب- زندگی زنان در حرم‌سرا

از آنجایی که بی‌کار ماندن دائمی زنان ممکن نبود، همواره به طرق مختلف سعی می‌گردید تا به هر کیفیتی که شده، اوقات فراغت آنان پرگردد. پرداختن به شعائر دینی، با توجه به علایق دینی خود زنان، یکی از مهمترین راههای سرگرم ساختن زنان بود که از دوران حکومت پرتلاطم آغا محمدخان به آن توجه می‌شد. در روزهای سوگواری عاشورا، دختری از دختران اندرونی آغا محمدخان، در حالی که سراپا سیاه می‌پوشید، به منبر می‌رفت و با ذکر مصائب شهدای کربلا، زنان حرم‌سرا اغرق در شیون و زاری می‌ساخت.^۴

مادر ناصرالدین شاه نیز، مجدانه در انجام فرایض دینی می‌کوشید. در ماه مبارک رمضان، بانوان طراز اول حرم‌سرا بر سر سفره او گرد می‌آمدند و پس از افطار به آموزش و قرائت قرآن و خواندن ادعیه می‌پرداختند. شاه نیز، که به

۱. کارلاسونا، همان کتاب، ص ۹۱؛ همچنین عبدالله مستوفی، همان کتاب، جلد اول، ص ۳۷۸-۳۷۷.

۲. عبدالله مستوفی، همان کتاب، جلد اول، ص ۴۷.

۳. بولاك، همان کتاب، ص ۱۶۱.

۴. امینه باکروان، همان کتاب، ص ۲۲۴.

خاطر پیامهای اخلاقی در این ماه و همچنین بی علاقگی زنان در این ماه به برقراری برنامه‌های عبیش و طرب، تا حدی از روی آوردن به لذات خودداری می‌جست، در بعضی مواقع به تالاری که زنان در آن به اجرای فرائض می‌پرداختند، حضور بهم می‌رسانید و در مراسم سوگواری شرکت می‌کرد. در ماههای محرم و صفر همه روزه مراسم سوگواری، که طی آن چند واعظ مذهبی به ذکر مصیبت شهدای کربلا می‌پرداختند، ادامه داشت.^۱ مهدی قلی خان هدایت تأکید می‌کند که در ماه رمضان، از شور وحدت دربار برای عشرت طلبی کاسته می‌شد:

«در ماه رمضان شنونات اسلامی محفوظ بود... در اندرون نماز جماعت منعقد می‌شد، شیخ سیف الدین، از شاهزادگان در لباس علماء بود که برای خانمها وعظ می‌کرد.^۲

برپایی مراسم مذهبی حتی در اثنای سفرهای نیز برقرار بود.^۳ همچنین، به جا آوردن مراسم حج و زیارت قبور ائمه دین و امامزادگان، از دیگر سرگرمیهای زنان حرم‌سرا بود. در سال ۱۲۳۶ هـ. ق جمعی از خادمان حرم محترم پادشاه ایران فتحعلی شاه، اجازه یافتند در معیت قافله‌های حج، از راه ارزنه‌الروم به مکه مشرف شوند.^۴ امینه اقدس، یکی از زنان حرم‌سرا ناصری اجازه می‌یابد تا برای دست بافتن به بنایی از دست رفته خود به زیارت مقبره امام رضا (ع) روانه گردد.^۵

۱. معیرالممالک، همان کتاب، ص ۸۹.

۲. مهدی قلی خان هدایت، خاطرات و خطرات، ص ۸۷.

۳. علی نقی حکیم الممالک، روزنامه سفر خراسان، تهران، فرهنگ ایران زمین، ۲۵۳۶، ص ۶۸؛ ناصرالدین شاه قاجار، سفرنامه عتبات ناصرالدین شاه، به کوشش ایرج افشار، تهران، فردوسی، عطار، چاپ اول ۱۳۶۳، ص ۴۰.

۴. محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، صدرالتاریخ، تصحیح محمد مشیری، طهران، وحدت، ۱۳۴۹، ص ۳۸.

۵. فوریه، همان کتاب، ص ۱۷۸.

همراهی با شاهان در مسافرتها، در واقع بهانه‌ای بود تا زنان از محدوده تنگ دربار خارج شوند و با دیدار دورادور مردم کوچه و بازار و مناظر طبیعی، تا حدی از کسالت و رخوت درآیند. فتحعلی شاه به هنگام مفر در داخله کشور، حدود صد تن از زنان خود را در سه دسته به همراه می‌برد. زنان شاه، معمولاً سوار بر اسب به مسافرت می‌رفتند.^۱ به گزارش فوریه، قریب پانصد تن از زنان حرم‌سرا، در مسافرت ناصرالدین شاه برای شکار در دوشان تپه و جاجرود، او را همراهی می‌کردند.^۲ برنامه مفصلی که ناصرالدین شاه برای فصل گرما داشت، سبب می‌شد تا جمع کثیری از زنان حرم‌سرا در رکابش قرار گیرند. در این برنامه زنان موفق می‌شدند تا به تنوع، چند روز در هر یک از باغها و کاخهای سلطنتی مانند باغ شاه، عشت آباد، قصر قاجار، سلطنت آباد، صاحبقرانیه و دیگر باغهای سلطنتی ایام خویش را سپری کنند. بعد از دیدار و اقامت در کاخها و باغهای سلطنتی، باز مسافرت بیلاقی ادامه می‌یافت و هر سال مناطقی چون شهرستانک، آهار، اوشان، فشم، امامه و لشکرک، مورد سیاحت شاه و زنان حرم‌سای او واقع می‌گردید. به گزارشی، تعداد جمعیت این اردوی سیاحتی از هفت تا ده هزار تن تشکیل می‌گردید و در این مدت، نیمی از حرم‌نشینان و خواجه‌سرايان و خدمتکاران همه جا شاه را همراهی می‌کردند.^۳

افزون بر اینها، حضور زنان، رکن اصلی تشکیل جشن‌های ایام نوروز، اعیاد مذهبی و مراسم ازدواج شاهزادگان بود. معیرالممالک در کتاب یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، وصف جالبی از حضور زنان در جشن‌هایی که به فرمان ناصرالدین شاه برپا می‌گردید ارائه می‌دهد، که نقل آن برای درک کامل وقت گذرانی زنان حرم‌سرا مفید است:

«ماهی چند شب دیوانخانه را قرق می‌کردند و شاه با اهل حرم به گردش

۱. کاسبار دروویل، همان کتاب، ص ۱۷۸-۱۷۹.

۲. فوریه، همان کتاب، ص ۱۵۴.

۳. معیرالممالک، همان کتاب، ص ۴۶-۴۵؛ ناج‌السلطنه، همان کتاب، ص ۶۲-۵۹.

باغ و گلستان رفته و شام را نیز با آنان می خورد. رامشگران و خنیاگران نیز با تناوب، با نوازنده‌گی و ترانه خوانی محفل را گرم می داشتند... زنها، از خانم و خدمتکار، به جنب و جوش می آمدند و خود را آراسته و مهیای گردش می ساختند. چند چراغ برق بزرگ، باغ را چون روز روشن می داشت. زمزمه‌های نهرها، نوای فواره‌ها و ریزش آب از سطح حوضها در پاشویه‌های مرمر، زیر درختهای کهن و انبوه و مجسمه‌های زیبا، باغ را حال و منظری شاعرانه می بخشد. میان هر خیابان و کنار هر باغچه و هر حوض، بانوان با آرایشهای دلپسند، جامه‌های رنگین، چهره‌های شکفته و لبهای خندان می خرامیدند و شاه در آن میان، خسر و آسا با هر یک از ماه رویان به رفتاری خوش می چمید و سخنان خوش آیند می گفت. پس از پایان تفرج، زنها گروه گروه، قهقهه زنان به عمارت رومی آورند. در وسط تالار برلیان چپق بسیار زیبایی می کشیدند که در یک طرف آن نوازنده‌گان و در طرف دیگر بانوان حرم می نشستند و صندلی [شاه] را چنان می گذاشتند که به هر دو سوی نگران باشد. آن گاه شاه بالنگری که طبیعی او بود، بر آن قرار می گرفت و به اشاره‌وی، بساط بزم آغاز می گشت.^۱

هر یک از زنان در حرم‌سرا وظایف خصوصی را عهده‌دار بودند. یکی از زنان فتحعلی شاه به نام ننه خانم مستول نظارت بر چند نفر از زوجات شاه بود که وظیفه داشتند تا کارهای مربوط به نمازخانه و ایوان نشیمن قصر شاهی را انجام دهند. زنی به نام بی بی خانم وظیفه پوشانیدن رخت و آوردن آینه و نشانه و بردن رخت حمام شاه را عهده دار بود. پاره‌ای از زنان مستول حمام بردن و نظافت شاه بودند. همواره از خبل زنان حرم، شش زن عهده‌دار وظایفی چون همبستری و نقالی برای خواب شبانه فتحعلی شاه بودند. این شش زن، خود در تحت فرمان زنی دیگر به نام بیگم جان خانم قرار داشتند. به نظر می رسد در عهد

۱. معیرالممالک، همان کتاب، ص ۲۳ - ۲۲؛ همچنین حسن عظام قدسی، همان کتاب، ص ۶۲.

همین پادشاه، بجز معدود زنان سوگلی شاه، بخش کثیری از زنان با برنامه خاصی به نگهبانی از بخش‌های مختلف اندرونی می‌پرداختند. سه زن که سرکشیک نامیده می‌شدند، مستول نظارت بر دیگر زنهای کشیک بودند. ده نفر از زنهای حرم، بالباسهای فاخر و جواهر آلانی که داشتند، مستول بردن غذا به نزد شاه بودند. این ده نفر همگی مادران شاهزادگان بودند.^۱ برخی از زنان متصدی قهوه و قلبان و سایر امور متعلق به قهوه خانه خاقان بودند.^۲

تاج الدوله که از زنان سوگلی فتحعلی شاه محسوب می‌شد، خزانه دار حرم‌سرا بود.^۳ از زمان آ GAM محمدخان تا زمان مظفر الدین شاه، یکی از خزانه‌های دربار، همواره در اختیار زنان سوگلی اندرون یا شاهزاده خانمها بود.^۴

ج- هزینه‌های اداره حرم‌سرا

در دوران حکومت سلسله قاجار، هزینه‌های بسیار زیادی صرف اداره حرم‌سراها می‌گردید و همه زنان، دارای مواجب معینی بودند. در زمان ناصرالدین شاه، زنان بر حسب مرتبه‌ای که در نزد شاه داشتند، دارای حقوق خاصی بودند. زنهای درجه اول ماهی هفت‌تصد و پنجاه تومان و زنهای درجه دوم از پانصد تا دویست تومان و زنان صبغه‌ای درجه سوم از یکصد تا یکصد و پنجاه تومان مقرری دریافت می‌کردند.^۵ همچنین زنانی که در نزد شاه از محبویت بیشتری برخوردار بودند، به تنها می‌دارای خانه و تشکیلات مختص به خود بودند. بی‌شک گزارش لیدی شل از وجود دربارهای کوچک زنان در عهد ناصرالدین شاه در وصف حال رفاه و تجمل این زنان است:

۱. سلطان احمد میرزا عضد الدوله، همان کتاب، ص ۳۷-۳۵.

۲. ۳. همان کتاب، ص ۱۰۰-۸۹.

۴. فوریه، همان کتاب، ص ۱۱۶.

۵. معیرالممالک، همان کتاب، ص ۱۸.

«هر یک از زنهای شاه، خانه و تشکیلات جداگانه‌ای دارند و بعضی از آنها برای خود دربار کوچکی نیز تدارک دیده‌اند که جدا از دیگران است.^۱

تاج‌الدوله همسر سوگلی فتحعلی شاه امکانات وسیع و پرتكلفی در خارج از حرم‌سراداشت که شامل فراشخانه و اصطبل و غیره بود و وزارت وی با میرزا حسین بود. تنها ماهی هزار تومان به اسم سبزی مطبخ تاج‌الدوله از دفتر برات صادر می‌شد. حسنی بیک رشتیه، که تاجر معتبری بود، در آن دستگاه گرگ براق [کارپرداز یا مأمور خرید] بود. دختر جعفرخان زند که از همسران بانفوذ فتحعلی شاه بود، در آغاز رتبه قائم مقامی داشت و میرزا ماه شرف ملقب به منشیه، متصدی انشا بود.^۲ بودجه‌ای که به تاج‌الدوله اختصاص می‌یافتد، به حدی بود که از روز اول تا سیزدهم نوروز، فتحعلی شاه، با تمام اهل حرمخانه و شاهزادگانی که در دارالخلافه بودند، مهمان او می‌شدند و «تماماً به عیش و استماع ساز و نوا و بازی مشغول می‌شدند.^۳

هنگامی که فوریه از تشکیلات و تدارکات وسیع سفر امینه اقدس از همسران محبوب ناصرالدین شاه به مشهد سخن می‌گوید نمی‌تواند حیرت خود را از گستردگی و تعجل آن پنهان دارد. وی می‌نوسد:

«همراه او به قدری سواره و پیاده و قاطر زین کرده هست که گویی اردویی با او حرکت می‌کند و می‌توان گفت که هیچ یک از ملکه‌های فرانسه هم در عهد سلطنت سلسله مرونژی، با این جاه و دستگاه حرکت نمی‌کرد.^۴

همین زن کلیددار خزانه پادشاهی بود.^۵ علاوه بر اینها، مخارج هنگفتی صرف خوراک و غذای زنان حرم‌سرامی گردید. بنابراین، در دوران

۱. لبدی شل، همان کتاب، ص ۷۳.

۲. سلطان احمد میرزا عضدادوله، همان کتاب، ص ۱۹-۱۸.

۳. همان کتاب، ص ۱۹.

۴. فوریه، همان کتاب، ص ۱۷۸.

۵. همان کتاب، همانجا.

حکومت ناصرالدین شاه، هر روز نزدیک به سبصد کنیز، که هر کدام تعلق به یکی از زنان حرم‌سرا داشتند، به منظور رساندن غذا به آنان در دربار به جنب و جوش می‌افتدند.^۱ تأمین این مخارج گزارف در مسافرت‌هایی که شاه در معیت حرم‌سرا انجام می‌داد، مستقیماً بر عهده مردم سر راه گذاشته می‌شد.^۲

نگهداری زنان حرم‌سرا، همواره مستلزم ایجاد تعداد فراوانی کاخ و باعهای سلطنتی بود که به علت مسافرت‌های زیاد، دامنه ساختن این کاخها، گوشه و کنار مملکت را فرامی‌گرفت. برای اقامت تابستانی فتحعلی شاه و خیل کثیری از زنان حرم‌سراش در «سلطانیه» [نژدیک زنجان]: «به جهت منزل خاصه و خادمان حرم بر بلندی ... دو سه دست عمارت و حمام خلوت کوچک ... ساخته‌اند.^۳»^۴ معماری و وسعت این عمارتها از سوی «زوبر» به وضوح توصیف شده است:

«اطاقهای تحتانی آن عبارت از سوراخها و حجرات تنگ و تاریکی است که به وسیله در و راهروهای متعددی به یکدیگر ارتباط دارد. این بنا اطاقهای متعدد و پنجه‌های بسیار دارد. در وسط اطاقی بود وسیع و دیوارهای آن از جملاتی به زبان فارسی زینت شده بود. می‌گویند این منزلگاه بانوی سوگلی شاه است.^۵»^۶ ناصرالدین شاه به خاطر زنان متعددی که داشت، اندرون زمان فتحعلی شاه را ناکافی دید و به توسعه بنای حرم‌سرا دست زد. این اندرونی دارای فضای مستطیلی بود که در چهار طرف آن، بناهای دو طبقه‌ای با تالارهای بزرگ و اطاقهای متعدد قرار داشت و به حیاطهایی که متعلق به یکی از زنان شاه بود راه داشت. این تالارها و اتاقها دارای اسمای خاصی چون حیاط، سروستان و انارستان بودند. در وسط عمارت مذکور، عمارت دو طبقه‌دیگری، مطابق یکی

۱. دوستعلی خان معیرالممالک، همان کتاب، ص ۲۶.

۲. علی نقی حکیمالممالک، همان کتاب، ص ۵.

۳. عبدالله مستوفی، همان کتاب، جلد اول، ص ۲۷.

۴. ب. ام. زوبر. همان کتاب، ص ۱۵۱؛ همچنین اوزن اوین، همان کتاب، ص ۳۷۰.

از قصرهای عثمانی ساخته بودند که «خوابگاه» نامیده می‌شد. هر یک از زنهای سوگلی، یک دستگاه عمارت و حیاط در اختیار داشتند و زنهای دیگر به فراخور محبویتی که داشتند، دارای یک تاسه اطاق بودند و صیغه‌های جزء هم موظف بودند در دستگاه زنهای محترم شاه اقامت گزینند.^۱

اعتمادالسلطنه در کتاب المأثر والآثار، به تفصیل از کاخهایی مانند فرح آباد، شمس‌العماره و صاحبقرانیه که در عهد ناصرالدین جهت سکونت زنان حرم‌سرا ایجاد گردیده یاد می‌کند.^۲ به گزارش اورسل، همسران ناصرالدین شاه نسبت به پیشینیان خود، از امکانات رفاهی بهتر، از جمله ساختمانهای راحت‌تری جهت سکونت، برخوردار بودند.^۳ ناج‌السلطنه نیز در این مورد چنین می‌نویسد:

« تمام این خانمها، منازل و حقوق و اتباع از کلفت و نوکر تمام لوازم زندگانی در بیرون اندرون جدا جدا داشتند و خیلی کمتر دیده می‌شد دو خانم با هم یک منزل داشته باشند. مگر زنهای تازه که از دهات اطراف اختیار می‌کردند.^۴

البته در عهد مظفرالدین شاه، محمدعلی شاه و احمدشاه، به دلیل آشکار شدن ثمرات سوء ولخرجیهای ناصرالدین شاه و پیدایش مشروطه، تا حد زیادی از مخارج دربار کاسته می‌شود. برخلاف دوران پیشین که دختران و زنهای شاه مالک املاک و روستاهای بسیار بودند، در این دوران به موردی برخورد می‌کنیم که دختر مظفرالدین شاه فاقد خانه مسکونی می‌باشد. نظام‌السلطنه مافی در این مورد چنین می‌نویسد:

«حالا در حقیقت دختر شاه و پسر موفق‌الدوله منزل ندارند. خیالم این

۱. دوستعلی خان معبر‌الممالک، همان کتاب، ص ۱۷-۱۵.

۲. محمد حسن خان اعتمادالسلطنه المأثر والآثار، ص ۸۶-۸۳.

۳. ارنست اورسل، همان کتاب، ص ۱۵۵.

۴. حسین قلی خان نظام‌السلطنه مافی، همان کتاب، جلد سوم، ص ۵۹۵.

است که به باری خداوند ... خانه حسن آباد را به آنها بفروش مبر نقد و نسبه.^۱ درآمد حکومت قاجار، از آغاز تا زمان مظفرالدین شاه، کاهش چشمگیری را نشان می دهد. در سال ۱۸۰۳م، درآمد ایران به ۲۵۰ میلیون فرانک بالغ می گردد. در سال ۱۸۱۵م، تا نصف این مبلغ تنزل می یابد و پنجاه سال در این حدود باقی می ماند. در سال ۱۸۸۹م، یعنی اواخر حکومت ناصرالدین شاه، به کمتر از ۴۰ میلیون ریال تنزل می کند. مقاین جلوس مظفرالدین شاه در ۱۸۹۵م، خزانه دولتی دارای ۳۲,۵ میلیون فرانک درآمد بود و در کل دوران حکمرانی وی، درآمد خزانه همیشه از ۳۲ تا ۳۶ میلیون فرانک در نوسان بود.^۲ حتی در زمان حکومت ناصرالدین شاه، مخارج کشوری، از جمله هزینه های گزاف حرم‌سرا، از طریق وصول پول از انگلستان و دیگر دول خارجی و با واگذاری امتیازها و مصادره اموال ثروتمندان تأمین می شد.

مظفرالدین شاه نیز پیش از اوج گیری کامل مشروطه، در خوش گذرانی، سودای رقابت با پدر را داشت. بدین منظور، وی مجبور شد که جهت تأمین مخارج خود، دوبار از روسیه وام بگیرد. در عهد محمد علی شاه، مجلس با تعیین مقرری معین برای شاه و شاهزادگان به منظور صرفه جویی در هزینه ها دست به اقدام بزرگی در جهت کاستن عظمت کاذب حرم‌سراها زد. این اقدام مجلس نه تنها شاه را عصبانی ساخت، بلکه جمع کثیری از خدمه و سرایداران و غلامان متعلق به دربار را نیز آشفته خاطر گردانید. به حدی که «بکاره به واسطه وحشت از قطع نان خودشان، در مسجد شیخ عبدالحسین چادر زده و اجتماع و غوغای کردند».^۳

بی تردید همین محدودیتهای اقتصادی و کاهش قدرت سیاسی بود که سبب

۱. ناج السلطنه، همان کتاب، ص ۱۲.

۲. م. باولویج و دیگران، همان کتاب، ص ۱۰-۹.

۳. سیدحسن تقی‌زاده، خطابه تقی‌زاده مشتمل بر شمه‌ای از تاریخ اوایل انقلاب و مشروطیت ایران، طهران، باشگاه مهرگان، ۱۳۳۸، ص ۵۰-۵۲.

گردید تا محمدعلی شاه، به داشتن یک زن عقدی رضایت دهد. ولی با این وجود، باز هم اندرون شاهی، جهت رتق و فتق امور دارای یکصد و پنجاه پیشخدمت زن و مرد بود. اما تحول جالبی که در این مقطع به چشم می خورد این است که جمعی از زنان پیشخدمت حرم‌سرا، شبها ملزم به ماندن در کاخ نبودند، بلکه پس از انجام وظایفشان، به خانه‌های خود [در خارج از حرم‌سرا] مراجعت می کردند.^۱ علاوه بر این، آنان دیگر مانند دوران فتحعلی شاه و یا ناصرالدین شاه، موظف به همبستری و یا حمام کردن شاه نبودند. زیرا روح زمانه با چنین امیالی تعارض کامل داشت.

پس از اتمام دوران استبداد صفیر و فتح ایران از سوی مشروطه خواهان، هنگامی که محمدعلی شاه به روییه تبعید شد، کل افرادی که وی را همراهی می کردند چهل نفر بودند و تنها ده نفر از آنان زن بودند^۲ و به احتمال جز یکی که همسر شاه بود، بقیه از خویشاوندان وی بودند. پس از پناهندگی محمدعلی شاه در سفارت روس، به وی و خانواده اش شش اطاق داده بودند که از این تعداد سه اطاق [که اجازه پرده کشی آن را هم نداشتند] به خانواده اش و سه اطاق دیگر به خود او اختصاص یافته بود.^۳

در واقع به واسطه آگاهی مردم، بحرانی بودن اوضاع اقتصادی، نظارت مجلس و اعتراض‌های روزنامه‌ها، محل بود که بار دیگر حرم‌سراهای عربیض و طویل دوره فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه مجال خودنمایی بیابند. در دوران حکومت احمدشاه (در سال ۱۹۱۱م) کل بودجه‌ای که مجلس برای هزینه‌های دربار، از جمله صرف جیب شاه، مخارج ولیعهد، خانواده سلطنتی و غیره به تصویب رسانید، بالغ بر سیصد هزار تومان بود^۴ که پر واضح است با چنین

۱. اوژن اوین، همان کتاب، ص ۶۲-۶۰.

۲. ادوارد براون، انقلاب ایران، ص ۳۵۲.

۳. سیداحمد نفرشی حسینی، همان کتاب، ص ۲۲۶-۲۲۵.

۴. کتاب آبی، جلد پنجم، ص ۱۰۹۵.

مبلغی نمی‌توان به ایجاد حرم‌سراهای گسترده پرداخت. با نظارت بر قدرت سیاسی و اقتصادی شاه، دیگر از همه‌مه و ولوله زنان در حرم‌سراهای عهد فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه سراغی نمی‌باشیم. دیگر هرگز جمع کثیری از زنان مجبور نمی‌شدند تا برای ارضای نمایلات سیری ناپذیر یک تن، در قصرهای طلایی محبوس باشند. تصویری که آیرون‌ساید از قصر احمدشاه و حرم‌سای او ارائه می‌دهد، به خوبی این واقعیت را منعکس می‌سازد:

«پیش از ترک ایران می‌خواستم به شاه ایران ... ادای احترام کنم ... در ساعت مقرر به دروازه‌های آهنی قصر رسیدیم ... در محوطه قصر، دو خواجه که لباس اروپایی به تن داشتند و در دستهایشان عصای عاج نقره نشان دیده می‌شد به استقبال ما آمدند. آنها در حالی که تعظیم کنان عقب عقب می‌رفتند، ما را به ساختمان کوچکتری در گوش قصر اصلی هدایت کردند. اینجا اندرون یا قسمت زنانه قصر بود. شاه تصمیم گرفته بود که ما را در این محل به حضور پذیرد. در درگاه این عمارت، یک سیاه غول پیکر ما را به تالاری راهنمایی کرد و دری را گشود تا ما به اتاق خصوصی شاه وارد شویم. هنگامی که از این تالار عبور می‌کردیم، نگاهم به دسته‌ای از زنان و کودکان افتاد که از یک درگاه کوچک مارا تماشا می‌کردند. آنها می‌خندیدند و با یکدیگر شوخی می‌کردند، اما بزودی خواجه‌های دیگری که در آن قسمت بودند، آنها را ساخت کردند.^۱

د- محدودیتها و رنجهای زنان حرم

ترس از ایجاد روابط نامشروع زنان حرم‌سرا با مردان درباری، افشاء اسرار سیاسی و حفظ امنیت زنان حرم‌سرا سبب می‌گردید که آنان همواره با شدیدترین نظارت‌ها مواجه گردند. در حرم آغا محمدخان، تمام کارهای اندرون توسط کنیزان انجام می‌گرفت و امکان نداشت که مردی متصدی خدمت اهل حرم

۱. آیرون‌ساید، خاطرات و سفرنامه زنال آیرون‌ساید، ترجمه بهروز فروینی، تهران، نشر آینه، چاپ دوم ۱۳۶۳، ص ۶۱.

باشد. تعداد خواجه سرایان، با وجودی که فاقد تواناییهای جنسی بودند، بسیار کم بود.^۱ بی شک نگرانی آغامحمد خان از افشاری اخباری در باب ناتواناییهای جنسی اش، در این مورد بسیار مؤثر بود و به همین دلیل است که اکثر منابع، به وجود حرم‌سرای او حتی اشاره‌ای هم نمی‌کنند. هنگامی که خواهر تنی آغا محمد خان در غیاب برادرش، برای دریافت پیامی فوری، فرستاده خان از بکان را از پشت پرده به حضور می‌پذیرد، به علت گفتگو با یک مرد اجنبی، با دشنامهای سخت یکی از درباریان مواجه می‌شود.^۲ دروویل در کتاب خود، به خوبی از محدودیتهای زنان حرم‌سرای فتحعلی شاه گزارش می‌دهد:

«زنان شاه غالباً شب هنگام به گردش می‌روند. اگر تصادفاً سیاحت آنها به روز افتاد... خواجه سرایان آنها را احاطه کرده و مراقب چادر و روینده شان هستند. ضمناً سواران گارد از جلو و عقب و جناحين، به فاصله دویست قدم، روان می‌شوند. وظیفه سواران مزبور دور کردن کسانی است که بر سر راه پیدا می‌شوند. رهگذاران مجبورند به محض برخورد با حرم شاهی، روی خود به سوی دیگر برگردانند و گرنه بلا فاصله به دست زیردستان خواجه باشی قطعه قطعه خواهند شد».^۳

هنگامی استراحت در یکی از قصرهای خود در اطراف تهران را داشت، پیش‌اپیش، بیست تن از زنان حرم‌سرای تحت نظارت خواجه‌های درباری بدان سورانه می‌کرد. علاوه بر این، سرتاسر جاده مسیر حرکت آنان، در حدود نیم فرسخ قرق می‌شد تا چشم مردان نامحرم به حرم شاهی نیفتند.^۴ هنگام حرکت کاروان زنان حرم در معابر عمومی، همواره یک دسته سوار با فریادهای «دور شوید، کور شوید»، مردم را دعوت به خلوت کردن مسیر،

۱. سلطان احمد میرزا عضدالدوله، همان کتاب، ص ۵۶.

۲. امینه پاکروان، همان کتاب، ص ۲۲۳-۲۲۲.

۳. گاسپار دروویل، همان کتاب، ص ۱۷۸-۱۷۹.

۴. ب. ام. زوبر، همان کتاب، ص ۳۷۴-۳۷۳.

چسباندن صورتها یا شان به دیوار یا درخت و دراز کشیدن بر روی زمین می‌کردند. کودکان و زنان نیز، مانند مردان، ملزم به اجرای این فرمان بودند. هیچ کس حق نداشت حتی نیم نگاهی به حرم شاهی بیندازد.^۱

مراقبت و نظارت بر زنان حرم‌سرا در عهد ناصرالدین شاه، به عهده چند زن از زنان شاه، که سرخانم نامیده می‌شدند، قرار داشت. هر یک از این زنان، به درخواست و احتیاج تعدادی از زنان حرم‌سرا رسیدگی می‌کردند. هر کدام از سرخانمهای خواجه سرایانی تحت امر خود داشتند که با کمک آنها به تمثیت امور زنان تحت فرمان خود می‌پرداختند. مسئولیت نظارت بر کل خواجه‌ها بر عهده شخصی به نام آغاباشی بود.^۲ فووریه درباره مراقبتهای شدیدی که در هنگام مهمانی رفتن ائمۀ اسلامی شاه برقرار بود، چنین گزارش می‌دهد: «وی با زنان همراه خود در دو سه کالسکه نشسته بودند و پنجاه سوار دور کالسکه‌های ایشان را داشتند و خواجه سرایان، سوار بر اسب در مقابل درهای کالسکه‌ها می‌تاختند و از آنجا منفک نمی‌شدند».^۳

همچنین، شرحی را که مدام دیوالفا، از محدودیتهای ایجاد شده در مسافرت جمعی از زنان ناصرالدین شاه به اروپا (۱۲۹۰ هـ. ق)، از زبان یکی از آنان به نام زیباخانم می‌نگارد، بسیار حیرت آور است:

«من از زیبا خانم پرسیدم مملکت روسیه را چگونه دیدید؟ آیا از اوضاع آنجا خوشتان آمد. در پاسخ گفت: من ابداً این مملکت را ندیدم، زیرا به محض ورود به کشتی، من و دو نفر همراهم را در یکی از اطاقهای کشتی محبوس کردند و در محل تنگ و بدون هوایی به سر بردمیم و چون کشتی به بادکوبه وارد شد، ما را فوراً داخل قطار راه آهن کردند و در آنجا زندانی شدیم. حتی پنجره‌های واگون را هم بستند و ممکن نشد که نظری به بیرون اندازیم. به

۱. ارنست اورسل، همان کتاب، ص ۹۴.

۲. عبدالله مستوفی، همان کتاب، جلد اول، ص ۳۸۶.

۳. فووریه، همان کتاب، ص ۱۷۷ - ۱۷۶.

محض ورود به مسکو هم ما را در اطاقی حبس کردند و خواجه‌ها مواظب بودند که از اطاق خارج نشونیم. شاه هم نظر به جشنها و پذیراییهای باشکوهی که به افتخار او فرهم ساخته بودند، نمی‌توانست بر حسب معمول تهران، از اول شب در نزد زنان حرم خود باشد و ما هم از تنها ماندن و محبوس بودن محروم و اندوهناک ... نظر به سختیهایی که در این مسافرت کشیده بودیم، باطنًا مایل به مراجعت بودیم. درست دو ماه می‌گذشت که ما رنگ آفتاب و یا گوشه‌ای از آسمان را ندیده بودیم.^۱

از آنجایی که فرصت کافی برای سرکشی به همه زنان حرم‌سرا، به ویژه در عهد فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه فراهم نبود، محدودیتهای خاصی برای تماس زنان با شاه وجود داشت. خبیل کثیر زنان فتحعلی شاه، فقط روزی یک ساعت حق حضور داشتند.^۲ مراسم سلام در اندرون، بر همان سیاق مراسم سلام در بیرون بود. زنان حرم‌سرا بر اساس الثاب و مناصب خود، به ترتیب در صف سلام می‌ایستادند و پس از ابراز مراتب اطاعت و سلام، تقاضاها و مطالب خود را به سمع شاه می‌رساندند. پس از انجام مراسم مذکور، شاه از حرم‌سرا خارج می‌شد.^۳

برخورداری از امکانات مادی و افتخار همسری شاه، هرگز به معنی بی‌رنج زیستن زنان حرم‌سرا نبود. حرم‌سرا کانون کشمکش‌های پایان ناپذیری میان زنان متعدد شاه بود. تفاوتی که در اصل و نسب زنان وجود داشت، از نخستین عوامل پیدایش کشمکش‌ها به حساب می‌آمد. همواره سعی می‌شد تا زنانی که دارای ریشه خانوادگی سلطنتی بودند، از دیگر زنان متمایز باشند. از بین انبوه زنان فتحعلی شاه، چهل نفرشان، از جمله زنان نمره اول محسوب می‌شدند که

۱. مadam دیولا فوا، همان کتاب، ص ۲۷۱ - ۲۷۰؛ همچنین برای تفصیل بیشتر در این باره ر. ک. میرزا علی خان امین‌الدوله، همان کتاب، ص ۴۷ - ۴۳.

۲. سلطان احمد میرزا عضدالدوله، همان کتاب، ص ۱۳ - ۱۲.

۳. سرجان ملکم، همان کتاب، ص ۱۹۵.

از میان ایل قاجار و بزرگ زادگان معتبر ایران انتخاب شده بودند. برخورد شاه با این زنان براساس: «حفظ احترام کامل بود. حتی در حضور آنها با سایر طبقات ابدأ التفات نمی‌شد. این زنان روزی یک ساعت حق حضور داشتند و در هنگام مراسم تشریفات، در صفحی جدا از سایر زنان می‌ایستادند. هنگام دیدار و ملاقات شاه با آنان، دیگران مطلقاً حق حضور و تشرف نداشتند.^۱ علاوه بر این، در بین این زنان نیز تفاوت‌های وجود داشت. مثلاً در مراسم سلام، فقط دوزن، از جمله مادر نایب‌السلطنه، عباس‌میرزا، حق نشستن داشتند و مابقی موظف بودند، تا آخر مراسم سلام سرپا بایستند.^۲

عامل مهم دیگری که زمینه کشمکشها را فراهم می‌آورد، علاقه وافری بود که شاه به بعضی از زنان معمولی نشان می‌داد. علاقه‌ای که سبب می‌شد تا آنان در برخی مواقع، در زمرة زنان سوگلی شاه به حساب آیند. زنانی که این گونه مورد توجه قرار می‌گرفتند، از امکانات بیشتری از جمله دریافت مواجب بیشتر، حتی نامعین و داشتن تشکیلات مجزا از زنان دیگر برخوردار می‌شدند. جلب محبت شاه برای نیل به چنین موقعیتی، حرمسرا را صحنه حسادتها و رقابت‌ها می‌ساخت. فوریه، طبیب مخصوص ناصرالدین شاه، که از نزدیک با این رقابت‌ها آشنایی داشته، اخبار جالبی در این باره ارائه می‌دهد:

«اندرون شاهی مرکز تفنن بازی و آرایشگری زنهاست و از هر چه بیشتر در آنجا بازار آن رواج دارد. و جایی است که نمایشگاه مخصوص جواهرات گران قیمت و پارچه‌های نفیس و البسه زربفت محسوب می‌شود و هر زنی در بند این است که با چه آرایش و نمایشی رقبای خود را سرافکنده و دوستان خود را شاد نماید. مثلاً اگر زنی می‌خواهد که لباسش از جهت جلوه و جمال منحصر باشد، می‌فرستد هر چه از آن پارچه در بازار به دست می‌آید بخرند، تا دیگری نتواند از همان لباس داشته باشد. من زنی را می‌شناسم که در عرض بک ماه،

۱. سلطان احمد میرزا عضد‌الدوله، همان کتاب، ص ۱۳-۱۲.

۲. سرجان ملکم، همان کتاب، ۱۹۵.

برای همین قبیل خریدها سی هزار فرانک پول داده است. اما جواهرات که در آرایش جای خود را دارد و هر کس یک قسمت مهم از ثروت خود را صرف خرید جواهرات می کند.^۱

برخی از زنان، برای اینکه شاه را فریفته بی نظری و خیرخواهی خود کنند، سعی در ترتیب آشنایی و همبستزی شاه با کنیزان و خدمتکاران خود را داشتند. بدین منظور، زنان جاافتاده حرم همواره سعی داشتند که در دستگاه خود، خدمتکاران زیبا و خوش رویه، خوش حرف و تربیت شده داشته باشند.^۲ مادر شاهزاده ملک قاسم میرزا، جهت جلب رضای خاقان [فتحعلی شاه]، چند نفر از خدمتکاران خود را به ضمیمه ندارکات لایقه به حضور وی تقدیم کرد.^۳ امینه اقدس همسر ناصرالدین شاه دختران جوانی را که شاه مایل بود هر هفتے یکی از آنها را صیغه کند، برای وی تدارک می دید.^۴

یکی دیگر از راههایی که زنان سعی می کردند از طریق آن، محبت شاه را به سوی خود جلب کنند، جلب رضایت خواجه باشی، مسئول نظارت بر کل حرم‌سرا بود. به گزارش دروویل، زنان شاه احترام شایسته‌ای نسبت به خواجه باشی ابراز می کنند تا آنها را در حضور شاه مطرح کرده و تمجید و ستایش کنند. اگر دختر تازه واردی در حرم‌سرا نباشد، خواجه سرا به میل خود، یکی را برای هم خوابی شاه برمی گزیند و زنانی که توسط وی انتخاب می شوند، سعی در جبران محبت خواجه باشی دارند و به هنگام دریافت مراحم از شاه وی را نیز سهیم می گردانند.^۵ ژوپر نیز در گزارش خود این مسأله را تأیید می کند: «زنان حرم نظر به میل مفترطی که به افتخار مجالست با شاه دارند، از هیچ

۱. فوریه، همان کتاب، ص ۱۱۹؛ همچنین تاج‌السلطنه، همان کتاب، ص ۱۹۰.

۲. عبدالله مستوفی، همان کتاب، جلد اول، ص ۳۷۸-۳۷۷.

۳. سلطان احمد میرزا عضد الدوّله، همان کتاب، ص ۱۶-۱۵.

۴. کاساکوفسکی، همان کتاب، پاورقی ص ۱۳۵.

۵. گاسپار دروویل، همان کتاب، ص ۱۷۱

وسیله‌ای برای نبل به منظور خودداری نمی‌کنند. [آنها] به انواع وسائل دل خواجه‌هارا به دست آورده، میوه‌های شیراز، تافه‌های یزد، اسلحه‌های خراسان و مروارید بحرین را فراهم آورده، از خواجهگان می‌خواهند تا آنها را در معرض دید شاه قرار دهند. بدیهی است که شاه از این مجموعه بکی را انتخاب خواهد کرد و بانوی که هدیه اش مورد قبول شهریار قرار گرفته، تا شب هنگام، به افتخار مجالست جانشین خسرو مباہی خواهد شد.^۱

به این ترتیب، تلاش برای جلب نظر شاه، زنان را رقیب یکدیگر می‌ساخت. در حرم‌سرای ناصرالدین شاه دو زن قادرمند انبیس الدوله و امینه اقدس، بر بقیه زنان حرم‌سرای ریاست داشتند و محور تمام حوادث اندرون بودند. هر کدام از این دوزن، دار و دسته‌ای تشکیل داده که هدف هر کدام از آنها بی اعتبار ساختن دیگری و ثبت موقعیت خود در نزد شاه بود.^۲

بکی از مهمترین دلایل رقابت زنان با یکدیگر، باردار شدن از شاه بود. زنی که از شاه دارای فرزندی می‌شد، اعتبار وی نیز از هر نظر فزونی می‌گرفت. از این رو زنان مقتدر حرم‌سرا، حتی با توصل به زور، سعی می‌رددند تا این افتخار نصیب زنان دیگر نشود. از جمله در سال ۱۲۹۸ هـ. ق:

و من العجایبات - لیلی خانم که یکی از زنهای شاه و طرف عشق بود بار حملی دارد. شاه بدوان خبیلی خوشحال بود، حالا بسیار کسل است. به واسطه مضمون نسوان دیگر و از قرار تقدیر نایب السلطنه که از ایشان شنیدم حکم شده است عنفاً بچه او را سقط کنند. سبحان الله از این کارها.^۳

سیه روزی زنان حرم‌سرا به همین رقبتها و اضطرابها و حسادتها ختم نمی‌شد. آنان فرسنگها از وظایف یک زن عادی در خانه به دور بودند. فرزندانشان از سوی لله‌ها پرورش می‌یافتنند و غذای روزانه شان توسط

۱. ب. ام. زوبر، همان کتاب، ص ۲۷۶.

۲. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، همان کتاب، ص ۲۴۲، ۳۳۹، ۵۵۷، ۸۴۲.

۳. همان کتاب، ص ۷۳.

آشپزباشیها طبخ می گردید.^۱ فرزندانشان نیز سرنوشتی بهتر از آنان نداشتند. به علت کثرت تعداد زنان و ارتباط اندک شاه با آنان، و نیز اشتغال پسران از سن ۱۰ تا ۱۲ سالگی به حکمرانی ولايات و دیگر مناصب، مهر پدر و فرزندی بین آنان وجود نداشت. از سوی دیگر، وجود رسوم و تشریفات خشک درباری و پرورش و تربیت آنها نوسط دایه‌ها و لله‌ها، سبب می‌شد که از مهر مادری نیز محروم باشند. در دلهای تاج‌السلطنه دختر ناصرالدین شاه در باب زندگانی خود، روشنگر زندگی تاریک و نامائوس یکی از این فرزندان درباری است:

«نظر به احترامات سلطنتی و توسعه جا و مکان، منزل من و اتباع من دور و جدا از منزل مادرم و روزی دو مرتبه با اجازه مرا به حضور مادر محترمه ام برده و پس از ساعتی دوباره مراجعتم می‌دادند تا اینکه کم کم بزرگ شده به راه افتادم ... نظر به انس علاقه که بین من و دده خانم موجود بود، به کلی از مادر عزیز محترمه خود کناره گرفته و اگر او مرا می‌خواست در آغوش گرفته بیوسد، گربه و فغانم بلند و فوراً دوان دوان خود را به آغوش دده عزیز می‌کشانیدم ... افسوس که خیالات فاسد و احترامات غلط و بزرگیها، ابهت‌ها و هنرفروشیهای بی‌جا، شیرینی محبت مادر و زمان طفولیت را به کام من تلخ و بدیختانه از آغوش مادر قابل پرستش دور و جدایم ساخته ... از آن چیزهایی که من همیشه عبرت برده حسرت می‌خوردم، یکی مسأله شیر است که چرا نباید مادر، خودش او لاد خود را شیر داده در آغوش رافت و محبت بپروراند، و چرا باید او لاد خودش را از خود خارج نموده و به دست غیر سپارد، در حالتی که دایه گرفتن برای بچه باعث انزجار و نفرت او لاد به مادر می‌شود. و همین طور او لاد را در نظر مادر غیر مهم و غیر قابل ملاحظه می‌نماید و آن انس و علاقه سادگی را مبدل به یک رسمیت غلطی می‌نماید. همین طور که من بیچاره در بد و طفولیت خود را از محبت

۱. مسعود میرزا ظل‌السلطان، همان کتاب، جلد اول، ص ۵۳-۵۲؛ یاکوب ادوارد بولاك، همان کتاب، ص ۱۶۴-۱۶۵.

مشتعله مادری بر کنار دیده و به کلی در مقام رسمیت دیدم ...^۱

زمانی که دختران به سن بلوغ می رسیدند، مهمترین معیار گزینش همسر برای آنان در نظر گرفتن مصالح سیاسی دربار بود. این مسأله، هم در مورد اولاد ذکور و هم اولاد انان صادق بود. فتحعلی شاه پس از سرکوب کامل طایفه نادرشاهی، دختران وی را بین شاهزادگان قسمت کرد. ^۲ احمدخان، رئیس ایل مقدم در آذربایجان شرقی، در دوران فتحعلی شاه به قدری قدرت یافت که شاه دو تن از دختران وی را بکی به عقد خود و دیگری را به عقد فرزند ارشدش محمدعلی میرزا درآورد.^۳ عباس میرزا نایب السلطنه پس از فتح قلعه چهريق در سلماس، یعنی بیک، نایب السلطنه آنجا و دو همپیشه وی را به دارالسلطنه تبریزی آورد و هر دو را بکی پس از دیگری به عقد فرزندش محمدمیرزا درآورد.^۴ در مورد دختران نیز:

«برای اولین بار، فتحعلی شاه که دختران بسیار داشت، به سران عشایر تکلیف کرد شاهزاده خانمه را به زنی بگیرند تا از این رهگذر، آنان را به سلطنت نزدیک کند.^۵

نمونه مشهور ازدواج مصلحتی و وجه المصالحة بودن دختران و خواهران شاه زندگی عزت الدوله، خواهر ناصرالدین شاه، می باشد. شاه از همان اوان جلوس بر تخت سلطنت در سال ۱۲۶۴ هـ. ق، خواهرش را وادار به ازدواج با صدراعظم خود امیرکبیر کرد. این در حالی بود که امیر، با داشتن پسر بزرگی از همسر اول خود در آستانه کهولت، و عزت الدوله در سن دوازده سالگی قرار داشت. چندماه پس از قتل امیر، شاه مجدد اوی را مجبور کرد که به عقد کاظم

۱. ناج السلطنه، همان کتاب، ص ۷-۵.

۲. سلطان احمد میرزا عضد الدوله، همان کتاب، ص ۸۱.

۳. اوزن اوین، همان کتاب، ص ۱۲۵:

۴. غلامحسین افضل الملک، همان کتاب، ص ۱۱۰.

۵. پولادک، همان کتاب، ص ۳۲۱.

خان، پسر صدراعظم جدید، میرزا آقا خان نوری درآید. عزت الدوله با هر دو ازدواج خود مخالف بود، ولی در مقابل اوامر شاه تنها به گفتن این جملات اکتفا کرد که: «من به توحیق می دهم که مرا به عقد کاظم خان و همه وزرای بعدی درآوری.» ناصرالدین شاه پس از عزل میرزا آقا خان نوری از صدارت، به کاظم خان پسر وی دستور داد که خواهرش را طلاق دهد.^۱ و به همین ترتیب، عزت الدوله اپایان عمر خود، سه بار دیگر ازدواج کرد.

اشتباقی که زنان حرم‌سرا برای همبستری با شاه، از طریق خودنمایی و یا به وساطت خواجه‌ها از خودنشان می‌دادند، پیش از آنکه برخاسته از غراییز طبیعی آنان باشد، زاده نرس آنان از رانده شدن از دربار بود. هر لحظه این خطر وجود داشت که آنان به خاطر تسامح و ناکامی در جلب رضایت شاه، مطلقه گردند و یا اینکه به افراد دیگر واگذار شوند. فتحعلی شاه دوازده تن از زنان خود را به اسماعیل خان نامی، که فرمانده گارد شاهی بود، واگذار کرد.^۲ و باز در موردی، همین شاه یکی از زنان خود را طلاق داده و او را به امان الله خان، والی کردستان پیشکش می‌کند. برخی از رجال دولتی با اشتباق از شاه می‌خواستند تا از خیل بی شمار زنان حرم‌سرا، یکی را به آنان واگذار کند که اغلب مورد موافقت شاه واقع می‌گردید. این امر در دربار آنچنان عادی بود که مؤلف تاریخ عضدی تصویر می‌کند: «از حرم‌خانه به اشخاص محترم [با] واگذاری زنان حرم‌سرا] این قسم التفات می‌شده است.^۳ یکی از زنان فتحعلی شاه که بسیار خوش سبما بود، با جهیزیه‌ای به پیشخدمت باشیگری دربار واگذار گردید.^۴

واضح است که یکی از انگیزه‌های شاه در بخشیدن زنان به درباریان، جلب بیشتر وفاداری آنان و تثبیت موقعیت خود بود. به گزارش مادام دیولافوا،

۱. همان کتاب، ص ۱۵۰-۱۵۱.

۲. گاسبار دروویل، همان کتاب، ص ۱۷۸-۱۷۹.

۳. سلطان احمد میرزا عضد الدوله، همان کتاب، ص ۶۷.

۴. همان کتاب، ص ۶۸.

ناصرالدین شاه به منظور قدردانی از خدمات یکی از تجار فرش اصفهان، یکی از زنان بسیار زیبای خود را به وی می‌بخشد.^۱

این مسئله به خوبی روشن می‌سازد که زنان در حرم‌سرا، چیزی جز وسیله کام‌جویی نبودند و در صورت ناتوانی برای اراضی تعابرات شاه و یا مصالح دیگر، به آسانی از گردونه خارج می‌شدند تا زنان جوانتری جایگزینشان گردند. واضح است که با این اوضاع، کمتر زنی از زنان درباری احساس آرامش و سعادت می‌کرد. حتی زنان سوگلی که به ظاهر دارای موقعیت محکمتری بودند، از تعرض حوادث اضطراب آور در امان نبودند. مهد علیها، مادر ناصرالدین شاه و همسر محمدشاه، با محروم شدن از دریافت مواجب به علت شهرت به فساد، ناچار می‌شود تا برای تأمین مخارج خود متولّ به قرض گردد.^۲ نبات خانم با از دست دادن دو فرزندی که برای شاه آورده بود، مطلقه می‌گردد و فتحعلی شاه با خونسردی تمام، بعدها او را به زوجیت میرزا شفیع صدراعظم درمی‌آورد.^۳

اغراق نخواهد بود اگر بگوییم که اغلب زنان، بعد از یک بار همبستری با شاه، از دربار خارج می‌شدند تا جای خود را به زنان تازه وارد بدهند. به همین خاطر است که ارقام تعداد زنان شاهان قاجار، در عهد فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه، با تفاوت‌های بسیار ذکر شده است.

بزرگترین مصیبتی که گریبان‌گیر زنان حرم‌سرا می‌شد، بعد از مرگ شاه وقت بود. اگر زنی از زنان شاه متوفی ظاهری برازنده داشت، درباریان خواستار وی می‌شدند که در این میان موفقیت با قدرتمندترین آنها بود، به چنگ می‌آورد. پس از مرگ آغا محمدخان، یکی از همسران بسیار زیبای وی را حسین قلی خان برادر وی خواستار شد، اما فتحعلی شاه اجازه نداد و او را به عقد

۱. مادام دیولاپوا، همان کتاب، ص ۲۷۳.

۲. جرج. ن. کرزن، همان کتاب، جلد دوم، ص ۵۱۵.

۳. سلطان احمد میرزا عضدالدوله، همان کتاب، ص ۳۱۳.

خود درآورد.^۱ پس از مرگ فتحعلی شاه، بجز تعداد اندکی، مابقی زنان حرم‌سرا، به زندگی آزاد و معمولی خارج از دربار روی می‌آورند و بدین گونه زندگی مشقت‌بار بیرون را بر عشرت طلبیهای کاذب اندرونی ترجیح دادند. به این ترتیب تعدادی از آنان ازدواج می‌کنند و تعدادی دیگر نزد دختران و یا پسرانی که از شاه داشتند، می‌روند.^۲ بعد از مرگ محمدشاه، مهدعلیا، مادر ولیعهد که دیگر اکنون مادر شاه بود- زن دوم شاه متوفی را کنار زده و از اقامتگاهش دور می‌سازد.^۳ با مرگ ناصرالدین شاه، تمام زنان حرم‌سرا را از اندرون بیرون برده و در جای معینی زیر نظر می‌گیرند و تا مدت‌ها، اجازه خروج و ملاقات با کسی به آنها داده نمی‌شود. تاج‌السلطنه، دختر ناصرالدین شاه که جزء حرم‌سرا وی بود در باب سرنوشت حرم ناصری پس از مرگ وی چنین می‌نویسد:

«بالاخره پس از یک هفته، اعلان از طرف سلطان شد که تمام خانمهای هر چه دارند مال خودشان و از اندرون خارج بشوید. جز خانمهایی که اولاد دارند و آنها را بفرستند به حباط سروستان که منزل منیرالسلطان مادر نایب‌السلطنه بود. منیرالسلطان منزل را تخلیه و به منزل برادرم نایب‌السلطنه رفته بود. این زنهای بدیخت بی‌شوهر، با هزاران درد و اندوه، از محل عزت و احترام خود کناره کرده تمام خارج شدند... خانمهایی که دارای اولاد بودند چندنفری بیشتر نبودند... ما را مانند اسیر و محبوسی به آن حباط منزل دادند... در همین اوقات از طرف برادرم خواجه آمده دست خط مواجب و مستمری به اضافه سه پارچه جواهر آورد. برای من و برادرم و مادرم سالی هفت هزار تومان حقوق معین کرده بودند که ماه به ماه به ما بدهند.^۴

معدود زنان مظفرالدین شاه نیز، بختی بهتر از این نداشتند، با مرگ وی،

۱. همان کتاب، ص ۲۵.

۲. همان کتاب، ص ۱۵۷-۱۵۶.

۳. رابرت گرانت واتسن، همان کتاب، ص ۳۳۰.

۴. سرگذشت تاج‌السلطنه، ص ۵۴-۵۲.

زنان حرم‌سرايش از مدار خارج می‌شوند و جای خود را به حرم محمد علی شاه می‌دهند. اوژن اوین، وضع حزن انگیز حرم‌سراي مظفرالدین شاه را پس از مرگ شاه چنین شرح می‌دهد:

«بعد از آنكه شاه تمام کرد، همه فاتحه‌اي به رسم مسلمانان خواندند. آن گاه درهای اندرون بلا فاصله بسته شد. چون «حرم» صاحب خود را از دست داده بود، ديگر به احدی، اجازه ورود به اندرون داده نشد... زنان شاه تازه در گذشته به سرعت اندرون را خالي می‌کردند. جز بچه‌های خردسال و دختران شوهر نکرده، ديگر کسی آنجانمانده بود.»^۱

البته تنها مرگ شاه، زنان وي را از حرم‌سرايش جدا نمی‌ساخت؛ بلکه با توجه به اينکه اين زنان آينده خود را تضمين شده نمی‌دينند و از سوی می‌دانستند که بودن با نبودشان برای شاه چندان اهمیتی ندارد سعی می‌کرند تا در اولین فرصت با وضع آبرومندانه‌اي از دربار خارج شوند. از جمله مهد علیا، مادر ناصرالدین شاه، هنگامی که پسرش به حکمرانی آذربایجان برگزیده می‌شود، رهسپار آن ایالت شده^۲ و روزگار خود را در همان جا می‌گذراند. ستاره خانم، يكى از زنان عقدی ناصرالدین شاه، که سه اولاد هم از شاه داشت، به واسطه عقد کردن فروغ السلطنه و اينکه بيش از چهار زن عقدی مجاز نبود، مطلقه شده و جزء زنان صبغه‌اي حرم‌سرا قرار می‌گيرد. ظاهرًا تحمل اين قضيه بر وي سنگين بود، لذا پس از مدتی از اندرون خارج شده و همسر پسر يكى از خوانين فارس می‌شود.^۳

بنابراین، زندگی در حرم‌سراي شاهی، برخلاف ظاهر زیبای آن، زندگی سراسر رنج آور، يکنواخت و کسل کننده‌اي بود. زنان حرم‌سرا سعی می‌کرند خلاء‌های زندگی خود را به طرق مختلف پر کنند. پولاک، پزشک ناصرالدین

۱. اوژن اوین، همان کتاب، ص ۱۵۲.

۲. پولاک، همان کتاب، ص ۲۷۱.

۳. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، همان کتاب، ص ۵۲۸.

شاه که با زندگی آنها آشنایی کامل داشته، در این مورد چنین می‌نویسد:

«غلب، زنان حرم و نوکران بی کار و عار هستند که در اثر ملال، به مدنی طولانی و مکرر قلیان می‌کشند و از این رهگذر چار غشی می‌شوند.^۱

و یا اینکه:

«زن حرم سرا سخت مشتاق آند که ملال زندگی بکنواخت آنجارا با هیجان سرمستی شراب چاره کنند و من که دلم به حال این موجودات تبره بخت می‌سوخت، گاهی ساعتی فراموشی برایشان تجویز می‌کردم.^۲

از آنجایی که زنان درباری به هنگام راه یافتن به دربار، دختران جوانی بودند که از داشتن یک زندگی زناشویی طبیعی محروم می‌شدند، لذا به طرق مختلف سعی در ارضای تعابرات غریزی خود داشتند. فساد در حرم‌سرای شاهی به قدری رایج بود که مردم، تمام زنان قاجاری را از جنبه اخلاقی منحظر می‌پنداشتند. ناصرالدین شاه ترجیح می‌داد که زنان حرم‌سرای خواندن و نوشتن را ندانند: «زیرا بدين ترتیب کمتر احتمال فساد آنها می‌رود و نمی‌توانند نامه‌های عاشقانه به خارج از حرم‌سرای بفرستند.^۳ مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه، به سوء اخلاق شهرت داشت. امین‌السلطان، صدراعظم ناصرالدین شاه، از طریق ارتباط با یکی از این زنان بر تسامم نبات شاه آگاهی می‌یافت.^۴ مظفرالدین شاه ام‌الخاقان مادر محمدعلی شاه را به دلیل فساد اخلاقی طلاق می‌دهد و این قضیه همواره محمدعلی شاه را رنج می‌داد. به گفته دولت آبادی:

«پسرام الخاقان، معلوم العحال بودن، یکی از بزرگترین مطاعن او است، به حدی که دشمنان او به واسطه سوء اخلاق مادرش و بی شbahتی خود او در قیافه

۱. پولاد، همان کتاب، ص ۴۴۱.

۲. همان کتاب، ص ۴۲۸.

۳. مهدی ملک‌زاده، همان کتاب، ص ۴۹۸.

۴. هیرویش بروگش، همان کتاب، ص ۲۵۶.

۵. ناج‌السلطنه، همان کتاب، ص ۴۲-۴۱؛ میرزا علی خان امین‌الدوله، همان کتاب، ص ۱۸۹.

ب خانواده سلطنت، او را فرزند حقیقی مظفرالدین شاه نمی دانند.^۱

ذ- زنان حرم‌سرا و مداخله در سیاست

در دوره سلطنت آغا محمدخان، با توجه به مشغله‌های گوناگون، ناتوانی جنسی و شخصیت جدی وی، و همچنین ایجاد محدودیتهای سخت در اندرون، زنان به هیچ وجه در مسائل سیاسی کشور مداخله نمی نمودند. حتی هنگامی که شاه از کشمکش‌های سیاسی فراغت حاصل می کرد، باز ترجیح می داد که برای استراحت، بدون زنان و در معیت خدمتگزاران خویش به کاخهای بیلاقی اطراف پایتخت برود.^۲ اما در زمان سلطنت فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه، یعنی بخش اعظم حکومت سلسله قاجار برایران، این دو شاه کاملاً اسیر امیال نفسانی و لذت‌های حرم‌سرا بودند و در واقع ناحدزیادی، زندگی سیاسی آنان تابعی از زندگی خصوصی آنان بود. فتحعلی شاه حتی در لشکرکشی‌های خود، از همراه بردن زنان حرم‌سرا غفلت نمی ورزید.^۳ ناصرالدین شاه، در برخی مواقع تا هفته‌ها از حرمخانه بیرون نمی آمد.^۴ از این رو مداخله زنان در مسائل جاری کشور، امری گریزناپذیر بود. بی شک میزان تماس و مراوده‌ای که شاهان وقت با زنان حرم‌سرا داشتند، به مراتب بیشتر از تماسی بوده که بارجال کشور داشتند. ناگفته پیداست که بیشتر مداخلات از سوی زنان سوگلی انجام می گرفت، زیرا زنان معمولی به علت محدودیتهای فراوان در تماس با بیرون، و رجال سیاسی به خاطر کوتاهی مدت اقامتشان در

۱. یحیی دولت‌آبادی، همان کتاب، جلد دوم، ص ۶۹؛ همچنین ناظم‌الاسلام کرمانی، همان کتاب، بخش اول، ص ۲۷۴؛ محمدعلی غفاری، همان کتاب، جلد اول، ص ۶۲-۶۳.

۲. امینه پاکروان، همان کتاب، ص ۲۰۴.

۳. کنت دوسرسی، ایران در ۱۸۲۹-۱۸۴۰، ترجمه احسان اشرافی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲، ص ۱۱۵.

۴. حاج زین‌العابدین مراغه‌ای، همان کتاب، ص ۸۸.

در بار، توان و مجال چنین کارهایی را نمی یافتد.
 پولاک با توجه به نفوذ افراد بسیاری، از جمله زنان حرم‌سرا، در ذهن
 ناصرالدین شاه، قدرت وی را محدود می‌داند:
 «به این خیال واهی دل خوش دارد که فرمانروای منحصر به فرد مملکت
 است، در حالی که حقیقتاً همچون توب بازی در دست دیگران است. حال این
 «دیگران» ممکن است مادرش، همسرش، وزرایش و یا هر درباری دیگری باشد
 که بتواند وقایع و اتفاقات را به نحوی به عرض برساند که او الزاماً به همان نتیجه
 برسد که گزارشگر خبر بخواهد؛ و شاه بیندارد که هر چیز بر وفق مراد و نظر او
 انجام گردیده است.^۱

به نظر اعتماد‌السلطنه، «واسطه داشتن از خواجه‌ها وزنها و یا قوم و خویش
 معتبر داشتن» از اسباب ترقی در دربار ایران است.^۲ ناصرالدین شاه در هنگام
 تصمیم گیری در مورد مسائل کشوری، علاوه بر منجم مخصوص دربار،
 همواره با یکی از زنان سوگلی خود نیز به مشورت می‌پرداخت، زیرا اعتقاد
 داشت که او «از نوعی ودیعه پیشگویی» برخوردار می‌باشد.^۳ پاره‌ای از زنان
 حرم‌سای ناصرالدین شاه حتی زودتر از صداعظم وقت، از نیات شاه در باب
 مسائل جاری مملکت آگاه می‌شدند، زیرا شاه پیش از اقدام به هر کاری،
 یادداشت‌هایی از کارهای موردنظر خویش می‌نوشت و آن را نزد زنان امین
 حرم‌سای خود نگاه می‌داشت.^۴ و همین شاه، هنگامی که در اندرون به
 صدور فرمانی تصمیم می‌گرفت، این کار را به زنان با سواد حرم واگذار

۱. پولاک، همان کتاب، ص ۲۹۴.

۲. محمدحسن خان اعتماد‌السلطنه، روزنامه خاطرات اعتماد‌السلطنه، ص ۲۰۹.

۳. کارلاسرنا، همان کتاب، ص ۹۵-۹۶.

۴. پیغمی دولت‌آبادی، همان کتاب، جلد اول، ص ۱۴۴-۱۴۳؛ کاساکوفسکی، همان کتاب، ص ۱۴۴.

می کرد.^۱

زنان حرم را به پشتوانه قدرت خود، در مسائل گوناگون اعمال نفوذ می کردند. در مراسم سلام صبحگاهی اندرون، زنان فتحعلی شاه، تقاضاهای خود را از طریق یکی از زنان عالی رتبه به سمع شاه می رساندند.^۲ مادر شعاع السلطنه از زنان اصلی فتحعلی شاه، با ذکر تقاضاهای مکرر مردم خمسه از این در رفع ستمگریهای پسرش، به شاه می گوید که «اگر چه پسر خودم مصدر ظلم شده باشد، باید معزول شود.^۳» «آغا باجی»، همسر دیگر فتحعلی شاه، گاه گاه با اعمال نفوذ خود، سبب رهایی محکومان از چویه دار می گردید.

البته وجود چنین شواهدی در مورد جنبه های مثبت مداخله زنان در امور جاری مملکت، بسیار نادر بود و زنان حرم را بیشتر توان خود را صرف محکمتر کردن موقعیت خود و خویشاوندانشان می کردند. واگذاری مناصبی چون پیشخدمت باشی، ریاست دیوان خانه عدله و حکومت دهخوارقان به نصرت السلطنه، تا حد زیادی به میمنت برادری او با شکوه السلطنه، از همسران اصلی ناصرالدین شاه و مادر مظفرالدین شاه بوده است.^۴ نصرت الله خان از رهگذر توجه شمس الدوّله، عمه ناصرالدین شاه، از منصب غلام بچگی در دربار، تا منصب امیر اعظمی ترقی می کند.^۵ با توصیه و اعمال نفوذ ائمّه الدوّله، سوگلی ناصرالدین شاه، نظام السلطنه مافی از حکومت فارس معزول و رکن الدوّله به جای وی منصوب می گردد (۱۳۱۱ هـ. ق).^۶ برادران

۱. دوستعلی خان معیرالمالک، همان کتاب، ص ۱۰۳.

۲. سلطان احمد میرزا عضدالدوّله، همان کتاب، ص ۱۶۴.

۳. سلطان احمد میرزا عضدالدوّله، همان کتاب، ص ۲۰.

۴. محمدعلی غفاری، خاطرات و اسناد محمدعلی غفاری نایب اول پیشخدمت باشی، به کوشش منصوره اتحادیه، سپرس سعدوندیان، تهران، نشر تاریخ ایران، چاپ اول ۱۳۶۱، ص ۲۵۴.

۵. اسماعیل هنر ینمایی، جندق و فومن در اوآخر قاجار، تصحیح: محمد عبدالکریم حکمت ینمایی، تهران، نشر تاریخ ایران، چاپ اول ۱۳۶۶، ص ۷۵.

۶. نظام السلطنه مافی، همان کتاب، جلد اول، ص: ۱۹۳.

همین زن، با وجود عدم لیاقت، چندسالی حکمرانی قم و کاشان را عهده دار بودند.^۱ پدر جیران خانم، از زنان سوگلی ناصرالدین شاه، به حکمرانی یکی از ولایات منصوب می‌گردد و برادر و یکی از خویشان نزدیکش، که حتی سواد خواندن و نوشتن هم نداشتند، به سمت خلوت شاه برگزیده می‌شوند.^۲ و باز امینه اقدس، از زنان متین‌زاده ناصرالدین شاه، با نفوذی که بر وی داشت، برادر خویش را به حکمرانی قم می‌رساند. همین زن، برادرزاده خویش ملقب به مليجک را وارد دربار می‌کند که بعدها، نقش مهمی در تعیین تمایلهای گوناگون شاه داشت. بطوری که اگر روزی مليجک بیمار می‌گردید. «اوقات شاه نیز خوش نبود و دل و دماغ کشورداری نداشت.^۳» دار و دسته مليجک، به پشتوانه محبت شاه و حمایت امینه اقدس، بربسیاری از مناصب و مشاغل مهم عهد ناصری دست یافته بوند.^۴

به تدریج قدرت زنان سوگلی در دوران ناصری و مظفری به حدی گسترش یافت که محل اقامت آنان در کنار اماکن مقدس و دیگر مراکز بست، مأمن گناهکاران و بسیاری از گناهان برای فرار از مجازات و نیز بست نشستن بود.^۵ در دوران ناصری، منزل امینه اقدس محل بست بود و حتی شاهزادگان و رجال سیاسی وقت، به هنگام نیاز بدان ملتجا می‌شدند.^۶ همچنین محل اقامت ائمه اهل‌السunnah چه در حضر^۷، محل بست بود.

۱. افضل‌الملک، تاریخ و جغرافیای قم، تهران، وجد، ۱۳۶۳، ص ۱۶۵؛ حسن نراقی، تاریخ اجتماعی کاشان، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی ۱۳۴۵، ص ۲۶۷.

۲. پولادک، همان کتاب، ص ۱۶۲-۱۶۳.

۳. جرج. ن. کرزن، همان کتاب، جلد دوم، ص ۵۲۵.

۴. میرزا علی خان امین‌الدوله، همان کتاب، ص ۱۱۱.

۵. نظام‌الاسلام کرمانی، همان کتاب، بخش اول، ص ۵۰۸.

۶. حسین قلی خان نظام‌السلطنه مافی، همان کتاب، جلد دوم، ص ۳۶۱؛ محمد‌حسن خان اعتماد‌السلطنه، همان کتاب، ص ۸۴۲.

۷. محمد‌حسن خان اعتماد‌السلطنه، همان کتاب، ص ۹۶۴

بکی از مهمترین موارد اعمال نفوذزنان، مداخله در اوضاع سیاسی کشور بود. مهد علیا همسر محمد شاه و مادر ناصرالدین شاه، در رأس زنان مداخله گر قرار داشت و با مرگ محمد شاه، تاریخین ولیعهد از تبریز به تهران، او با قدرت کامل به تمثیل و نظارت امور پرداخت. هر روز در تالار بزرگ قلعه محمدیه واقع در شمال غربی باغ فردوس تجربیش، رجال دولتی را برای استماع گزارش هایشان به حضور می پذیرفت و با آنان درباره اوضاع مملکتی، در غیاب شاه جدید به گفتگو می پرداخت.^۱ با استقرار ناصرالدین شاه بر اریکه قدرت، او همچنان به عنوان یک رکن قدرت باقی ماند. همزمان با صدرات اعظمی امیرکبیر و تلاش وی برای مهار قدرت شاه به نفع کشور، و مخالفت با زرق و برق بیهوده دربار و میهمانیهای پر خرج و گزاف مهدعلیا، او با حمایت انگلیس، سرخтанه در مقابل امیر می ایستد و با تلقین ها و اعمال نفوذ مداوم در شاه جوان و سوق دادن هرچه بیشتر او در لذات حرم‌سرا و نیز اتهام به امیر مبنی بر توطنده برای تصاحب تاج و تخت، زمینه قتل وی را فراهم می آورد. بعد از قتل امیرکبیر، مهدعلیا با حمایت از میرزا آقاخان نوری، او را به منصب صدارت اعظمی می رساند. آن هم در شرابیطی که میرزا آقاخان نوری در زمان حکمرانی محمد شاه، به جرم جاسوسی برای انگلستان، تنبیه و به کاشان تبعید شده بود. نفوذ مهدعلیا در مسائل گوناگون مملکتی به حدی چشمگیر بود که اروپاییان مکرر به آن اشاره کرده اند. به گفته پولاک:

«ملکه مادر ... دارای نفوذ بسیاری است که بخصوص آن را به هنگام انصاب حکام و وزرا و ازدواجهاش اعمال می کند.^۲

لبدي شل و کارلاسرنا نیز بر اعتقاد پولاک در این باره تأکید می ورزند.^۳

۱. معیرالممالک، همان کتاب، ص ۸۸-۸۹؛ رایرت گرانت واتسن، همان کتاب، ص ۳۴-۳۳۲؛ محمد جعفر خورموجی، حقایق الاخبار ناصری، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، زوار، ۲۳۴۴، ص ۳۶.

۲. پولاک، همان کتاب، ص ۱۶۴.

۳. لبدی شل، همان کتاب، ص ۷۲-۷۳؛ کارلاسرنا، همان کتاب، ص ۹۸.

زنان سوگلی ناصرالدین شاه نیز در مداخله در امور سیاسی، چندان از مهد علیاً عقب نبودند و در عزل و نصب صدراعظم‌های وقت کاملاً اعمال نفوذ می‌کردند. هنگامی که فرزندان فروغ‌السلطنه از همسران سوگلی شاه، به علت بیماری می‌میرند، او مصرانه میرزا آفاخان نوری را متهم به مسموم ساختن آنها می‌نماید و سرانجام سبب می‌شود تا نوری و خوشاوندانش که بر مناصب مهمی تکبه زده بودند، همگی معزول، شکنجه و تبعید گردند.^۱ همچنین با فشارهای زنان حرم‌سرا در قالب گریه و به دست گرفتن قرآن از سوی آنان، امین‌الدوله از منصب صدارت اعظمی در عهد ناصری عزل می‌گردد.^۲ امین‌الدوله، از زنان مشهور و مورد علاقه شاه، از جمله عوامل عزل محمد‌حسن خان سپه‌سالار از صدارت بود، زیرا به صلاح‌دید سپه‌سالار، شاه از همراه بردن او به سفر اروپا خودداری کرده بود.^۳ با اعمال نظرهای خواهر فرمانفرما، که همسر مظفرالدین شاه بود، فرمانفرما به حدی قدرت می‌یابد که به خود حق دخالت در تمام امور کشور را می‌دهد.^۴

در عهد محمد‌علی شاه، همسروی از جمله پیشنازان مخالفت با نهضت مشروطه ایران بود. انگیزه‌وی در این کار، کاهش شدید قدرت وی، به عنوان ملکه کشور، تحت اصول و قوانین مشروطه و مجلس بود. او مکرر در نزد شاه و دوستانش شکایت می‌کرد که «با وجود مشروطه و مجلس، من به مراتب از امین‌الدوله و امینه اقدس بدیخت تو هستم». زیرا آنان قادر بودند که خوشاوندان خویش را به وزارت و حکومت برسانند، در حالی که برای من چنین قدرتی

۱. میرزا علی خان امین‌الدوله، همان کتاب، ص ۱۱۶-۱۱۷؛ باکوب ادوارد بولاک، همان کتاب، ص ۳۱-۲۹.

۲. احمد کسری تبریزی، همان کتاب، ص ۲۳.

۳. کارلا سرنا، همان کتاب، ص ۷۸-۷۹؛ ابراهیم تیموری، عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، تهران، اقبال، ۱۳۳۲، ص ۱۲۳.

۴. حسین فلی خان نظام‌السلطنه مافی، همان کتاب، جلد اول، ص ۲۳۲؛ یحیی دولت‌آبادی، همان کتاب، جلد اول ص ۱۷۵-۱۷۶؛ غلامحسین افضل‌الملک، همان کتاب، ص ۱۴۴-۱۴۳.

میسر نبست.^۱ بعد از به توب بستن مجلس و شروع استبداد صغیر، ملکه به خاطر مساعدتها بی که در این راه به خرج داده بود، لقب شریک السلطنه را دریافت می کند و قدرت وی آنچنان فزومنی می گیرد که حتی به لغو وابطال فرمانهای صادره از سوی شاه نیز اقدام می کند. پس از آنکه محمدعلی شاه، تحت فشار مشروطه خواهان داخل و خارج، به ظاهر تصمیم به بازگشایی مجدد مجلس گرفت، ملکه با جسارت تمام، افراد تحت امر خویش را برای محروم اعلانهای صادره از او می فرستد و عملأً رو در روی محمدعلی شاه قرار می گیرد.^۲

استعمار گران نیز، از تأثیر زنان بر تصمیم گیریهای شاه مطلع بودند و مدام به طرق مختلف سعی در ایجاد ارتباط با حرم‌سرای شاهی داشتند. در بد و ورود سرگور اوزلی سفیر انگلیس در نوامبر ۱۸۱۱ م به ایران، همسرش نیز با تقدیم قطعه الماسی به دیدار آغا باجی، از زنان سوگلی فتحعلی شاه می شتابد تا بدین گونه، زمینه های نفوذ در این زن مقندر را فراهم آورد.^۳ تاج الدوله، یکی دیگر از زنان بانفوذ فتحعلی شاه، آنچنان به ایجاد روابط صمیمانه با انگلیسیها علاقمند بود که حتی به افتخار آنها میهمانی برپا می ساخت.^۴ مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه از طریق میرزا آقاخان نوری، عامل سرسپرده انگلستان، با سفارت این کشور در تهران ارتباط نزدیکی برقرار می کند و جهت تثبیت قدرت انگلیس در ایران تلاش می نماید.^۵ همچنان که در قضیه عزل امیرکبیر، انتلافی منشکل از او، سفارت انگلیس و دیگر شاهزادگان درباری صورت می گیرد. پس از مرگ مهدعلیا (۱۲۷۸ هـ. ق)، ائمه الدوله همسر سوگلی ناصرالدین

۱. مهدی ملک‌زاده، همان کتاب، ص ۵۰۰-۴۹۹.

۲. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، صدرالتاریخ، ص ۳۸؛ سعید نقیسی، همان کتاب، جلد دوم، ص ۲۱۸.

۳. جیمز بیلی فریزر، همان کتاب، ص ۱۹۷.

۴. لبدی شل، همان کتاب، ص ۷۲-۷۳؛ عباس خالصی، تاریخچه بست و بستنشی در ایران، تهران علمی، جاپ اول ۱۳۶۶ ص ۱۱۵-۱۱۳.

شاه، از سوی وی مأمور پذیرفتن خانمهای فرنگی در دربار می‌شود.^۱ وی در این ضیافتها، مبالغه‌گفته هزینه صرف می‌کرد.^۲ در تاریخ ۱۲ ربیع سال ۱۳۰۳ هـ. ق، نصرت پاشا سردار عثمانی، به حضور ناصرالدین شاه می‌رسد. وی حامل نشان امتیاز برای شاه و نشان شفق برای امینه اقدس بود.^۳ در تاریخ ۵ جمادی الاول ۱۳۱۱ هـ. ق، اعتمادالسلطنه از سوی انبیس الدوله مأمور می‌شود تا به سفیر روس، پیام تسلیتی در باب مرگ امپراطور روس الکساندر سوم ابلاغ کند.^۴ البته واضح است که این ارتباطها مملو از نیّات و اغراض سیاسی بود. کمپانی انگلیسی رویتر^۵ برای فراهم آوردن زمینه‌های مساعد جهت کسب امتیاز، خود را ملزم دید تا علاوه بر وزرا و درباریان، به زنان حرم‌سرای سلطنتی نیز مبالغی رشوه بپردازد.^۶ یکی از عاملان اصلی برکناری میرزا حسین خان سپه‌سالار، انبیس الدوله همسر ناصرالدین شاه بود که بدین منظور یکی از سفرای دول اروپایی را به کمک طلبیده بود.^۷ لازم به ذکر است که زنان درباری به تدریج، بر اثر مراوده و برخورد با زنان اروپایی، تحت تأثیر آنان واقع می‌شوند و در پوشش، به نقلیبد از آنان می‌پردازند.^۸

۱. فورویه؛ همان کتاب، ص ۱۱۶؛ سرگذشت تاج السلطنه، ص ۲۵.

۲. غلامحسین افضل الملک، افضل التواریخ، ص ۱۰۴.

۳. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۴۴۳.

۴. همان کتاب، ص ۱۱۲۰.

۵. امتیاز رویتر در ۲۷ جمادی الاول ۱۲۸۹ هـ. ق، برایر ژویه ۱۸۷۲ م. منعقد گردید که بر اساس آن دولت وقت ایران امتیاز ساختن راه و راه آهن و ترانسواردر سراسر ایران را به مدت ۷۰ سال به بارون جولیوس رویتر انگلیسی واگذار کرد. جهت مصالح این کار نیز دولت امتیاز جنگلها و استخراج کلبه معادن ایران به استثنای طلا، نقره و فیروزه را به صورت مجانی به آنان واگذار کرد. فرار بود که بیست درصد منافع این امتیاز به دولت ایران واگذار شود.

۶. مادام دیولاوفا، همان کتاب، ص ۱۰۵.

۷. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، صدر التواریخ، ص ۲۶۹.

۸. تاج السلطنه، همان کتاب، ص ۸۵.

با فتح تهران از سوی مشروطه خواهان و قدرت یافتن نسبی مجلس در عهد احمدشاه، زنان حرم‌سرا از مداخله در سیاست بازماندند و اعمال نظرهای بی‌حد و مرز آنان، هرگز مانند ایام گذشته مجال خودنمایی نیافت.

كتابنامه

- منابع دست اول:

- آذری، علی، قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز، تهران، صفیعلیشاه، چاپ چهارم ۱۳۶۲.
- آصف، محمد‌هاشم (رستم الحكماء)، رسنم التواریخ، تصحیح. محمد مشیری، تهران، بی‌نا، ۱۳۴۸.
- آیرون‌ساید، خاطرات و سفرنامه ژنرال آیرون‌ساید، ترجمه: بهروز قزوینی، تهران، نشر آینه، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
- ادیب‌الملک، سفرنامه ادیب‌الملک به عتبات (دلیل‌الزایرین)، ۱۲۷۳ هـ.ق، تصحیح مسعود گلزاری، تهران، دادجو، چاپ اول ۱۳۶۴.
- اعتماد‌السلطنه، محمد‌حسن خان، المآثر و الآثار، (چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصر‌الدین‌شاه)، تهران، اساطیر، چاپ اول ۱۳۶۳.
- اعتماد‌السلطنه، محمد‌حسن خان، خیرات‌الحسان، ۳ جلد، تهران اداره انتباعتات، ۱۳۰۷-۱۳۰۴ هـ.ق (چاپ سنگی).
- اعتماد‌السلطنه، محمد‌حسن خان، روزنامه خاطرات اعتماد‌السلطنه مربوط به سالهای ۱۲۹۲ تا ۱۳۱۳ هـ.ق، مقدمه و فهرس از ایرج افشار، تهران،

- امیرکبیر، چاپ اول ۱۳۴۵ و چاپ دوم ۱۳۵۰.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، صدرالتواریخ، تصحیح محمد مشیر، طهران، وحید، ۱۳۴۹.
- اعظم قدسی، حسن، کتاب خاطرات من یا روشن شد تاریخ صداسله، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۴۲.
- افضل‌الملک، غلامحسین خان، افضل‌التواریخ، پنج جلد در یک مجلد، به کوشش منصوره اتحادیه [نظام مافی]، سیروس سعدوندیان، تهران، نشر تاریخ ایران، چاپ اول ۱۳۶۱.
- افضل‌الملک، غلامحسین خان، تاریخ و جغرافیای قم، تهران، وحید، ۱۳۶۶.
- افضل‌الملک، غلامحسین خان، سفرنامه خراسان و کرمان، به اهتمام قدرت‌الله روشی زعفرانلو، تهران، توسع، بی‌نا.
- امین‌الدوله، میرزا علی خان، کتاب خاطرات سیاسی، به کوشش حافظ فرمانفرما مایان، تهران، مؤسسه کتابهای ایران، ۱۳۴۱.
- اوین، اوژن، ایران امروز، ۱۹۰۷-۱۹۰۶م، ترجمه و حواشی و توضیحات از علی اصغر سعیدی، تهران، زوار، چاپ اول ۱۳۶۲.
- اورسل، ارنست، سفرنامه اورسل (۱۸۸۲م)، ترجمه: علی اصغر سعیدی، بی‌جا، بی‌نا، اسفند ۱۳۵۲.
- بابن و هوسه، سفرنامه جنوب، مترجم: محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، مصحح میرهاشم محدث، تهران، دنیای کتاب، چاپ اول ۱۳۶۳.
- براون، ادوارد، انقلاب ایران، ترجمه و حواشی: احمد پژوه (مبشر همایون)، تهران، کانون معرفت، چاپ دوم، مهر ۱۳۳۸.
- براون، ادوارد، نامه‌هایی از تبریز، ترجمه: حسن جوادی، تهران، خوارزمی، چاپ دوم، تیر ۱۳۶۱.
- براون، ادوارد، یک سال در میان ایرانیان، ۲ جلد، ترجمه: ذبیح‌الله

- منصوری، تهران، کتابهای جیبی، کانون معرفت، بی‌تا.
- بروگش، هینریش، سفری به دربار سلطان صاحبقران، دو جلد در یک مجلد، ترجمه: مهندس کردبچه، تهران، اطلاعات، چاپ دوم ۱۳۶۸.
- بل، گرتروود، تصویرهایی از ایران، ترجمه: بزرگمهر ریاحی، تهران، خوارزمی، چاپ اول، بهمن ۱۳۶۳.
- بلوشر، پیرت فون، سفرنامه بلوشر، ترجمه: کیکاووس جهانداری، تهران، خوارزمی، بهمن ۱۳۶۳.
- بهرامی، عبدالله، خاطرات عبدالله بهرامی از آخر سلطنت ناصرالین شاه تا اول کودتا، تهران، علی، بی‌تا.
- بهلر، سفرنامه بهلر، (جغرافیای رشت و مازنдан)، به کوشش علی اکبر خدا پرست، تهران، توس، ۱۳۵۶.
- پاتینجر، هنری، سفرنامه پاتینجر (مسافرت سند و بلوچستان)، ترجمه: شاهپور گودرزی، تهران، دهدخدا، ۱۳۴۸.
- پولادک، یاکوب ادوارد، سفرنامه پولادک «ایران و ایرانیان»، ترجمه: کیکاووس جهانداری، تهران، خوارزمی، چاپ اول تیر ۱۳۶۱.
- تحولیدار اصفهانی، حسینی، جغرافیای اصفهان، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، مرداد ۱۳۴۲.
- تفرشی حسینی، سیداحمد، یادداشت‌های سیداحمد تفرشی حسینی در سالهای ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۸ هـ.ق، روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران، به کوشش ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، بهمن ۱۳۵۱.
- تقی‌زاده، سیدحسن، خطابه آقای سیدحسن تقی‌زاده مشتمل بر شمه‌ای از تاریخ اوایل انقلاب و مشروطیت ایران، طهران، باشگاه مهرگان، ۱۳۳۸.
- تقی‌زاده، سیدحسن، مقالات تقی‌زاده، ۵ جلد، زیر نظر ایرج افشار، تهران، بی‌نا، ۱۳۴۹.
- ثقة الاسلام تبریزی، مجموعه آثار قلمی شادروان ثقة الاسلام شهید تبریزی، به

- کوشش نصرت الله فتحی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵.
- جکسن، ابراهیم و بیلیامز، سفرنامه جکسن، ترجمه: منوچهر امیری، فردیون بدراهی، تهران، خوارزمی، چاپ اول آبان ۱۳۵۲.
- حکیم الممالک، علی نقی، رزنامه سفر خراسان، تهران، فرهنگ ایران زمین، ۲۵۳۶.
- حسینی فسائی، حاج میرزا حسن، تاریخ فارسنامه ناصری، بی‌جا، کتابخانه سنائی، بی‌تا.
- خورموجی، محمد جعفر، حقایق الاخبار ناصری، به کوشش حسین خدیو جم، دو جلد در یک مجلد، تهران، زوار، تیر ۱۳۴۴.
- دالمانی، هائزی رنه، سفرنامه از خراسان تابختیاری، ترجمه و نگارش همایون فرهوشی، تهران ابن سینا، امیرکبیر، ۱۳۲۵.
- دروویل، گاسپار، سفرنامه دروویل، ترجمه: جواد محبی، تهران، گوتنبرگ، چاپ دوم ۱۳۴۸، (چاپ اول ۱۳۳۷).
- دوسرسی، ایران در ۱۸۴۰-۱۸۳۹ م (۱۲۵۶-۱۲۵۵ هـ.ق)، سفارت فوق العاده کنت دوسرسی، ترجمه: احسان اشرفی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.
- دوکوتز بوئه، موریس، مسافرت به ایران، ترجمه: محمود هدایت، تهران، امیرکبیر، اسفند ۱۳۴۸.
- دوگوبینو، سه سال در ایران، ترجمه: ذبیح الله منصوری، تهران، فرخی، چاپ سوم، بی‌تا.
- دیولافوا، سفرنامه مدام دیولافوا، ترجمه: همایون فرهوشی، تهران، خیام، ۱۳۳۲.
- دولت آبادی، بحقی، حیات بحقی، ۴ جلد، تهران، ابن سینا، تاریخ مقدمه ۱۳۲۸-۱۳۲۶.
- دیبا، سید محمود (علاء‌الملک)، سفرنامه بلوچستان، به کوشش: سیف الله

- وحیدنیا، تهران، وحید، چاپ اول ۱۳۶۴.
- رابینو، ه. ل، سفرنامه مازندران و استرآباد، ترجمه: غلامعلی وحدت‌مازندرانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم ۱۳۴۳، (چاپ اول ۱۳۳۶).
- رشیدیه، شمس الدین، سوانح عمر، تهران، نشر تاریخ ایران، چاپ اول ۱۳۶۲.
- ژوبر، پ. ام، مسافرت به ارمنستان و ایران، ترجمه: محمود مصاحب، تبریز، چهر، فرانکلین، خرداد ۱۳۴۷.
- سایکس، پرسی، تاریخ ایران، ۲ جلد، ترجمه: سید محمد تقی فخرداعی گلانی، تهران، کتب ایران، بی‌تا، چاپ سوم.
- سایکس، پرسی، هشت سال در ایران (یاده هزار میل سیر در کشور شاهنشاهی)، ۲ جلد، ترجمه و حواشی، حسین سعادت‌نوری، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
- سپهسالار تنکابنی (محمد ولیخان خلعتبری)، گردآوری، امیر عبدالصمد خلعتبری، به اهتمام محمود تقاضی، تهران، نوین، چاپ اول ۱۳۶۲.
- سپهر، احمدعلی (مورخ الدوله سپهر)، ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴، تهران، بی‌تا، ۱۳۳۶.
- سیدالسلطنه مینابی بندرعباسی، علی‌خان، سفرنامه سیدالسلطنه «التدقيق فی سیر الطريق»، تصحیح و تحریبه: احمد اقتداری، تهران، بهنشر، چاپ اول بهمن ۱۳۶۲.
- سرنا، کارلا، سفرنامه مدام کارلا سرنا، «آدمها و آیینها در ایران»، ترجمه: علی‌اصغر سعیدی، تهران، زوار، چاپ اول ۱۳۶۲.
- سیف‌الدوله، سلطان محمد، سفرنامه سیف‌الدوله معروف به سفرنامه مکه، به تصحیح و تحریبه علی‌اکبر خدابرست، تهران، نشرنی، چاپ اول ۱۳۶۴.
- شریف کاشانی، محمد مهدی، واقعات اتفاقیه در روزگار، به کوشش منصوره

- اتحادیه (نظام مافی)، سیروس سعدوندیان، ۳ جلد، تهران، نشر تاریخ ایران، چاپ اول ۱۳۶۲.
- شل، ماری لنونورا، خاطرات لبدی شل، ترجمه: حسن ابوترابیان، تهران، نشر نو، چاپ دوم ۱۳۶۸ (چاپ اول ۱۳۶۲).
- شوستر، مورگان، اختناق ایران، ترجمه: ابوالحسن موسوی شوستری، تصحیح فرامرز برزگر، اسماعیل رایین، تهران، صفیعلیشاه، چاپ دوم، شهریور ۱۳۵۱.
- شبانی، میرزا ابراهیم (صدیق الممالک)، منتخب التواریخ، زیرنظر ایرج افشار، تهران، علمی، چاپ اول ۱۳۶۶.
- صدیق، عیسی، یادگار عمر، ۲ جلد، تهران، طبع کتاب، آذر ۱۳۳۸.
- طاهرزاده بهزاد، کریم، قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
- ظل السلطان، مسعود میرزا، خاطرات ظل السلطان، سرگذشت مسعودی، ۳ جلد، به اهتمام حسین خدیو جم، تهران، اساطیر، چاپ اول ۱۳۶۸.
- ظہیر الدوّلہ، خاطرات و اسناد ظہیر الدوّلہ، به کوشش ایرج افشار، تهران، کتابهای جیبی، چاپ اول ۱۳۵۱.
- عشقی، محمد رضا (میرزاده عشقی)، کلیات مصور عشقی، نگارش علی اکبر مشیر سلیمانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- عضدالدوله، سلطان احمد میرزا، تاریخ عضدی، با توضیحات، اضافاتی از عبدالحسین نوایی، تهران، بابک، ۲۵۳۵.
- غفاری، محمد علی، خاطرات و اسناد محمد علی غفاری، نایب اول پیشخدمت باشی (تاریخ غفاری)، دو جلد در یک مجلد، به کوشش منصورة اتحادیه (نظام مافی)، سیروس سعدوندیان، تهران، نشر تاریخ ایران، چاپ اول ۱۳۶۱.
- فریزر، جمیز بیلی، سفرنامه فریزر معروف به سفر زمستانی، ترجمه: منوچهر

- امیری، تهران، نوس، چاپ اول ۱۳۶۴.
- فلاندن، اوژن، سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، ترجمه: حسین نورصادقی، تهران، اشرافی، چاپ سوم ۲۵۳۶.
- فووریه، سه سال در ایران (از ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۹ق)، ترجمه: عباس اقبال، تهران، علمی، ۱۳۲۶.
- کتاب آبی، (گزارش‌های محترمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران) ۷ جلد، به کوشش احمد بشیری، تهران، نشر نو، ۱۳۶۵.
- ۱۳۶۲ (جلد اول، چاپ دوم، بقیه مجلدات چاپ اول).
- کاساکوفسکی، خاطرات کلتل کاساکوفسکی، ترجمه: عباسقلی جلی، تهران، سیمرغ، چاپ دوم ۲۵۳۵.
- کربلایی، شیخ حسن، قرارداد رژی، تهران، مبارزین، چاپ دوم ۳۶۱.
- کرزن، جرج، ناتیل، ایران و قضیه ایران، ۲ جلد، ترجمه: ع. وحید مازندرانی، تهران، بنگاه و ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰.
- کرمانی، نظام‌الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، ۲ بخش، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، آگاه، نوین. چاپ چهارم ۱۳۶۲.
- کسری تبریزی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، تهران، امیرکبیر، چاپ پانزدهم ۱۳۶۹.
- کلاتر ضرابی، (سهیل کاشانی)، عبدالرحیم، تاریخ کاشان، به انضمام یادداشت‌هایی از اللهیار صالح، به کوشش ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم ۲۵۳۶.
- لوتی، پیر، به سوی اصفهان، ترجمه: بدراالدین کتابی، اصفهان، بی‌نا، بی‌نا.
- مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، ۳ جلد، تهران، زوار، چاپ دوم ۱۳۴۳.
- مراغه‌ای، حاج زین العابدین، سیاحت‌نامه ابراهیم بیک، یا بلای تعصّب او،

- حواشی و مؤخره: باقری مؤمنی، تهران، نشر اندیشه، چاپ دوم ۱۳۵۳.
- معبرالممالک، دوستعلی خان، وقایع الزمان (خاطرات شکاریه)، به کوشش خدیجه نظام مافی، تهران، نشر تاریخ ایران، چاپ اول ۱۳۶۱.
- معبرالممالک، دوستعلی خان، یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، تهران، نشر تاریخ ایران، چاپ اول ۱۳۶۲.
- مغیث‌السلطنه، بوسف، نامه‌های یوسف مغیث‌السلطنه (۱۳۲۰ - ۱۳۳۴ ه. ق) به کوشش معصومه مافی، تهران، نشر تاریخ ایران، چاپ اول ۱۳۶۲.
- ملک‌آرا، عباس میرزا، شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا، به کوشش عبدالحسین نوابی، تهران، بابک، چاپ دوم ۲۵۳۵.
- ملک‌زاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، سه جلد در یک مجلد، تهران، علمی، چاپ دوم ۱۳۶۳.
- ملکم، سرجان، تاریخ ایران، ۲ جلد در یک مجلد، ترجمه: میرزا اسماعیل حیرت، تهران، سعدی، بی‌تا.
- ملکونف، سفرنامه ملکونف به سواحل جنوبی دریای خزر (۱۸۵۸ - ۱۸۶۰ م)، تصحیح و تکمیل و ترجمه مسعود گلزاری، تهران، دادحو، چاپ اول ۱۳۶۴.
- متحن‌الدوله، مهدی، خاطرات متحن‌الدوله، به کوشش حسین قلی خان شفاقی، تهران، فردوسی، فرهنگ، بی‌تا.
- منشی، محمدعلی، سفرنامه رکن‌الدوله به سرخس، به کوشش محمد گلبن، تهران، سحر، شاهرضا، چاپ اول ۲۵۳۶.
- موریه، جیمز، حاجی بابای اصفهانی، ترجمه: میرزا حبیب اصفهانی، به تصحیح: محمدعلی جمالزاده، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۸.
- ناصرالدین شاه، روزنامه سفر مازندران، تهران، فرهنگ ایران زمین، ۲۵۳۶.
- ناصرالدین شاه، سفرنامه ناصرالدین شاه به عراق و بلاد مرکزی ایران (۹۳۰۹ ه. ق) تهران، دارالطباعة خاصة دولتی، ۱۳۱۱ ه. ق (چاپ سنگی).

- ناصرالدین شاه، سفرنامه عتبات ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۸۷ق) به کوشش ایرج افشار، تهران، فردوسی، عطار، چاپ اول ۱۳۶۳.
- نایینی، میرزا علی خان (صفاء السلطنه)، سفرنامه صفاء السلطنه نایینی، (تحفه الفقر)، به اهتمام محمد گلبن، تهران، اطلاعات، چاپ اول ۱۳۶۶.
- نجم الملک، حاج عبدالغفار سفرنامه خوزستان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، علمی، ۱۳۴۱.
- نجفی قوچانی، محمدحسن، سیاحت شرق یا زندگینامه آقا نجفی قوچانی، تصحیح رمضانعلی شاکری، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم ۱۳۶۲.
- نظام السلطنه مافی، حسین قلی خان، خاطرات و استاد حسین قلی خان نظام السلطنه مافی، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی)، سپرس سعدوندیان حمید رام پیشه، ۳ جلد، تهران، نشر تاریخ ایران، چاپ دوم ۱۳۶۲.
- نیکیتین. ب، ایرانی که من شناخته ام، ترجمه و نگارش: فرهوشی، تهران، کانون معرفت، ۱۳۲۹.
- واتسن، رابرت گرانت، تاریخ ایران در دوره قاجاریه (از ابتدای قرن نوزدهم تا سال ۱۸۵۸)، ترجمه غ. وحید مازندرانی، تهران، سیمرغ چاپ چهارم ۲۵۳۶.
- والمونت، ماه شب چهاردهم، اوستناس دولوری و دوگلاس سلاند، ترجمه: علی اصغر امیر معز، بی‌جا، بی‌نا، بی‌نا.
- وقایع اتفاقیه (مجموعه گزارش‌های خفیه نویسان انگلیسی در ولایات جنوبی ایران از سال ۱۲۹۲ تا ۱۳۲۲ قمری)، به کوشش سعیدی سیرجانی، تهران، نوین، چاپ دوم ۱۳۶۲ - ویلسن، سفرنامه ویلسن یا تاریخ سیاسی و اقتصادی جنوب غربی ایران، ترجمه: حسین سعادت نوری، تهران، وحید، چاپ دوم ۱۳۶۳.
- هارдинگ، سرآرتوور، خاطرات سیاسی سرآتور هارдинگ، ترجمه: جواد

- شیخ‌الاسلامی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۳.
- هالینگبری، ویلیام، روزنامه سفر هیئت سر جان ملکم به دربار ایران در سالهای ۱۷۹۹، ۱۸۰۰ و ۱۸۰۱، ترجمه امیر هوشنگ امینی، تهران، کتابسرای ۱۳۶۳.
- هدایت، مهدی قلی (مخبرالسلطنه)، خاطرات و خطرات، تهران، زوار، چاپ دوم ۱۳۴۴.
- هدایت، مهدی قلی (مخبرالسلطنه)، گزارش ایران، به اهتمام محمد علی صوتی، تهران، نشر نقره، چاپ دوم ۱۳۶۳.
- هنر یغمایی، اسماعیل (معتمد دیوان)، جندق و قومس در اواخر دوره قاجار، تصحیح و توضیع از: عبدالکریم حکمت یغمایی، تهران، نشر تاریخ ایران، چاپ اول ۱۳۶۶.
- بیت، چارلز ادوارد، سفرنامه خراسان و سیستان، ترجمه: قدرت الله روشنی زعفرانلو، مهرداد رهبری، تهران، یزدان، چاپ اول ۱۳۶۵.

منابع دست دوم:

- آدمیت، فریدون، اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار، تهران، خوارزمی، چاپ اول بهمن ۱۳۵۱.
- آرین پور، یحیی، از صباتانیما، ۲ جلد، تهران، کتابهای جیبی، فرانکلین، چاپ اول ۱۳۵۰.
- آفاسی، مهدی، تاریخ خوی، تهران مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۵۰.
- پاکروان، امینه، آغا محمد خان قاجار، ترجمه: جهانگیر افکاری، شاه رضا، لوح، چاپ دوم اسفند ۲۵۳۶.
- پاولویچ. م. و. تریا، س. ایرانسکی، انقلاب مشروطه ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن، ترجمه: م. هوشیار، بی‌جا، رودکی، ۱۳۵۷.
- تیموری، ابراهیم، عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، تهران، اقبال، ۱۳۳۲.

- جنتی عطایی، ابوالقاسم، بنیاد نمایش در ایران، تهران، ابن سینا، اسفند ۱۳۳۳.
- جواهر کلام، عبدالعزیز، تاریخ طهران، با تقریظ مرحوم علامه محمد قزوینی، تهران، منوچهر، چاپ دوم مرداد ۱۳۵۷.
- خالصی (شیرازی)، عباس، تاریخچه بست و بست نشینی، تهران، علمی، چاپ اول ۱۳۶۶.
- خالقی، روح الله، سرگذشت موسیقی ایران، ۲ جلد، تهران صفیعلیشاه، بی تا.
- رایت، دنیس، انگلیسیان در ایران، در روزگار پادشاهان قاجار، ترجمه: غلامحسین صدری افشاری، تهران، دنیا، ۱۳۵۷.
- گ فلور، ویلیام، جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار، جلد اول، ترجمه: ابوالقاسم سری، تهران، توس، ۱۳۶۶.
- محبوی اردکانی، حسین، تاریخ مؤسسان تمدنی جدید در ایران، ۲ جلد، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۷ - ۱۳۵۴.
- مشیر سلیمانی، علی اکبر، زنان سخنور، ۳ جلد، تهران، کتب ایران، بی تا.
- مکی، حسین، مختصری از زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه قاجار، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم ۱۳۶۲.
- ملک پور، جمشید، ادبیات نمایشی در ایران، ۲ جلد، تهران، توس. ۱۳۶۳.
- ناهید، عبدالحسین، زنان ایران در جنبش مشروطه، تبریز، نشر احیا، ۱۳۶۰.
- نراقی، حسن، تاریخ اجتماعی کاشان، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، مهرماه ۱۳۴۵.
- نفیسی، سعید، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ۲ جلد، تهران، بنیاد، ۱۳۴۴.

نسخ خطی:

- تاج السلطنه، سرگذشت تاج السلطنه، در تاریخ دوشنبه ۱۹ ربیع الثانی ۱۳۴۳ق، از روی نسخه اصلی استنساخ شده است، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره نسخه ۵۷۴۱.
- مجموعه ضیاء الدین تویسرکانی شامل آثار و اشعار خود و حاجی محمد بنی-پدرش - و یادداشت تاریخچه مشروطیت و بعضی وقایع و اشعار متفرقه، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره نسخه ۳۶۴۰.
- «در بیان تأدب زنان» کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره نسخه ۳۹۷۰، ۳.

روزنامه ها و مجلات:

- حبل المتنین، سال بیست و دوم، ۱۳۳۲ هـ.ق، شماره های ۱ تا ۶، چاپ کلکته.
- روزنامه صور اسرافیل (دوره کامل)، ان، نشر تاریخ ایران، چاپ اول ۱۳۶۱.
- روزنامه قانون، تهران، انتشارات کویر، چاپ اول ۱۳۶۹.
- گنجینه اسناد، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، سال اول، دفتر اول، بهار ۱۳۷۰.
- مجله جمعیت نسوان وطن خواه ایران، سال اول ۱۳۰۳ - ۱۳۰۲.





حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی - ایران - تهران - تقاطع خیابان حافظ و سمیه

صندوق پستی ۱۵۹۱۵، ۱۶۷۷ - تلفن ۰۰۱۸۹۲۰۰۱

مرکز پخش : بازارگانی مؤسسه انتشارات سوره

تلفن : ۳۱۳۴۵۷۱ - ۶۴۱۸۸۲۲

تومان ۵۲۰